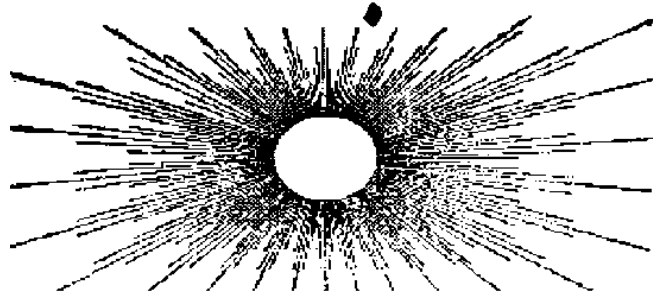


خدا با ما است



ایمن

نوشته
احمد کسروی

۱۳۱۱

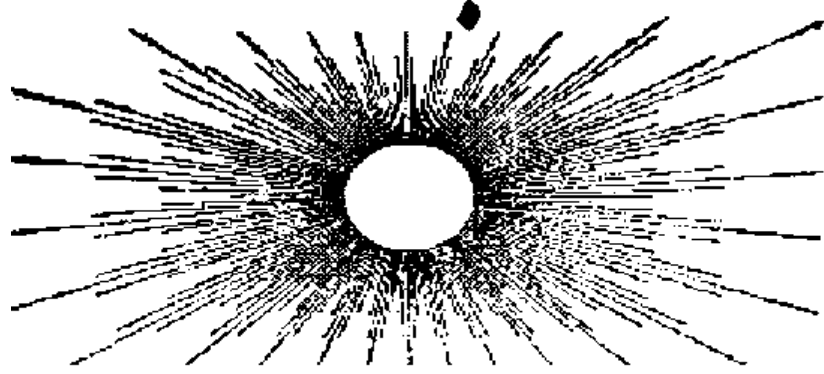
چاپ نخست

(یادآوری می‌شود این کتاب یکسال پیش از آغاز کوششهای شادروان کسروی در راه پاکدینی نوشته شده است)



نویسنده کتاب

خدا با ما است



آیین

بخش اول

گفتار یکم

جهان و جهانیان

جهان بیابانی است و جهانیان درو کاروانی‌اند. این کاروان همیشه سرگشته و گمراه است. بارها کسانی به رهنمایی و پیشوایی برخاستند. لیکن پی هر کدام را جز گروهی نگرفت و دیگران در گمراهی و بیابان بازماندند. مگر سرنوشت آدمیانست که همواره گمراه باشند، و با همه خرد و دانش، سود از زیان باز نشناسند، بلکه زیان را سود پنداشته روز بروز از آسایش و خرسندی دورتر باشند؟!..

افسوس بر این آدمیزاده که با آنکه برگزیده آفریدگان است و خرد و اندیشه خاص اوست، به اندازه جانوران بیخرد و اندیشه، آسایش و خورسندی برای خویش آماده نساخته و بقدر چهارپایان از لذت زندگی بهره‌ور نمی‌گردد.

این آفریده که سراسر گیتی را از آن خود گرفته و روی زمین را بر دیگر آفریدگان تنگ ساخته، باری خویشتن آسوده و خرسند نمی‌زید و دمام بر سختی و ناگواری زندگانی خود می‌افزاید!..

بویژه امروز که کاروان جهان در گمراهی شگرفی افتاده!.. گمراهی که مانند آن هرگز نبوده!.. گروه انبوهی راهی را در پیش دارند که آن سرش نابودگاه است، دیگران هم پی آنان را گرفته‌اند بی‌آنکه نگاهی به زیر پا بیاندازند یا از سر منزلی که در پیش دارند اندیشه به دل خود راه دهند.

جهان چنین حال بدی هرگز ندیده بوده. روشی را که اروپا^۱ برای زندگی برگزیده و دیگران خواه ناخواه پیروی از او دارند، این روش عاقبت بسیار شومی دارد. جهان از بیرون آراسته و زیبا ولی جهانیان از آسایش و خورسندی بی‌بهره‌اند. همچون کسی که سر و تن آراسته و رختهای زیبا در بر کرده لیکن از تندرستی که یگانه مایه لذت و خوشی است بی‌بهره باشد!..

اروپا به شهرهای توانگر و زیبا و به اختراعاتی بیشمار خود می‌بالد ولی این اختراعاتی اروپا است که گره‌ها در رشته زندگانی آدمیان پدید آورده. گره‌هایی که امید باز شدن ندارد و سخت بیم آنست که رشته از هم گسسته، سالها بلکه قرن‌ها جهان از آرامش و آسایش تهی بماند و کسی چه داند که عاقبت آن شهرهای زیبای اروپا چه خواهد بود؟!..

یا کسی چه داند که گیتی با این اتومبیلها و آیروپلنها و راههای آهن و چراغهای برق و تلفونها و تلگرافها و رادیوها و سینماها و دیگر آرایشهای اروپایی خود، همچون آن شتر قربانیست که با منگوله و زنگوله آراسته و شالهای گرانبها از سر و گردنش فرو آویخته، شادی کنان و سرنا زنان سوارگان از پس و پیش در بازارها و برزنها می‌گرداندش و آن زبان بسته نداند که این آرایش و شادمانی، خود پیک مرگ ناگهانی است!!..

^۱ - مقصود از اروپا در اینجا و در دیگر جاهای این کتاب سراسر غرب است، چه اروپا و چه آمریکا.

گفتار دوم

آیا جهان پیش می‌رود؟..

اروپا لاف از پیشرفت جهان زده می‌پندارد که در سایه اختراعاتی که او از دو سه قرن پیش کرده جهان روی به بهتری و برتری آورده است و هر اختراع نوینی که پدید می‌آید، اروپا آنرا گامی دیگر در راه پیشرفت و برتری می‌داند. آیا این لاف و پندار درست است؟.. آیا راستی جهان در این دو سه قرن آخر پیش رفته است؟..

نخست باید دید جهان در جستجوی چیست؟.. بعبارت دیگر از کلمه پیشرفت پیداست که ما روی بمقصدی داریم و می‌کوشیم تا بدان نزدیکتر شویم - آیا آن مقصد چیست؟..

جای خرسندی است که در این باره سخن ما با اروپا یکی است و همگی بر آنیم که مایه نیکی جهان و یگانه آرزوی جهانیان، آسایش و خورسندی است.^۱

این معنی گرانمایه‌ترین چیز است در گیتی.

پیغمبران برخاسته‌اند، آینه‌ها آورده شده، پادشاهیها بنیاد یافته، قانونها گزارده شده، همگی برای این مقصود بوده. جنگهایی که شده، خونهایی که ریخته گردیده، شورشهایی که برخاسته، همه بدین دستاویز بوده. اینهمه ادارات که امروز در هر شهری برپاست، همگی بنام آن مقصود است.

دسته‌بندیهایی که امروز در اروپا با نامهای گوناگون هست، کنفرانسهایی که دولتها برپا می‌کنند، انجمن اتفاق ملل که پس از جنگ جهانی اروپا بنیاد یافته و بگمان اروپاییان بزرگترین بنیاد است، در گیتی سراسر اینها بنام آسایش و خورسندی جهانیان است.

هم بیگفتگوست که مقصود آسایش همه مردم است، از توانگر و درویش، کارگر و کارفرما، زور آور و کم‌زور، که هر خاندانی از هر نژاد و گوهر که هست و در هر کجا که زیست می‌کند و هر حالی که دارد آسوده زیسته تا آن اندازه که می‌تواند بود، از زندگانی خود خرسند باشد، نه اینکه در هر شهر یا دیهی، تنها گروهی خوش و آسوده زیسته دیگران به آتش بینوایی بسوزند.

اکنون ببینیم آیا از این اختراعات نوین اروپا که از چند قرن پیش آغاز شده، بر آسایش و خورسندی مردم افزوده؟.. آیا از سوار شدن بر اتومبیل و راه آهن، از پریدن با هواپیما، از سخن گفتن با تلفون، از پیام فرستادن با تلگراف، از دیدن سینما، از گوش دادن به رادیو، زحمت آدمیان در زندگی کمتر گردیده؟.. فسوسا که نه!.. دریغا که نه!..

بلکه باید گفت در نتیجه این اختراعات و تبدیلهایی که ناچار در زندگی پدید آمده، زحمت آدمیان روزافزون گردیده و دسته انبوه جهانیان آن سختی و رنج را که امروز دارند هرگز نداشته‌اند.

ما خوب بیاد داریم که تا بیست سال پیش که زندگی کهن شرقی خود را داشتیم، آسایشمان چه بود و امروز که به زندگانی غربی آلوده گردیده‌ایم، سختیمان چیست. هنوز هم آغاز کار ماست که هرگاه از این راه که از پی غربیان پیش گرفته‌ایم برنگردیم، سختی و گرفتاریمان چندین برابر خواهد بود.

^۱ - اینکه در روزنامه‌ها بجای کلمه خورسندی «خوشبختی» می‌نویسند غلط است.

شرح این سخن چنانکه می‌باید آنکه: دو چیز در زندگی مایه زحمت آدمیان است: یکی حاجت به خوراک و پوشاک و خانه و دیگر اسباب زیستن. دوم نبرد و کشاکش که در میان مردم بنام دشمنی و همچشمی همیشه برپاست.

بعبارت دیگر هر زنده ای - چه آدمی و چه از دیگر جانوران - چاره ندارد جز اینکه از یکسوی با گیتی (طبیعت) در نبرد بوده خوراک و پوشاک و لانه و دیگر دریاستهای زندگی را فراهم سازد، از سوی دیگر با همجنسان خود نبرد کرده نگذارد که به دزدی یا بفریب یا از راه دیگر گزند به او برسانند یا دارایش را از دستش برابند یا همچشمان ازو پیش افتاده راه روزی را برو و بر خاندانش تنگ سازند.

زندگی هر کسی با این دو نبرد آغاز گردیده، با این دو نبرد هم به انجام می‌رسد. ولی نبرد با گیتی را می‌توان بسیار خوار شمرد. بویژه پس از کشفها و اختراعاتها که اروپاییان کرده و بر گیتی (طبیعت) چیره گردیده‌اند که اکنون آسانترین کار این نبرد است.

پتیاره^۱ آن نبردی که آدمیان با هم دارند و روز بروز بر سختی آن می‌افزاید!.. اگر این پتیاره نبرد آدمیان نبود جهان بهشت برین بود!.. مایه گرفتاری جهان از روز نخست اینست که آدمیان دشمن و همچشم یکدیگر آفریده شده‌اند و دست ستم هر کسی بر دیگران باز است. اگر تلخیهای جهان صدتاست، تنها یکی از راه بیماری و گرسنگی و سرما و گرماست که اینها نیز به آسانی علاج می‌پذیرد. نود و نه تلخی دیگر از رهگذر ستمکاری خود آدمیزادگانست.

در جهان آن همه جنگها روی داده، خونها روان گردیده، آشوبها برخاسته، همگی نتیجه این کشاکش آدمیان بوده. جنبشهایی که اکنون در سراسر گیتی است، سپاهها که میلیون میلیون آماده شده‌اند، دسته‌بندیها و دشمن کاریها که میانه دولتها در شرق و غرب پدید آمده، نمونه‌ای از این پتیاره نبرد جهانیان است!.. پیغمبران برخاسته‌اند، قانونها گزارده شده، همگی برای علاج این درد جانگزی جهان بوده!..

درد جانگزیایی که امروز بی‌اندازه سختی گرفته. اگر در زمانهای دیرین در نتیجه دین و در سایه کوششهای پیغمبران از آسیب این درد کاسته بوده، در این دو سه قرن جنبش اروپا سختی آن روزافزون بوده و اکنون بدانجا رسیده که هر گاه اندیشه درمان نکنیم ناگزیر باید از بهبودی جهان نومید باشیم.

اختراعاتها و کشفهای اروپایی که اینهمه بدانها می‌نازند، اگر سودی دارند تنها در زمینه نبرد با گیتی است. آنان که این اختراعاتها و کشفها را مایه نیکی جهان می‌پندارند فراموش نکرده‌اند که آن درد جهان که درمان باید کرد، دشمنی و کشاکشی است که آدمیان میانه خود دارند و تنها آن اختراع یا کشف را می‌توان مایه نیکی جهان دانسته بدان نازید که ریشه این کشاکش را برانداخته یا باری از سختی آن بکاهد.

در اینجا باید مثلی یاد کرد: در دیهی میانه مردمانش دشمنی و دو تیرگی بود که هر چند گاهی هنگامه برانگیخته با چوب و سنگ سر و روی یکدیگر را می‌خستند.

استادی شمشیرساز از شهر رسیده در آنجا نشیمن گزید و شمشیرها ساخته بدست روستاییان می‌داد که از آن پس چون هنگامه برمی‌خاست به آسانی خون همدیگر را می‌ریختند و در هر هنگامه گروهی کشته می‌گردید.

^۱ - پتیاره بمعنی بلاست.

شمشیرساز هم همواره آتش فتنه را دامن می‌زد که بازار گرمی داشته باشد. تا پس از سالیان، مرد خدایی بدانجا رسیده به آب اندرزه‌های پاکدلانه خود آن آتش فتنه را خاموش ساخته دشمنی را از میانه روستاییان برداشت. جهان، این دیه و کشاکشهایی که میانه آدمیان است، آن جنگ و دو تیرگی است.

از مثل بگذریم، من پرسشهایی می‌کنم، شما پاسخ گوید.

از اینکه امروز سفرها با اتومبیل و راه آهن و هواپیما، و پیامها با تلگراف و تلفون، و نامه‌ها با پست، و کشت و کار و پارچه بافی با ماشین انجام می‌یابد و صد اختراع دیگر در کار است، آیا مردم بر خلاف زمانهای دیگر، یکروز کار کرده و دیگر روز به آسایش و خوشی می‌پردازند؟..

آیا مردم این زمان بیشتر از مردم زمانهای باستان می‌خورند و می‌خوابند؟.. نه!..

آیا عمرها بیشتر از زمانهای پیشین گردیده؟.. نه!..

آیا ریشه بی‌چیزی و ناداری کنده شده که مردم همه آسوده زیست کنند؟..

نه!.. بلکه این درد جهان بی‌اندازه سختی گرفته!..

آیا کین و دشمنی از میان آدمیان برداشته شده که کمتر بر آزار یکدیگر بکوشند؟..

نه!.. بلکه سختی آن روزافزون بوده!..

پس چسودی از این اختراعات بدست جهانیان آمده که اروپا اینهمه بدانها می‌بالد و شرق و غرب را از لاف پیشرفت و برتری جهان پر ساخته است؟..

درخت را از میوه‌اش باید شناخت. این اختراعات هرچه هست باشد، سودی که به آدمیان دارد چیست؟..

مگر گفته شود که اتومبیل سواری و پریدن با آیروپلان و گفتگو با تلفون از صدها میل راه و شنیدن رادیو و دیگر مانده‌های اینها، هر یکی بخودی خود لذتی است که مردمان باستان بی‌بهره بوده‌اند و ما امروز بهره‌ور هستیم و این اختراعات اگر هم گره از کار جهان نمی‌گشاید، باری لذتهای تازه‌ای برای جهانیان آماده ساخته است.

این سخن تا اندازه‌ای درست و بجاست. لیکن انصاف باید داد که آن شهرتها درباره اختراعات اروپا که آنها را مایه نیکی جهان و علت آبادی گیتی می‌ستایند، همه بیهوده‌گویی و گزافه‌سرایي است.

و آنگاه همه آن اختراعات را به یکرشته نتوان کشید، پاره‌ای از آنها نه تنها گره از کار جهان نگشاده بلکه صد گره دیگر پدید آورده و مایه خانه‌خرابی ملیونها جهانیان گردیده است.

اختراعاتی که برای همه مردم کار می‌کند، از راه آهن و اتومبیل و تلفون و تلگراف و چراغ برق و مانند اینها، سود و زیانش بر جهان یکی است و بر خلاف شهرتی که پیدا کرده هرگز بر آسایش و خرسندی جهانیان نیافزوده. بدانسان که گفته‌ایم اگر از داشتن آنها دسته‌ای لذت یابند، دسته دیگر غم نداشتن آنها را دارند.

اما اختراعاتی که تنها برای توانگران کار می‌کند، اینها مایه ویرانی جهان است و حال امروزی اروپا که بیمناک‌ترین حال است - نیست مگر نتیجه آن اختراعات، و تنها کسی می‌تواند کار نیک خود را به رخ جهانیان کشیده منت بر سر جهان بگذارد که کشاکش از میان مردمان برداشته یا از سختی آن بکاهد، و گرنه اختراعاتی اروپایی که خود ابزارهای آن کشاکش است، درست حکم آن شمشیرها را دارد که آن مرد شمشیرساز ساخته بدست روستاییان می‌داد!..

گفتار سوم

نتیجه اختراعات اروپا

شاید کسانی از اینکه ما اختراعات اروپا را مایه برتری و بهتری جهان نمی‌دانیم، در شگفت شده گفته‌های ما را در این باره به آسانی نپذیرند، این است که دوباره سخن آغاز کرده دلیلهایی دیگر یاد می‌کنیم: باید این نکته را نیک دریافت که اختراعات اروپا بیش از این نتیجه نداده که ابزارهای زندگی را تغییر داده است، مثلا آدمیان در زمانهای باستان، چه برای فراهم کردن اسباب زندگی و چه بعلت کشاکش و پیکار با همدیگر، نیازمند مسافرت و راهنوردی بوده‌اند و تا یکی دو قرن پیش این کار با چهارپایان و کشتیهای بادی انجام می‌یافته. اروپا بجای آنها اتومبیل و راه آهن و آیروپلان و کشتیهای تندرو اختراع کرده است، و برای اینکه درست بدانیم که از این تبدیل ابزار هرگز سودی بدست جهانیان نیامده است، مثل پایین را یاد می‌کنیم:

سوداگری ده سال پیش از همدان برای خرید جنس با درشکه به تهران آمده و هشت روز در راه بوده، امسال همان راه را با اتومبیل دو روزه پیموده است، شش روز تفاوت آن سفر و این سفر است ولی چسودی از این تفاوت او را هست!.. آیا می‌تواند آن شش روز را در تهران به آسایش و خوشی پردازد؟!.. اگر این کار را کرد، آیا دیگران از همکاران همدانی او که ایشان هم با اتومبیل به تهران آمده‌اند، بیدرنگ خرید جنس کرده و بازگشته و ازو پیش نمی‌افتند؟!.. یا اگر از آسایش و خوشی چشم پوشیده او نیز بیدرنگ خرید کرده بازگشت، آیا از اینکه امسال سفر با اتومبیل کرده و بسیار زود برگشته، از داد و ستد خود سود بیشتر بر می‌دارد؟!.. بیگفتگوست که هیچیک از این نتیجه‌ها در کار نیست و فرقی میانه این سفر و آن سفر سوداگر ما از این جهت نخواهد بود.

فرض می‌کنیم دو تن گلاویز شده با مشت بسر و روی یکدیگر می‌کوفتند و کسی بدانجا رسیده که چند تیغه شمشیر همراه دارد. اکنون اگر این کس بدست هریک از ایشان شمشیری دهد نتیجه جز این نخواهد بود که پیکار سخت‌تر و خونین‌تر گردد. و اگر به یکی شمشیر داده از دیگری دریغ دارد، در این حال پیدا است که قضیه برای آن یک تن، خوشبختی و فیروزی و بر این یک تن، پتیاره و مرگ است.

این ابزارهای نوین اروپایی نیز یا چیزهایی است که برای همه کار می‌کند و جز از سختی کشاکش و پیکار زندگی نتیجه ندارد و یا آنهایی است که تنها در دسترس توانگران و کارخانه‌داران است و نتیجه آن نابودی میلیونها خاندانهاست.

جز از پاره کشفهای طبی که ما باید قدر آنها را بدانیم، دیگر اختراعاتی اروپایی در خور آن نیست که کسی بدانها بنازد یا گردن به افتخار بیافرازد.

گفتار چهارم

ابزار عوض شده جنگ بجاست

چون یاد شمشیر و جنگ کرده شده ما می توانیم از داستان جنگ توضیح دیگری بر مطلب خود بیافزاییم: می دانیم که در قرنهای پیشین جنگها با شمشیر و تیر و نیزه و زوبین بود ولی اکنون ابزارهایی اختراع یافته که آن ابزارهای دیرینه نزد اینها بازیچه کود کانه می نماید. از اینجا فریاد اروپاییان بلند است که فن جنگ پیشرفته و ابزارهای حیرت آور اختراع یافته.

اگر موضوع را از نظر فن میکانیک و شیمی و دیگر فنون بسنجیم، راستی استادان اروپایی هنرهای شگفتی نموده اند. ولی اگر از دیده سود و زیان جهان بنگریم، دعوی پیشرفت یاوه ترین سخن است. زیرا جنگهای امروزی که ابزارهای نوین و ماشینهای آدمکشی بکار می رود، تفاوتی که با جنگهای قرنهای باستان دارد جز این نیست که در این جنگها بازار خونریزی و جان ستانی گرمتر و آسیب و گزند چندین برابر است. بویژه اگر در جنگی این ابزارها تنها در دست یک دسته بوده و دسته دیگر جز به ابزارهای کهن دسترسی نداشته باشد که هنرنامه های استادان اروپایی بر این یکدسته شومترین پتیاره خواهد بود.

زندگانی عادی ما نیز حکم جنگ را دارد بویژه از جهت آن پیکار و کشاکش که میان آدمیان همواره برپاست. اختراعات اروپا هم - از اتومبیل، راه آهن و هواپیما و تلگراف و تلفون و مانند اینها - بیشتر در راه پیکار زندگانی بکار می رود. اینها نیز ابزارهای نوین این جنگ عادی و جاویدان است.

پس این اختراعات، درست حکم پیدایش توپ و تفنگ و تانک و بمب را دارد که هرگز ربطی به آسایش و خرسندی جهانیان ندارد. بلکه بسیاری از اختراعات اروپا - بدانسان که گفته ایم - حکم آن توپ و تفنگ را دارد که یکدسته جنگجو دارا بوده و با دسته دیگری که جز به تیر و شمشیر و نیزه دست ندارند، بجنگ و ستیز برخیزند.

اگر این اختراعات اندک سودی بحال آسایش جهانیان داشت، اروپا می توانست دم از بهتری و برتری جهان زده سر به افتخار بیافزاید. ولی اکنون که ما نتیجه وارونه در دست داریم و این اختراعات را می بینیم که چیزی هم بر سختی کار زندگی افزوده و برخی از آنها مایه نابودی ملیونها خاندان گردیده، آیا باز جای اینست که کسی دم از بهتری جهان بزند؟!.. آیا زشت نیست در حالیکه جهان بدینسان پستی یافته، کسانی چشم از راستی پوشیده دعوی برتری بکنند و بر گذشتگان و زمانهای ایشان که ناگزیر بهتر از زمان کنونی ما بوده بخندند؟!..

اگر مقصود، پیشرفت علوم است، ما انکار نداریم ولی این کار چه ربطی بموضوع پیشرفت و برتری جهان دارد؟!.. چنانکه گفته ایم و خود اروپاییان هم می گویند برتری و بهتری جهان نیست مگر با آسایش و خورسندی جهانیان، گو پیشرفت علوم هرگز مباد!..

گیتی با این علوم پیشرفته و اختراعات بیشمار اروپایی چون از آسایش و خورسندی بی بهره است، چنانکه گفته ایم کسی را می ماند که رختهای زیبا در بر کرده و زر و سیم و گوهر فراوان بر خویشتن آویخته باشد ولی از تندرستی که یگانه آرزو از زندگی آنست، بی بهره بوده شب و روز دمی نیاساید!..

هم اروپا با آن آسیبهایی که بجهان رسانیده و با این بالیدنش بخود، داستان آن کشتی گیر نادان را دارد که بنام زور آزمایی و هنرنمایی، ستون خانه‌ای را درکنده سقف را بر سر خانه‌نشینان فرود آورد و بدین کار بیخردانه خود بالیده و هرگز پروای ناله‌های آن زیرخاکیان نداشته باشد.

گفتار پنجم

اروپا ریشه آسایش جهان را می‌کند

این سخن را دوباره باید گفت که مایه گرفتاری جهان آن کشاکش و پیکار است که میانه آدمیان همیشه برپاست و هر کسی سود خود را در زیان دیگران می‌داند. این کشاکش با آسایش جهان دو چیز ضد هم‌اند که هر زمان آن سخت‌تر، این کمتر و هر زمان آن سست‌تر، این بیشتر است.

بهترین چیزی که از سختی این کشاکش می‌کاهد و کمک بر آسایش مردم می‌کند، دین است. کاری که در این زمینه دین می‌کند، از چیز دیگر ساخته نیست. دشمنان دین هر چه می‌خواهند بگویند، ما بیدینی را آزموده‌ایم که مایه گرفتاری جهان و دشمن آسایش جهانیان است.

ما نیک می‌دانیم که در گذشته چه زشتکاریهایی بنام دین کرده‌اند. با اینهمه دین را برای جهان دربايست می‌دانیم و از بیدینی گریزانیم.

ما از آسیا گاهواره دین برخاسته‌ایم و می‌دانیم که دین چون میان گروهی رواج گرفت، در گام نخستین قانونگذار است که یکرشته دستورهای سودمند و گرانمایه را به دینداران می‌آموزد. در گام دوم شحنه است که اجرای آن دستورها را بی‌کم و کاست در آشکار و نهان بعهده می‌گیرد. در گام سوم مربی است که پس از دیری که مردم نیک از بد باز شناختند، کارهای بد را نه تنها گناه بلکه ننگ هم می‌شمارند و کردارهای نیکو را نه تنها ثواب بلکه مایه نیکنمایی نیز می‌دانند، و از اینجا شرافت یا بعبارت پارسی رادمردی در میان آن گروه پیدا می‌شود که پس از دین نیرومندترین عامل نیکی جهان است. در گام چهارم قاضی است که دینداران که نیکوکاری را مایه خوشنودی خدا و بدکرداری را باعث غضب او می‌دانند، از بدکرداران بیزاری جسته با دیده توهین در ایشان می‌نگرند و به نکوکاران نزدیکی جسته گرامیشان می‌دارند و بدینسان نیکان پاداش نیکی و بدان کیفر بدی خود را در این جهان نیز می‌یابند.

همه این آثار را از دین ما با دیده خود دیده‌ایم و خوشنودیم که هنوز این آثار، پاک از میان نرفته و ما می‌توانیم دلیلهایی بنماییم:

اینکه در شهرهای کوچک و دیه‌های ایران، مهمان را از شناسا و ناشناسا گرامیتر از جان می‌دارند، اینکه توانگران سالانه بیش از بیست بار میهمانی داده همسایگان و بی‌چیزان را دعوت می‌کنند، اینکه هر کسی خوردن مال دیگری را بدترین ننگ می‌شمارد، اینکه بی‌چیزان و بینوایان با بی‌چیزی و بینوایی ساخته چشم طمع بمال توانگران باز نمی‌کنند، اینکه هر کسی دستگیری بینوایان و درماندگان را بر خود فرض می‌داند، اینکه بازرگانان و سوداگران در داد و ستد خود حاجت بنوشته و سند پیدا نمی‌کنند، اینکه درهای خانه‌ها بیشتر زمانها باز است با اینهمه دزدی بسیار

کم روی می دهد، اینکه با نبودن یتیم خانه هیچ یتیمی بیسر و سامان نمی ماند - همه اینها اگر نتیجه دین نیست، پس نتیجه چیست؟! آیا اینان کدام آموزگار یا مربی جز از دین داشته اند؟!..

ولی در شهرهای بزرگ که مردم بعادات و اندیشه های اروپایی آلوده هستند، این نکوکاریها بسیار کم شده و بجای آنها دزدی و دغلبازی و دروغگویی و کلاهبرداری و آزمندی و خودپسندی رواج بسیار یافته است، چرا که بیدینی از اروپا بدین شهرها سرایت کرده!..

اروپا از روزی که دست به اختراع گزارده و چند ماشینی پدید آورده، به دشمنی دین برخاسته و تیشه ها بر ریشه آن عامل سترگ آسایش جهانیان فرود آورده، که اکنون بیدینی یکی از ارمغانهایی است که شرقیان اروپا رفته برای همشهریان خود می آورند.

بدانسان که جوانان ناآزموده ما همین که امتحانی داده از دبستان بیرون می آیند، بغرور اندک دانشی که اندوخته اند خود را در جهان دیگری دیده و با همه درماندگی و ناتوانی، خویشان را بر هر کاری و هر کسی توانا و چیره می پندارند، ماشین سازان مغرور اروپا می پندارند که رشته اختیار جهان به چنگ آنان افتاده و هر کاری که بخواهند کرده خواهد بود و خویشان را از دین - آن عامل آبادی جهان بی نیاز می دانند.

اروپا در ماشین سازی استاد ولی در شناختن سود و زیان جهان سخت درمانده است. در این جنبش دو سه قرنی اروپا کسانی هم بنام فیلسوفان آزاد اندیشه شناخته شده اند. بخوانید نوشته های آنان را و ببینید که چه سخنان زهرناک و بیهوده از زبان قلم بیرون ریخته اند!.. سخنانی که بنیادی جز کج اندیشی ندارد ولی برای بیزاری مردم از دین دستاویز نیکوست!..

تو گویی اینان دشمن جنس آدمی بوده اند یا به اندک آسایشی که مردمان داشته اند حسد برده، بر بهم زدن آن می کوشیده اند، و گرنه فیلسوفی چرا این نداند که مطالب علمی را باید با زبانی بیان نمود که مایه گمراهی ساده دلان نباشد؟!.. چرا نداند که گروه انبوه جهانیان حوصله شنیدن هر سخنی را ندارند؟!..

گیرم که کسی در کاوشهای علمی خود به حقیقتی بر بخورد یا چیزهایی را بگمان خود حقیقت پندارد، آیا نباید اندیشه کند که آسایش جهانیان گرانمایه تر از هر چیز است و باید کاری نکرد که رخنه بر بنیاد آن آسایش جهانیان برسد؟!..

اگر کسی برآستی در جستجوی حقیقت است، این می داند که در آن بیابان بی پایان که اوست، ملیونها خرد گم گشته و راه بجایی نبرده اند - می داند که در آن بیابان شوره زارهایی است که از دور آب می نماید، فریب نشانهایی که از دور می بیند نخورده خویشان و دیگران را به نابود گاه نمی کشاند!..

جهان را پیش از هر چیز دین در بایست است و آسایش جهانیان جز بدستاری دین از دشوارترین کارهاست. آدمی آن دیوانه ایست که تا زنجیر دین بگردن دارد خردمند و هوشیار است و چون زنجیر بگسست، دیوانگی از سر می گیرد و هیچ نیرویی جلو آسیب و گزند او را نمی گیرد. اگر فیلسوفان آزاد اندیشه اروپا اندک دانایی بحال سود و زیان جهان داشتند، می دانستند که باید دست به زنجیر این دیوانه نزد و جهان را گرفتار گزند و آسیب او نساخت!.. می دانستند که آدمی را بی دانش ماندن و پاکدل بودن بهتر که دانش اندوختن و دزد و دغل گردیدن!..

گفتار ششم

آیا قانون جای دین را می‌گیرد؟..

اروپا مدعی است که جبران بیدینی را با قانون می‌توان کرد و اینست که در اروپا قانونگزاری یکی از کارهای مهم دولتهاست.

ما هم اقرار داریم که قانون برای جهان سودمند و دربایست است. ولی پوشیده نباید داشت که از قانون به تنهایی کاری پیش نمی‌رود. چنانکه این آزمایش از خود اروپا بدست می‌آید که با بودن قانونهای بسیار در آن سرزمین زشتکاریها روزافزون است.

علت قضیه آشکار است: انبوه مردم تا می‌توانند گردن به زیر قانون نمی‌دهند، پس باید کسانی را به نگهبانی برگمارد. این کسان هم بنوبت خود اگر از شکستن قانون سودی برای خود امید دارند، با قانون‌شکنان همدست می‌شوند. ناچار باید قانونی هم بر اینان گزارده کسانی را نیز به نگهبانی این قانون برگماشت. لیکن این کسان نیز حال آن کسان را دارند و این رشته سر دراز دارد.

مثلا آمریکا قانون بر دزدان می‌گزارد که باید پولیس و قاضی نگهبان آن باشند. پس از دیری دانسته می‌شود که بیشتری از پولیسان و قاضیان با دزدان دست یکی کرده‌اند. ناچار قانون دیگری بر پولیسان و قاضیان گزارده کسانی را نیز به نگهبانی این قانون بر می‌گمارند.

ولی بسیاری از اینان هم چشم از وظیفه پوشیده در آن همدستی با دزدان شرکت می‌جویند.

اینست که در آمریکا دزدان دسته‌بندیها دارند و سردستگان برای خود برگزیده‌اند و می‌خوانیم که مردم از دست آنان آسودگی و ایمنی ندارند.

گروهی تا بسود و زیان همدیگر علاقمند نباشند، پیشرفت قانون میان آن گروه کار دشوار است. این علاقه هم جز بدستیاری دین پیدا نخواهد بود.

می‌خوانیم که روزنامه‌نگاران آمریکا پیش رئیس جمهور رفته درخواست کرده‌اند که بر دزدان قانونهای سختی گزارده شود. رئیس جمهور گفته: آزمودیم با قانون جلو دزدی را نتوان گرفت، باید در مردم شرافت پدید آورد!..

این سخن بسیار بجاست. ولی آیا شرافت را با نبودن دین می‌توان در مردم پدید آورد؟.. شرافت، بدکرداری را ننگ شمردن و نکوکاری را مایه سرفرازی دانستن است، آیا با بیدینی می‌توان از مردم توقع چنین عقیده‌ای داشت؟.. باری در جایی که شرافت نیست، بکار گزاردن قانون سخت‌ترین کار است. شرافت هم جز بدستیاری دین پیدا نمی‌شود. پس برای اینکه قانون پا گرفته راه بیافتد، باید دین در کار باشد و گرنه از قانون به تنهایی آن نتیجه بدست می‌آید که از قانونهای آمریکا بدست آمده است.

دین با قانون تفاوتی دیگر هم دارد: دینداران به دلخواه خود از گناه می‌گریزند ولی پیروان قانون تنها از راه ترس جرم نمی‌کنند: دین بر سراسر اعضای دینداران حکمرواست ولی قانون جز بر دست و پا حکمروایی ندارد. دین چه در آشکار و چه در نهان فرمان می‌راند ولی قانون جز در آشکار فرمان نمی‌راند. دین نه تنها شحنه است که از

کارهای نکوهیده باز می‌دارد، آموزگار هم هست که نکو خویها یاد می‌دهد، اندرز کار نیز هست که بکارهای نیکو و ا میدارد - ولی قانون جز سمت شحنگی را ندارد.

اگر سود قانون را یک بشماریم، سود دین ده است.

دین بجای تندرستی است ولی قانون حکم آن دارو را دارد که پس از بیماری خورده شود. گروهی که بنیاد دین را کنده چشم بقانون می‌دوزند، کسی را می‌مانند که پای درست خود را بریده پای چوبین بجای آن بگذارد. یا مانند آنست که بگفته پیشینیان بن دیوار را کنده بام بیاندا.

برای آسایش و خورسندی گروهی، دین و قانون هر دو در بایست است. ولی دین بنیاد و قانون دیوار است که اگر دین نباشد، از قانون به تنهایی نتیجه بدست نخواهد آمد.

چند سخنی هم از قانونهای اروپا برانیم:

چنانکه گفتیم در هر گوشه اروپا قانونهای بسیار رواج دارد، قانونهایی که با دست دانشمندان و سررشته‌داران گزارده شده و در پارلمان نزد چند صد تن نمایندگان بند به بند، زیر شور آمده است. با این قانونها حال بی‌انتظامی اروپا امروز آنست که می‌دانیم:

در یکسو غله را به دریا می‌ریزند و در سوی دیگر روزانه گروهی از مردم از غم گرسنگی خودکشی می‌کنند. در یکسو میلیون میلیون جوانان کارآمد بیکاراند و در سوی دیگر زنان دوشادوش مردان بکارهای مردانه پرداخته‌اند. در یکسو توانگران در عمارتهای بیست و سی طبقه غرق کامرانی‌اند و در سوی دیگر هزاران مرد و زن بیخانمان در کوچه‌ها و زیر پلها شب را بروز و روز را به شب می‌آورند.

اینها یکسره گناه قانون است، باید گفت اروپا چنانکه خود را از فواید دین بی‌بهره ساخته، از قانونهای سودمند نیز بی‌بهره است. قانون برای آنست که اینگونه بی‌انتظامیها میانه آدمیان پدید نیاید. پس آن چه قانون است که خود این بی‌انتظامیها را نتیجه داده؟!..

آنچه بیش از همه مایه بیم است، اینست که این قانونهای اروپا را دولتها با دست پارلمانها بنام آسایش مردمان گزارده‌اند و این نتیجه آنهاست که می‌بینیم در برابر این دولتها و پارلمانها، دسته‌های کارگران و بیکاران نیز هست که از حال کنونی اروپا سخت آزرده‌اند و پی فرصت می‌گردند که این حال را بهم زده رشته کارها را بدست خود بگیرند و قانونهایی برای آن روز خود اندیشیده‌اند، قانونهایی که بنیاد آنها بیدینی و کینه‌جویی و دشمنی با آسایش است. کسی چه داند که حال اروپا با آن قانونها چه خواهد بود؟!..

اروپا و این کوششهای کارگران و بیکاران بدان می‌ماند که کسی در آب افتاده و از بیم جان دست و پا می‌زند. کسانی از کناره، به رها ساختن او می‌کوشند ولی پیش از هر چیز هیمه اندوخته و آتش بزرگی افروخته‌اند که او را چون از آب درآوردند، در آتش بیاندازند!..

جهان تا دو سه قرن پیش حال آسوده‌ای داشته، حالیکه اگر عیبهایی داشته در این دو سه قرن بسیاری از آن عیبها از میان رفته، پس اکنون که از این جنبش اروپایی و از نتیجه‌هایش بیزاریم و تغییر آن می‌خواهیم، چرا بهمان حال پیشین برنگردیم؟!..

اروپا بس که لاف پیشرفت و برتری جهان زده، عارش خواهد آمد که بازگشت بحال چند قرن پیش را بپذیرد. ولی دروغ آن لافها امروز در آمده و ناگزیر سود جهان در بازگشت بحال زمانهای پیش است. چیزی که هست باید از آن عیبهایی که بود پرهیز نمود، چنانکه از این باره در جای خود سخن خواهیم راند.

گفتار هفتم

گرفتاریهای اروپا

با همه اختراعات حیرت انگیز اروپا - با همه رواج بسیار علوم در آنجا - با همه لافهایی که از برتری و بهتری جهان زده می شود - خود آن سرزمین امروز حال بسیار بدی را دارد.

مقصود ما عیب جستن از اروپا نیست بلکه می خواهیم علت بدی حال آنجا را روشن سازیم تا مایه بیداری شرقیان شود، شاید اروپا نیز از این خرده گیریهای دلسوزانه ما سود جسته او هم بعلاج کار خود بکوشد.

داستان شرق با اروپا امروز داستان آن کاروانی است که از شاهراه دور افتاده میان بیابان در لجنزاری گیر کرده و رها شدن نمی تواند. کاروان دیگری بر شاهراه سیاهی آنان را از دور دیده چنین می پندارند که شاهراه آنست که آنان زیر پا دارند و به همین پندار بیخردانه راه را رها کرده به بیابان می زنند و شتابزده می دوند که بدان کاروان گمراه پیوندند و با آنکه در هر گامی از شاهراه دورتر و به نابود گاه نزدیکتر می شوند، از بس نادانی، شادمانی نموده امیدشان فزونتر می گردد.

پس در اینجا راهنمایی باید که هم این دسته را بکار بیخردانه خود آشنا ساخته بشاهراه باز گرداند و هم به رهایی آن یکدسته از آن لجنزار کمکی بکند.

چنانچه گفته ایم یکی از عیبهای اروپا بلکه بدترین عیب او رواج بیدینی است. بیدینی اگر نشناختن خدا و باور نداشتن بدان جهان ناپدیدار بود باکی نبود، چه این راز پوشیده ایست در دل هر کسی، خدا هم بی نیازتر از آنست که کسی او را شناسد یا نشناسد ولی دین بنیاد یکرشته نیکیهایی گرانمایه و پایه اخلاق ستوده ایست که بیدینان از این نیکیهایی و اخلاق نیز بی بهره می گردند.

ما آشکار می بینیم که در هر کجا دین از شکوه افتاده راستگویی و درستکاری و رادمردی و مهمان نوازی و دستگیری بینوایان و دیگر نیکیهایی نیز از رواج افتاده و بجای آنها دزدی و دروغگویی و دغلبازی و پولدوستی و دیگر زشت خویها رواج گرفته است.

و آنگاه چنانکه گفتیم امید اروپا یکسره بقانون است و قانون با نبودن دین سودی ندارد که آزمایشهای خود اروپا این گفته ما را اثبات می کند.

اروپا می بایست گریبان خود را از دست کشیشان خدانشناس رها سازد یا مسیحیگری را کنار بگذارد، نه اینکه از دین بیکبار بیزاری جوید. اگر برای جهان آسایش و خورسندی در بایست است، اگر مردم باید پاکدل و پاکدامن باشند، باید از دین نگهداری کرد و به رواج آن کوشید. دین را برانداختن و از جهان امید بهی داشتن، از چشم کور بینایی خواستن است.

گرفتاری دیگر اروپا ماشینها و کارخانه‌هاست. دو سه قرن پیش که اروپا تازه دست به اختراع گزارده و جز از چند ماشینی اختراع نیافته بود، همه می‌پنداشتند که این ابزارها مایه آسایش کارگران خواهد بود و هر کسی بر بهتری آینده جهان امیدها می‌بست. ولی از بدبختی چندی نگذشت که همه پی به چگونگی برده دانستند که این ابزارهای دوزخی، دشمن آسایش همه جهانیان است. روزبروز مزد کارگران کمتر گردیده بر شمار بیکاران می‌افزود تا بدانجا رسیده که امروز هست و مایه گرفتاری سراسر اروپاست.

هر ماشین بزرگی که در شهرهای اروپاست و کار می‌کند، خود خون صدها بلکه هزارها خاندان را بگردن دارد. باید گفت ماشین درختی است با هزار و یک میوه، هزار میوه زهر آلود و تلخ و یک میوه شیرین و جان نواز که تا هزار تن بیگناه آن میوه‌های زهر آلود را نخورده نابود نگردند، این میوه شیرین بهره خداوند درخت نخواهد بود. این اختراعات را اروپا مایه افتخار ساخته چندان بخود می‌بالد که اندازه ندارد و نه تنها بر آسیا و شرق با دیده توهین می‌نگرد بلکه بر پدران شوالیه خود نیز بی‌آزرمی روا می‌دارد. لیکن ما خوب می‌دانیم که این اختراعات مایه ویرانی جهانست، دلیل هم گرفتاری امروزی خود اروپا!..

از این ماشینهاست که مزد کارگران چندان کمی یافته که بیشتر از اندازه نان و پنیر شام و ناهار خود او نیست، از آنهاست که در هر گوشه اروپا بیکاران با میلیونها شمرده می‌شوند که هر یکی با پنج و شش سر زن و فرزند از خانه و خوراک و پوشاک و از همه اسباب زندگی بی‌بهره‌اند و بیشتر ایشان در کوچه‌ها یا در زیر پلها می‌گذرانند!..

همین کار ننگ بزرگی است بر اروپا و ما می‌دانیم که در نتیجه این حال کارگران و بیکاران، در هر گوشه حزبهایی از اینان پدید آمده که دشمن جان توانگران هستند و همواره پی فرصت می‌گردند که ریشه آنان را بکنند. و اینکه هواداران اروپا در شرق بدین حزب‌سازها معنی دیگر داده آن را یکی از فنون مملکتداری می‌ستایند، دروغی است که برای پرده کشیدن به عیبهای اروپا درست کرده‌اند. ما در زمان خودمان دیدیم که حزب‌سازی کارگران روس به چه نتیجه انجامید. در دیگر گوشه‌های اروپا نیز بیم آن پیشآمدها هست.

زبان دیگر ماشینها و کارخانه‌ها اینکه مال تجارت بیش از اندازه حاجت مردم ساخته گردیده، ناچار کساد در بازارها پیدا می‌شود، اینست که کارخانه‌های هر مملکتی می‌خواهد بازارهای گیتی را خاص خودشان ساخته به دیگر کارخانه‌های بیگانه راه بدانجا ندهند و از اینجا همچشمی و دشمنی پدید آمده بخونریزی می‌انجامد. چنانکه جنگ بزرگ ده و اند سال پیش و آن خونریزیهای بیشمار به همین جهت بود و اکنون دوباره بیم جنگ به همین جهت می‌رود.

از همه بدتر آنکه اروپا داد و ستد را اصل، و زندگانی را فرع آن ساخته است. اینکه ما همگی عقیده داریم که سوداگری و بازرگانی یکی از فروع زندگانی و در حقیقت راهی است برای فراهم ساختن اسباب زیستن و بعبارت دیگر، ما داد و ستد را برای زندگانی می‌خواهیم که آنچه برای زیستن در بایست داریم بخریم و آنچه نیاز بدان نداریم نخریم، اروپا خلاف این عقیده را دارد و او داد و ستد و سوداگری را اصل مقصود گرفته و زندگانی را راهی برای آن مقصود می‌شمارد. بعبارت روشنتر او زندگانی مردم را برای داد و ستد می‌خواهد که هر متاعی که او از کارخانه‌های خود در آورد، مردم باید بخرند، حاجت داشته باشند و یا بی‌نیاز باشند.

اینست که در انجمنهای اروپا از رسمی و نارسمی همیشه سخن از این راه است که چگونه مالهای خود را بفروش رسانند، نه از این راه که آیا کدام مال برای زندگانی مردم و آسایش آنان لازم و کدام چیز نالازم است، بلکه اگر مالی را مردم حاجت نداشته باشند، کارخانه‌داران زیرک اروپا راهی می‌اندیشند که چنین حاجتی پیدا شود. مثلاً اگر ابزار جنگ ساخته شده و بعلت نبودن جنگ بفروش نرفته، در گوشه‌ای فتنه برانگیخته جنگ پدید می‌آورند تا مقصود بدست آید. یا اگر پارچه یا چیز بی‌مصرف دیگریست، از راه تشویق و دعوت یا بوسیله قانون گذراندن مصرف برای آن آماده می‌سازند.

بسیاری از رخت و اسباب آرایش یا چیزهای دیگر که ما امروز بکار می‌بریم، نه برای اینست که در زندگانی ما مصرفی دارد بلکه برای آنست که کارخانه‌ای از اروپا آن را می‌سازد و ما را از هر راهی که بوده به پوشیدن و کار بردن آن وامیدارد.

این همه ستایشها از سینما که آن را وسیله نکوخواهی و مایه بیداری مردم می‌گویند و از صنایع ظریفه‌اش شمرده آکادمی برایش برپا ساخته‌اند، همه اینها دروغ و گرافه‌بافی است. بلکه اگر راستی را جویا باشیم، این نمایش بی‌هوده و کودکانه چشم را ناتوان و اخلاق را تباہ می‌سازد و کسانی که مدت‌ها بتماشای آن بروند، در مغزشان هم اختلال پیدا خواهد بود.

چیزی که هست شرکتهای بزرگی در اروپا و آمریکا برای فیلمسازی برپا شده که از این راه سودهای گزاف برمی‌دارند و این همه شهرت و رواج سینما را آنان باعث شده‌اند.

ما اگر می‌شنیدیم آشپزی در بازار چون خوراک بیش از اندازه می‌پزد، از راه دعوت و تشویق مردم را به پرخواری و میدارد تا خوراکیهای او فروخته شود و پروای تندرستی و بیماری مردم ندارد یا اگر می‌دانستیم که طیبی چون گنه گنه فراوان دارد کسانی را بی‌جهت بخردن و خوردن آنها برمی‌انگیزد، ناگزیر صد لعن و نفرین بر آن آشپز و طیب فرستاده از نفرت و بیزاری چیزی فرو نمی‌گزاردیم. پس چگونه است که اکنون که می‌بینیم سیاست سوداگری اروپا درست مانده آن کار آشپز یا طیب بلکه بیمناکتر و پرسیاتر از آنست، هرگز لب بخورده‌گیری نگشاده بلکه بگفته‌های آن یکدسته فرومایگان که هواداری اروپا را پیشه خود ساخته اروپاییان را به اوج شرافت می‌رسانند، سر تسلیم فرو می‌آوریم؟!..

بینید کار دلبستگی اروپا بداد و ستد بکجا رسیده که یکی از توانگران آنجا می‌گوید باید کارخانه‌ها آنچه می‌سازند ناتوان و بی‌دوام سازند تا زود ضایع شده از میان برود و بدینسان صرف مال بیشتر گردیده کارخانه‌ها بیکار نمانند!..

بگمان این توانگر خداناشناس، مقصود از آفرینش جهان گردش کارخانه‌ها و ماشینهای اروپاست و مردمان جز این وظیفه ندارند که با هر خون دل که باشد پول بدست آورده زود زود از مالهای کارخانه‌های اروپا خریداری بکنند!..

آیا جهان چنین گمراهی دیده بوده؟!..

گفتار هشتم

عاقبت کار ماشین چه خواهد شد؟..

راستی اینست که اروپا در تنگنایی گیر کرده که نه راه پیش دارد و نه راه پس، و از بس سراسیمگی دست بدامن اینگونه تدبیرهای بیهوده می زند، چه از یکسوی این بار سنگین که اروپا بدوش دارد همه می دانند که بمنزل نخواهد رسید. تیره روزی میلیون میلیون بیکاران، دو تیرگی و دشمنی بی چیزان با توانگران، کساد بی اندازه بازارها، فزونی روزافزون ماشینها و کارخانه ها - اینها گرفتاریهایی است که باید هرچه زودتر علاج شود و گرنه اروپا روزگار بس واژگونی خواهد داشت.

از سوی دیگر بیگفتگوست که این گرفتاریها از ماشین برخاسته و جز برداشته شدن ماشین چاره ای نخواهد داشت. ولی کیست که از دخلهای گزاف سرشار چشم پوشیده رضا به این کار بدهد؟!.. یا کیست که از پارچه های نرم و نازک و دیگر ساخته های قشنگ ماشینها دست کشیده بجای آنها چیزهای ساخته با دست را بکار ببرد؟!.. از روزی که آدمیان گرد هم زیستن خواسته اند، نزد هر گروهی برای توانگری میزانی در کار بوده و بهر حال میانه توانگران و بی چیزان چندان فاصله پیدا نمی شده که این دو دسته پاک از هم بریده و دشمن جان یکدیگر گردند. ولی این نتیجه ماشین است که در هر شهر اروپا، توانگران و بی چیزان چندان دور از هم افتاده اند که همدیگر را نمی شناسند و بکندن ریشه یکدیگر می کوشند.

دسته بندیها و حزب سازیهای اروپا نیز بیشتر از همین راه است، و اینکه هواداران اروپا به این دسته بندیها معنیهای دیگر می دهند، بیشرمانه دروغ می گویند زیرا ما توانگران اروپا را می شناسیم که بی چیزان و بینویان را به هیچ نمی شمارند و هرگز پروای بدبختیهای آنان را ندارند، و با آنکه حال آن بینویان روز بروز بدتر می گردد، اینان دعوی بهتری و برتری جهان را دارند و با آنکه می توان با گزاردن قانونهایی چاره گرفتاریهای آنان بکنند، هرگز قدمی در این راه بر نمی دارند.

از سوی دیگر کارگران و بی چیزان را هم می دانیم که اگر روزی دست یابند، از کندن ریشه توانگران باز نخواهند ایستاد و کینه ستمهایی که کشیده اند از آنان خواهند جست.

آن گونه تقسیم کارها که پیش از پیدایش ماشین در همه جا بوده و اکنون در بیشتر شهرهای آسیا هست، سودهای بسیاری در بر دارد، سودهایی که جز با خود آن ترتیب یا چیز دیگری بدست نخواهد آمد. در آن تقسیم، پتیاره بیکاری نیست و هر کسی به اندازه جریزه که دارد و بقدر کوششی که می کند بهره می یابد. توانگر و بی چیز هر دو هست و بی چیزان ناچار از روزگار خود ناخوشنود هستند ولی بیگانگی و دشمنی میانه دو دسته نیست و برادرانه با هم زیست می کنند. بویژه در آنجاها که دین رواج دارد و مردم پایند حلال و حرام می باشند، که ناچار فاصله میانه توانگران و بینویان اندک است و توانگران بحکم دین رعایت حال بینویان را دارند و از رنج و سختی آنان می کاهند.

گذشته از آنکه خود کار و سرگرمی هم برای خوشی و خورسندی مردم و هم برای پاکدلی ایشان بهترین ابزار است و ماشین نه تنها راه روزی کارگران را می برد، آنان را از خوشی و خورسندی و پاکدلی نیز بی بهره می سازد.

اگر از یک تن اروپایی پرسید: سود ماشین بجهان چیست؟.. می گوید: آسودگی کارگران که پیش از اختراع ماشین هر کاری را با دست انجام می دادند. اگر دوباره پرسید: چاره این ملیونها بیکاران چه خواهد بود؟.. می گوید: دولت‌ها باید برای آنان اندیشه کار بکنند.

اینست یکی از وارونه گوییهای اروپا!!.. از اینجا بدانید که اروپا خرد و منطق را از دست هشته و با اینگونه سخنان خود را و دیگران را سرگرم داشته، بی خبر از آنکه گیتی هرگز پابند این وارونه گوییها نخواهد بود و آنچه شدنی است خواهد شد.

اگر برای کارگران کار می باید، پس ماشین که کار را کم کرده، بد بوده نه نیک، زیان آور بوده نه سودمند!.. اگر این راست است که باید برای مردم اندیشه کار کرد، پس باید ماشین را برداشت نه اینکه روزبروز بر شماره آن افزود!..

داستان ماشین با جهان داستان آن مردی است که بچه ببری را از بیابان بخانه آورده همت به پروردن آن گماشت و از خط و خال و از جست و خیزهای چابکانه او چندان خوشدل بود که هرچه آزار به همسایگان می رسانید و سر و روی بچگان ایشان را می خست، خواجه بیشتر شادمان می گردید و هرچه خردمندان از عاقبت آن دد پروری او را بیم می دادند، بگوش نمی گرفت.

تا پس از دیری بفرزندان خانه هم گزند آغاز کرد و سر و روی آنان را بخت.

خواجه بر آشفته او را به زنجیر کشید و هرچه همسایگان و خویشاوندان خواستار شدند که آن دد درنده را کشته یا به بیابان سر دهد، گوش نداد. تا روزی هنگامی از بازار بخانه بازگشت که همسایگان همه بکوچه ریخته هر کدام بیلی یا چوبی بدست، ترسان و لرزان چشم به در و دیوار خانه او دوخته و ایستاده بودند. خواجه سراسیمه پیش دویده چگونگی را جويا شد و چون آگهی یافت، دود از نهادش برآمده فریادی کشیده به زمین افتاد. افتادنی که دیگر برنخاست. قضیه این بود که پس از بیرون رفتن او، بیر جوان زنجیر بگسسته و با دو سه جست و خیز زن و فرزندان او را از بزرگ و کوچک بخاک و خون غلطانیده بصدای ناله و فریاد ایشان، همسایگان از چگونگی آگاه و بدانسان بیرون ریخته اند که باری خویشان و فرزندانشان را از آن پتیاره نگاه دارند.

ماشین هم امروز اگرچه هزارها خاندان را ویرانه ساخته و روز بروز بر شماره افتادگان او می افزاید ولی هنوز کسی به برچیدن او رضا نخواهد داد. پس از چندی هم بیش از این نخواهد بود که قانونهایی گزارده تا اندازه ای محدودش سازند. لیکن آخرین پیشآمد این ابزار دوزخی آن خواهد بود که پیشآمد آن دد خون آشام.

گفتار نهم

پیغمبران چه گفته‌اند و اروپا چه می‌گوید؟..

یکی از زیانکارهای بسیار زشت اروپا، این بانگ «بکوش! بکوش!» است که بجهان انداخته. بگمان اروپا آدمی همین که پا بمیدان مردی گذاشت بلکه هنوز از زمان کودکی باید اندیشه و آرزویی جز پول گرد آوردن و مال اندوختن نداشته باشد و شب و روز نیاسوده بکوشد و در این راه از چیزی ننگ نداشته و از کسی پروایی نکند. آدمی در سرنوشت خود آزمندی و مال دوستی را بحد کافی داراست. ولی چون این سرشت به زیان جهان و به زیان خود هر کس است، پیغمبران که خود طیبیان جهان بوده‌اند و همگی آن دانایان و بزرگانی که نیک جهان را خواسته‌اند، کوشیده‌اند که از سختی و فزونی این سرشت آدمی کاسته شود. لیکن بعقیده اروپا، باید این سرشت را تقویت کرد که هر کسی در راه مال و پول از هیچگونه کوشش باز نایستد و در این باره پروای هیچ چیزی نداشته باشد.

برای اینکه اروپا بخطای خود بر بخورد و بداند که چه تیشه‌ای بر ریشه آسایش جهانیان می‌زند مثالی یاد می‌کنیم: در دیه‌ی دو همسایه بودند، یکی دانا و دیگری نادان، و هر کدام چند پسر و یک باغ داشت. نادانک روزی پسران خود را خوانده می‌گوید که هر کدام زنبیلی برداشته و باغ رفته سیب بچینند. در پشت سر هم بیکایک آنان این سپارش را می‌کند که باید بکوشد تا بیشتر از آن دیگران سیب بچیند و زنبیل خود را جز پر نکرده باز نیاورد. اکنون اگر در باغ درخت سیب فراوان بود باکی نبود و هر یکی از پسران درختی برگزیده به اندازه کوشش و توان خود سیب می‌چید. ولی ما می‌دانیم که در باغ جز از یک درخت سیب نیست. در این صورت نتیجه آن سپارش پدر این خواهد بود که پسران چون بی‌باغ می‌رسند هر کدام بر این سر است که دیگران را دور ساخته خویشتن تنها از درخت بالا رفته همه سیبها را بچینند. اینست که کشاکش سختی در می‌گیرد و هر یکی که به درخت نزدیک می‌شود، دیگران به گریبانش می‌چسبند و هر کدام که بالا می‌خزد از پایش گرفته پایین می‌کشند. این کشاکش تا شامگاه دوام می‌یابد و همگی خسته و نالان می‌افتند جز یک تن که سیبها را چیده و تنها او نزد پدر باز می‌گردد. پدر دانا نیز پسران خود را برای سیب چیدن باغ می‌فرستد. ولی سپارشی که به آنان می‌کند اینست که برادرانه با هم رفتار کنند و هر که زورش فزونتر است بدیگران یاری دریغ ندارد و هر که سیب بیشتر بچیند بدیگران که کمتر چیده‌اند از سیبهای خود بدهد. این پسران باغ رفته روز خود را با خوشی و خرمی گزارده شباهنگام خورسند و آسوده همه با هم نزد پدر باز می‌گردند.

دستورهایی که اروپا برای جهان می‌دهد درست حکم سپارش آن پدر نادان را دارد که جز رنج و گزند نیفزاید. آری اگر ما همچون زمانهای باستان با کشت و کار و پشم‌ریسی و اینگونه کارها زندگی می‌کردیم، بعبارت دیگر اگر بنیاد زندگانی ما نبرد با گیتی (طبیعت) بود، این دستور «بکوش! بکوش!» اروپا سودمند بود و مردم هر چه بیشتر می‌کوشیدند، از نعمتهای گیتی بیشتر بهره می‌یافتند. ولی اکنون که بنیاد زندگانی ما نبرد با همدیگر است، از این دستور اروپا جز این نتیجه برنخیزد که زحمت زندگانی توانفرسا گردد، چنانکه در خود اروپا گردیده و میلیون‌ها کسان از پا افتاده‌اند که جز از مرگ امیدی ندارند.

شرقیان بس که ستایش اروپا را شنیده‌اند گمان دارند بهشت روی زمین آنجاست و مردم در آنجا همه خوش و خرم می‌زیند. دیگر چه دانند که در هر گوشه‌ای ملیونها خاندانها کوجه گرد و زیر پل بخواب‌اند. ملیونها کسان بیکاراند و راه روزی را به روی خود بسته دارند. خود هواداران اروپا می‌گویند گاهی بینوایان جرم می‌کنند که به زندان رفته از خوراک آبگوشت آنجا بهره یابند^۱. می‌گویند در بوداپست، دولت، میرغضب می‌خواست، صد و پنجاه تن خواهان این کار پست شدند که شصت تن از ایشان از مدارس عالیہ بیرون آمده بودند^۲.

سختی زندگانی بالاتر از این چه باشد؟!.. این سختی را آن دستور بکوش بکوش! نتیجه داده. زیرا در جایی که باید کوشید و پروای هیچ کسی نکرد، یکدسته از نیرومندان پیش افتاده و همگی راههای زندگی را برای خود می‌گیرند و دیگران در مانده کارشان به اینجا می‌رسد که بطمع هفته دوبار آبگوشت، جرمها کرده بزندان شتابند و یا به زشتترین پیشه‌ها که جلادی باشد تن در دهند.

آنان که چشم باز کرده در اروپا و آمریکا توانگران را می‌بینند که هر کدام در اندک زمانی دارای ملیونها دارایی شده‌اند و از اندازه کوشش و زیرکی آنان خیره می‌مانند، در پای عمارتهای بیست و سی طبقه آنان هزار گرسنه گان و بیچارگان را هم به بینند که از ناچاری حاضراند به هر گونه پستی و زشتکاری تن در دهند!..
آنان که آمریکا را سرزمین کوشش و کار می‌ستایند، حساب یازده ملیون بیکاران آنجا را نیز بکنند که اگر برای هر کدام چهار سر خانواده فرض کنیم، پنجاه و پنج ملیون تن از مردمان آن سرزمین امروز راه روزی را به روی خود بسته دارند!..

پیغمبران می‌گویند در این کاروان زندگانی ناتوانانی هستند که باید رعایت حال آنان را بکنید. در این راه که می‌پیمایید، قدم آهسته بر دارید و دمی رفته و دمی بیاساید که هم شما فرسوده نباشید و هم آن ناتوانان در نمانند. چنان کنید که چون راه پایان می‌رسد چندان دور از هم نباشید و از خوشیها و آسایشهای سر منزل همگی بهره‌یاب شوید.

ولی اروپا می‌گوید راه را با هرچه تندی باید پیمود بلکه باید دوید تا آنان که ناتوانند بگسلند و درمانند و اگر کسی از آنان چوبی در دست دارد که به کمک او راه می‌پیماید، باید از دستش بیرون کشید و هرگاه کسی افتاده است، باید پا به روی سینه‌اش گزارده و پایمالش کرد که دیگر برنخیزد.

چنان باید کرد که چون راه پایان می‌رسد، از کاروان جز چند تن نیرومند و توانا باز نمانده باشد تا خوشیها و آسایشها سر منزل تنها خاص این چند تن باشد.

این دستور اروپا و آن دستور فرستادگان خدا.

شما بگویید که کدامیکی بهتر و بحال جهان سودمندتر است؟!..

زندگی امروزی اروپا درست مانند آنست که کسی از میدان جنگ گریخته و دشمن در دنبالش باشد. چنانکه این کس باید هرگز نیاساید و نخوابد و پیایی بدود و اگر گرسنه شد، خوراک را در اثنای دویدن و راه پیمودن

^۱ - یکی از اروپا رفتگان در دار شوری گفت که در سویس پیرمردی بارها جرم کرده و هر بار سالها حبس محکوم شده بود. از خود او علت پرسیدند، گفت در

بیرون بسیار سخت می‌گذرد ولی در زندان هفته‌ای دوبار آبگوشت می‌دهند، بخاطر آن خوراک - من همینکه آزاد می‌شوم دوباره جرم می‌کنم تا بزندان بازگردم.

^۲ - خبریست که یکی از آژانسهای اروپا امسال داده.

بخورد. انبوهی از مردم اروپا نیز این حال را دارند که شب و روز باید کار کنند یا غوطه‌ور اندیشه باشند. شب در اثنای خواب هم آسوده نباشند و اگر یکی اندکی غفلت کرد، از جرگه بیرون افتاده راه روزی خود و خاندانش را از دست بدهد و جز خودکشی چاره نداشته باشد.

هواداران اروپا همیشه می‌گویند: در اروپا وقت گرانبهاست!.. مقصود اینان ستایش اروپاست لیکن نزد خردمندان بیگفتگوست که گرانبها بودن وقت خود دلیل سختی زندگانی است. سختی زندگانی هم عیب یک گروه است نه دلیل نیکی و برتری آنان. چنانکه در میدان جنگ هم وقت گرانبهاست که اگر کسی دقیقه‌ای غفلت کرد شاید نتیجه نابودی جانش باشد. ولی آیا می‌توان زندگانی میدان جنگ را بستود و جنگجویان را برتر و بهتر خواند؟!..

گفتار دهم

جنبش اروپاییگری در ایران

ما اکنون اروپا را رها کرده بشرق بر می‌گردیم.

سالهاست در شرق جنبش شگفتی نمایان شده، جنبشی که مانند آن در تاریخ دیده نمی‌شود. شرقیان در همه جا برخاسته و شتابزده می‌کوشند که مملکتهای خود را مانند اروپا سازند. قوانین غرب را بر خود حکمروا کرده عادات و اخلاق اروپایی را در میان خانواده‌ها رواج می‌دهند. مرد و زن خویش را بشیوه اروپاییان آراسته از این آرایش بخود می‌بالند. یگانه آرزوی هر مملکتی آنست که از همه زودتر پایه اروپا رسیده بگفته خودشان «قافله تمدن را دریابند» و همگی چندان از جا در رفته‌اند که گرنامایه‌ترین اندوخته‌های شرق را از دین و پارسایی و اخلاق ستوده گرانبها زیر پا ریخته در می‌گذرند.

گفتیم که چنین تکانی در تاریخ شرق بی‌مانند است.

این سرزمین گاهواره پیغمبران بوده و دین سراسر گیتی آموخته. چگونه است که اکنون دین و پارسایی را خوارترین چیز می‌شمارد؟!.. چگونه است اخلاق ستوده گرامی را از پاکدلی و جوانمردی و دهش و مهمان‌دوستی و غریب‌نوازی و دستگیری به افتادگان و دلسوزی به بینوایان و قناعت که هر کدام مایه نیکی جهانست و صدها سال کوشش می‌باید تا این ستوده‌خوینها در میان گروهی رواج یابد، بدینگونه دور می‌اندازد؟!.. چگونه است کسانیکه یاد نام زنان را در انجمن مردان ننگ می‌شمردند، اکنون زنان و خواهران خود را به بزهای رقص و بد مستی همراه می‌برند؟!.. چگونه است که مردان پنجاه ساله همچون زنان رقصیدن یاد گرفته و آن را هنری می‌شمارند؟!.. چگونه است مردی که جوانی خود را با پارسایی بسر داده و دامن از همنشینی زنان درچیده، اکنون در هشتاد سالگی که راه مرگ را زیر پا دارد، افسانه عاشقانه می‌نویسد؟!..^۱

این جنبش از کجا پیدا شده و علت آن چه بوده؟..

^۱ - چند تن در تهران این سبکساری را کرده‌اند.

^۲ - مردی که بیش از هشتاد سال دارد و در جوانی پیشنماز بوده و هنوز هم عمامه بسر دارد، پارسال افسانه‌ای از ترکی ترجمه و در یکی از روزنامه‌ها چاپ کرد.

و آیا از این تلاش و تکان چه نتیجه بدست خواهد آمد؟.. ما تاریخچه این کار را درباره ایران به اختصار می‌گوییم تا دانسته شود که چه دستی در کار بوده و چه نتیجه در دست خواهد بود:

از زمانی که در غرب ماشینها و کارخانه‌ها فراوان و انبارها از مال تجارت انباشته گردیده، از همان هنگام اروپا شرق را برای خود بازار می‌خواست. در قرن گذشته دولتهای اروپا دست‌اندازیهای بسیار به این گوشه و آن گوشه شرق کرده و هنگامه‌هایی برانگیخته‌اند که به اقرار خودشان جز برای پیشرفت سیاست سوداگری نبوده.

نیز سیاحان را تک بتک یا دسته بدسته بهمین مقصود بشهرهای شرق فرستاده‌اند. لیکن هنگامی بخت به ایشان روی آورده که در خود شرق جنبشهایی بنام آزادیخواهی یا اروپاییگری پدید آمده است.

از جمله در بیست و هفت سال پیش در ایران شورش مشروطه‌خواهی برخاسته، پیشروان این شورش از ستمکاری دولتیان و زورمندان و از بی‌نظمی مملکت بجان آمده بودند و جز از عدالت و نظم نمی‌خواستند و از اروپا جز از چند چیز گرفتن لازم نداشتند. بهر حال اروپاییگری هرگز مقصود نبوده است.

ولی از همان روز نخست دست اروپا در کار بوده و چند تن از سردستگان شورش را با غرض خویش همراه ساخته. گروهی نیز از نادانی به آنان پیوسته‌اند.

اینست که عدالتخواهی که بنیاد شورش آن بوده و همه تلاشها و جانبازیها بنام آن می‌شده، ناگهان اروپاخواهی گردیده است.

پس از خوابیدن شورش که آبهای رفته بجوی باز آمده، بیکبار در هر گوشه ایران نویسنده‌گان و گویندگانی برخاسته که از مردم جز اروپاییگری نمی‌خواستند و در ستایش اروپا از دروغ و گزافه چیزی فرو نگزاردند.

بگفته اینان اروپا معدن هر نیکی و بهی است و اروپاییان از مرد و زن فرشتگان روی زمین‌اند. سراسر جهان از تمدن بی‌بهره و این نعمت زندگانی خاص اروپاست که باید از آنجا همراه اتومبیل و سینما و تیاتر بدیگر سرزمینها پا بگزارد. هرچه در اروپا هست از قوانین و اخلاق و عادات - ایرانیان باید بگیرند و بشیوه اروپاییان حزبهایی نیز ساخته دشمن جان یکدیگر باشند. دیگر چه گویم که این فرومایگان چها گفته‌اند.

سرانجام سخن بدانجا رسیده که هرچه در اروپاست ستوده و نیکو، و هرچه در شرقست نکوهیده و بد. یکی هم پرده از روی مقصود برداشته و بیابانه گفته: ایرانیان باید از تن و جان و از درون و بیرون اروپایی شوند!..

در این میان در هر شهری جوانانی از دبستانها بیرون آمده‌اند، جوانانی ناآزموده و سخت گمراه - جوانانی چون طبل تهی درون و پر بانگ. اینان از نادانی و گمراهی، آغاز تاریخ شرق را از روزی می‌گیرند که جنبش اروپاخواهی پیدا شده و زمانهای درخشان پیش را، زمانهایی که چشم جهانیان را خیره ساخته بهیچ نمی‌شمارند.

بدانسان که مردمان بیسر و پای غوغایی، چون لگام گسیختند و زورشان چربید، گرانمایه‌ترین کسان و پر بهاترین چیزها را فدای لجام گسیختگی خود می‌سازند. این یک مشت جوانان نادان و آن یکدسته هواداران فرومایه اروپا نیز چون میدان یافته و کسی را در برابر خود ندیده‌اند، همه اندوخته‌های گرانمایه شرق را زیر پا ریخته و لگدمال ساخته و راه اروپاییگری را بر خودشان و دیگران صاف کرده‌اند.

اینان هنرشان ریشخند و سرکوفت است که به هر چیز مردم از بد و نیک خندیده زبان نکوهش باز می‌کنند.

این را نیک در یافته‌اند که ریشخند و سرکوفت زهرناکترین حربه است و گردنکش‌ترین کسان را با این حربه می‌توان رام ساخت.

هرگاه خردمندی رختی بی‌عیب و نیکو در بر کند و چند تن سخن یکی کرده بنوبت از جلو او درآمده به آن رخت بختند، آنکس با همه خردمندی از رخت خود بیزار شده آن را کنده دور می‌اندازد.

لک لک از پرندگان هوشیار است، در اوج پرواز خود اگر بچگان دست برابر دهان گرفته هوهو بکنند، آن مرغ از این ریشخند خود را باخته بالهایش را تکان افتاده همچون سنگی به زمین فرو می‌آید.

بیچاره ایرانیان ساده‌دل ناگهان خود را در میان هیاهویی یافتند، چشم باز کرده مردمانی را دیدند که سخت در تلاش و تکاپویند و همگی صدا بصدا داده بر همه چیز اینان از دین و اخلاق و عادات و گفتار و رفتار خرده گرفته می‌خندند. گوش فرا داده شنیدند که می‌گویند: سرزمینی است اروپا نام که بهشت روی زمین است و مردمانش همچون فرشتگان‌اند.

ایرانیان نیز اگر آسایش و خورسندی می‌خواهند، اگر در آرزوی بهتری و برتری هستند، باید که از درون و بیرون اروپایی گردند، هرچه گوش دادند که مگر کسی هم جز این سخنان سخنی گوید یا خرده بر یکی از این گفته‌ها بگیرد یا یکی خبر درستی از اروپا بدهد، هرگز کسی را ندیده و آوازی را نشنیدند. در کار خود درماندند، گامی پیش رفته گامی بازپس کشیدند. ناچار شدند که به کام دل هوهویان باشند و از دنبال آنان راه اروپاییگری را پیش گیرند. اینست تاریخچه اروپاییگری در ایران.

اگر دولتهای اروپا کوررها سپاه به آسیا فرستاده کوررها پول خرج می‌کردند، بدینسان نمی‌توانستند شرق را تکان داده سوی زندگانی اروپا بکشند.

در اینجا باید یاد کرد آن افسانه‌ای را که در کتابهای خود اروپاست. بدینسان که روزی خورشید و باد با هم به پیکار برخاستند و هریکی می‌پنداشت که زور او بیشتر است. در این میان راهروی را سوار اسب تنها در بیابانی دیدند و پیمان نهادند که زور خود را بر سر آن راهرو بیازمایند، که هر کدام توانست جبه از تن او در آورد، زور او بیشتر باشد. نخست باد زور آزمایی آغاز نهاد. خورشید در پس ابرها روی نهفت و هوا بیکبار سرد شده باد تند وزیدن گرفت. راهرو از سرما بخود پیچیده تکمه‌های جبه را انداخت و هرچه باد بر تندی می‌افزود که مگر جبه را از تن او برآید، او در نگهداری جبه و استوار کردن آن بر تن خویش بیشتر می‌کوشید. باد از میدان در رفته نوبت خورشید آمد که از پس ابرها نمایان شده هوا را بار دیگر گرم ساخت و دمادم بر گرمی و تابش خود می‌افزود. راهرو تکمه‌های جبه را باز کرد و کم کم گرمی را بیشتر دریافته جبه را از تن خود درآورده بر ترک اسب انداخت. بدینسان خورشید پیکار را برده دانسته شد که از نرمی و گرمی آن بر می‌آید که از تندی و سختی بر نیاید.

اروپاییان نیز با شرق این کار را کرده‌اند. با آنکه مقصود ایشان جز پیدا کردن بازار برای مالهای خود نیست و عبارت دیگر ربودن دارایی شرق را می‌خواهند، برای این کار علم و تمدن و برتری و بهتری را دستاویز ساخته‌اند و با این دستاویزها و بدست یک مشت مردم فرومایه، بنیاد آسایش شرقیان را کنده زندگانی ساده را از دستشان می‌گیرند.

گفتار یازدهم

شرق اندوخته‌های خود را از دست می‌دهد

شرق در این جنبش اروپاییگری ناچار چیزهایی را از آن خویش رها کرده و چیزهایی از آن اروپا می‌گیرد. بینیم چه رها کرده و چه می‌گیرد تا سود و زیان این جنبش را بسنجیم.

آنچه یقین است و ما با دیده خود می‌بینیم، دین و پارسایی و دهش و غمخواری بینوایان و دستگیری افتادگان و قناعت و دیگر اینگونه اخلاق ستوده شرقی از رواج خود کاسته بجای آنها بیدینی و ناپارسایی و خودخواهی و خوشگذرانی و آزمندی و تنگدیدی و ستیزه‌رویی در جوانان رواج فراوان می‌یابد.

چه بسا پدرانی که مایه سرفرازشان درستکاری بود و امروز پسرانشان دغلبازی را هنر خود می‌شمارند. چه بسیار توانگرانی که از دارایی خود سالانه سهمی به بینوایان و درماندگان جدا می‌کردند لیکن جانشینان ایشان جز در راه خوشگذرانی پول خرج نمی‌کنند. چه فراوان پیشه‌وران و برزگران و کارگران که به اندک روزی که با دسترنج خود می‌یافتند، قناعت کرده خوش و خرسند می‌زیستند و هرگز چشم طمع یا خیانت بمال توانگران باز نمی‌کردند ولی امروز فرزندان ایشان در نتیجه اندک دانشی که در دبستانها یاد می‌گیرند، آرزویی جز توانگری ندارند و در این راه هیچ کاری را ننگ نمی‌شمارند.

بازرگانان سی سال پیش را فراموش نکرده‌ایم که رختهای ساده پوشیده ساده می‌زیستند و یگانه آرزوی هر بازرگانی بود که بدینداری و درستکاری مشهور شود و با آنکه بیشتر داد و ستدها بی نوشته انجام می‌یافت، کمتر گفتگویی یا دعوایی برمی‌خواست.

از سوی دیگر هر بازرگانی همین که رونقی در کارش پیدا می‌شد، دست بخشش و دهش باز کرده بدستگیری بینوایان برمی‌خواست یا بنیادی از پل و کاروانسرا و مدرسه می‌نهاد یا کتاب چاپ کرده بمردم می‌بخشید یا بکسانی خرج داده بمدرسه می‌فرستاد یا چشمه برای دیهی بیرون می‌آورد و دیگر از اینگونه کارها که ما برای هر کدام گواههای بسیار در ایران داریم.

ما فراموش نکرده‌ایم که بازرگانان و دیگر توانگران ایران بسفره گسترده و نان بهمسایگان و بی‌چیزان دادن چه اشتیاقی داشتند و چگونه هر پیشآمدی را از نیک و بد بهانه برای این کار می‌گرفتند. در سایه این سفره‌های باز بود که بینوایان و بی‌چیزان از خوراکیهای لذیذ بهره‌ور گردیده بلکه گدایان در یوزه گرد هم سهم می‌یافتند و هرگز کار بدانجا نمی‌رسید که همچون سویس اروپا مردم برای آنگوشت خوردن در زندان جرمها بکنند.

بودند کسانی که خانه‌های خود را مهمانخانه ساخته، در آن را به روی هر کسی از آشنا و ناآشنا باز گزارده بودند. بودند توانگرانی که چون از ورشکستگی بازرگانی یا سوداگری آگاه می‌شدند همه بدهیهای او را بگردن گرفته او را از آن لغزش رهایی می‌دادند.

بودند بازرگانانی که سرمایه بدیگران داده او را بداد و ستد برمی‌گماردند و چه بسا بینوایانی که از این راه به نوا رسیده‌اند.

بودند بازرگانانی که چون ورشکست می شدند و طلبکاران از بازمانده طلبهای خود چشم می پوشیدند، او خویشتن این ننگ را بگردن نگرفته و سالها کوشیده و مال اندوخته آن طلبهای بازمانده را می پرداخت.

ولی اکنون از اینگونه نیکوکاریها کمتر نشانی مانده. امروز توانگران و بازرگانان کسانی هستند که جز خودآرایی و خوش گذرانی آرزویی ندارند و جز در راه دلخواه خود پولی خرج نمی کنند. در زندگی امروزی تنها آراستگی بیرون معتبر است و هر کسی می کوشد که از هر راهی است، پول اندوخته با رختهای زیبا بیرون خود را آراسته دارد و هرگز کسی در بند درستی و نادرستی نیست.

امروز همتها چندان پستی گرفته که توانگران نه بنیادی بیادگار می گزارند و نه یادی از بینوایی می کنند و جز از خوشی و شادمانی خویش منظوری ندارند.

بهترین دلیل بر اینکه جنبش اروپاییگری ریشه درستکاری و پارسایی را از ایران می کند و دزدی و دغلبازی روزبروز رواج بیشتر می یابد، اینکه دعای روزافزون است و با بودن دفترهای پلمب یافته، اختلاف و گفتگو میانه سوداگران چندین برابر سالهای پیشین می باشد.

اروپا شرق را بسیار خوار می شمارد.

بویژه در یک قرن پیش که هنوز میوه های تلخ اختراعات نرسیده و پرده از روی کار ماشینها و کارخانه ها برداشته نشده بود، در آن زمان هر اروپایی خود را از آب و گل دیگر پنداشته بشرقیان هر گونه بی آزرمی روا می داشت. بخوانید کتابهایی را که در آن زمانها اروپاییان درباره شرق نگاشته اند. ببینید بشرقیان چه نگاهی می کرده اند و چه عیبهایی می جسته اند. مردان بجای خود، پاره زنانی که بعنوان سیاحت بشرق آمده اند و ما نمی دانیم راستی چکاره بوده و برای چه تنها و بی سرپرست در شهرهای بیگانه سرگردان بوده اند، اینان هم کتابهایی نوشته و عیب جویهای فراوان از ما کرده اند و برعکس شرقیانی که هر چه از اروپا می بینند ستایش آغاز می کنند، اینان هر چه از شرق دیده اند نکوهش آغاز نموده اند.

لیکن برخلاف این بی آزریمیهای اروپاییان و برخلاف گفتارهای یکمشت هواداران اروپا، سرزمین کهن و بی جلوه شرق دارای اندوخته های پر بهایی است، اندوخته هایی که مایه آسایش جهانیان است.

اکنون نیز با همه قدمهایی که شرق بسوی زندگانی غرب برداشته، این سرزمین ما نیکوهای خود را پاک از دست نهشته. باز این سرزمین از هر باره برگزیده تر از اروپا و برای آسایش آدمیان بهتر ازوست.

جوانان ناآزموده و یکمشت دلدادگان اروپا، دین و پارسایی و اخلاق ستوده شرقیانی را با هر دیده ای می بینند بینند - خردمندان می دانند که در بازار سود و زیان جهان این اندوخته های شرق چه ارزش و بهایی دارد.

این جوانان ننگ زمان خود هستند. اینان و پشت پا زدنشان بدین و پارسایی، بدان می ماند که کودکی یا نادانی، در و گوهر بدستش افتاده و آن را سنگ یا شیشه پنداشته با لگد بساید.

اما آن دلدادگان فرومایه اروپا که سر هر سخنی پای اروپا را بمیان آورده بستایش و گرافه می پردازند، در هر گفتگویی ایرانی و اروپایی را به ترازوی سنجش گزارده خاینانه سنگینی را بر کفه اروپایی می اندازند. اینان یا مزدوران شرکتهای اروپا هستند و یا دشمنی با شهر و بوم خود دارند، و گرنه بهتری اروپایی و برگزیدگی او مفت ترین سخن است.

این مردمان که با دروغها و گزافه‌های خود زندگانی ساده و آسوده شرقیان را بهم زده آسایش را بر آنان حرام می‌سازند، داستان آن بوم را دارند که در تاریکی و خاموشی شب، در هنگامی که مردم در خانه‌های خویش به آسودگی پرداخته‌اند، تو گویی آن مرغ بر این آسایش و خوشی آدمیان رشک می‌برد که ناگهان بانگ بیهنگام برداشته دلها را بلرزش و تکان می‌آورد.

گفتار دوازدهم

تمدن چیست؟..

هواداران اروپا در برانگیختن شرقیان به اروپاییگری دستاویزهایی دارند که یکی از آنها تمدن است. بگفته اینان تمدن خاص اروپاست که از آنجا باید همپای اتومبیل و تیاتر و سینما و روزنامه و مانند اینها بدیگر سرزمینها برسد. ما معنی تمدن و چگونگی پیدایش آن را می‌نگاریم تا دانسته شود که این یکمشت هواداران اروپا، یا خرد و هوش را از دست هشته و دیوانه‌وار سخنانی از دهان بیرون می‌ریزند یا گروهی فرومایه‌اند که بهواداری اروپاییان بنیاد آسایش شرق را می‌کنند.

در زمانهای بسیار باستانی، آدمیان در جنگلها و کوهها پراکنده بوده‌اند و هر خاندانی گوشه‌ای برگزیده دور از دیگران می‌زیسته‌اند، و چون آیین یا قانونی در میان نبوده هر کسی بدیگری دست می‌یافته خود او را کشته و زن و فرزندان و مالش را به یغما می‌برده.

اینست که از ترس یکدیگر در جایی آسودن نتوانسته همواره در کوچ و گریز بوده‌اند، و چون این زندگانی سخت و توانفرسا بوده خردمندانی برخاسته و هر کدام خاندانهایی را بر سر خود گرد آورده و پیمان نهاده‌اند که با هم برادرانه زیسته، دست گزند و دزدی از جان و مال یکدیگر دور دارند و بهمدیگر پشتیبانی و دستگیری دریغ ندارند.

این کار نتیجه‌های خوب داده و آدمیان از آن سختی که داشته‌اند رها گردیده‌اند. کم‌کم اینگونه زندگی در همه جا رواج یافته، و چون اینگونه زندگی در خور نام جداگانه بوده که از آن زندگی بیابانی‌نشین باز شناخته شود، آن را «شهرگری» نام داده‌اند.

دلیل این سخن آنکه کلمه سیویلزاسیون که در زبانهای اروپایی نام اینگونه زندگی است، از کلمه سیویل می‌آید که در لاتین معنی شهر دارد. نیز کلمه تمدن که در پارسی به این معنی بکار می‌رود، از کلمه مدینه است در عربی به معنای شهر است.

اینست معنی تمدن و چگونگی پیدایش آن. از اینجا پیداست که تمدن چیز نوی نیست بلکه از باستان زمان با زندگانی آدمیان توأم بوده است. خاص اروپا نیست بلکه شامل همه جاست. به اقرار خود اروپاییان نخست اینگونه زندگی در آسیا آغاز شده و از آنجا به اروپا و دیگر سرزمینها رسیده است. چنانکه داستان تمدنهای باستان آسیا در کتابهای شرقشناسان اروپا مشهور است.

آسیا گاهواره دین است. از اینجا پیغمبران برخاسته‌اند و آینه‌ها آورده‌اند. آینه‌هایی که هر کدام صدها سال مایه آسایش جهانیان بوده. آیا سرزمینی که زردشت و عیسی و محمد از او برخاسته‌اند، بی‌بهره از تمدن بوده؟!.. بشکند آن دهانی که بچنین سخنی باز شود!..

قانونهای اروپا را با آینه‌های ساده پیغمبران در ترازوی سود و زیان جهان بسنجید، آیا کدام یکی سنگینتر است؟!.. نتیجه آینه‌های پیغمبران آن اخلاق ستوده گرانها بوده که شمرده‌ایم. نتیجه قانونهای اروپا هم حال امروزی اروپاییان است: گروهی غرق کامرانی و دسته‌های انبوهی در بدترین حال، قانونی که میوه‌اش این باشد، دریغ از نام قانون که بر آن گفته شود!..

اروپا با همه خودنمایی‌هایی که دارد در شناختن سود و زیان جهان و در کوشیدن به آسودگی جهانیان، همپایه آسیا نیست. گو که اروپاییان و یکمشت هواداران ایشان بانگ برداشته و گیتی را از لاف برتری و بهتری اروپا پر کرده‌اند.

اگر مقصود از تمدن که خاص اروپا شمرده می‌شود، ماشینکاری آنجا و اختراعات نوین است، این خود سخنی بسیار بیهوده است. چرا که اختراعات ابزار زندگی است و صدها بلکه هزارها سال پیش از پیدایش آنها، تمدن در جهان رواج داشته است.

بلکه اگر از راستگویی باک نکنیم، اروپا در این یکی دو قرن در نتیجه اختراعات خود مغز تمدن را از دست داده است. زیرا در آن سرزمین اختراعات است که دسته‌های انبوه مردم از هرگونه آسایش بی‌بهره‌اند و با آنکه روزبروز بسختی کارشان می‌افزاید، توانگران و زورمندان که رشته کارها را در دست دارند، هرگز به ایشان نپرداخته تنها در پی آرزوهای سرمایه‌داری خودشان هستند.

تمدن یا شهرگری زیستن در شهرها نیست. چنانکه بیابانگیری هم زندگی در بیابانها نیست. در هر کجا که دسته‌ای از آدمیان توانستند دست ستم بر دیگران باز کرده آنان را از آسایش و خرسندی بی‌بهره سازند، آنجا بیابانست و مردمانش بیابانی - چه این ستمکاری و ربودن آسایش دیگران با جنگ و بدستاری شمشیر باشد و چه با آرامش و از راه اختراع ماشین و بنیاد کارخانه!..

آیا اگر راهزنی ماشینی اختراع کرد و راهروان را با ماشین لخت ساخت، راهزن نیست؟!.. یا اگر دزدی بدستیاری وسایل علمی دزدی کرد، دزد نیست؟!..

حزب سوسیالی که دسته انبوه اروپا هستند، سرمایه‌داران و توانگران را دزد و مالهای ایشان را نیز مال دزدی می‌دانند. آیا در چنین دزد بازاری می‌توان سراغ تمدن گرفت؟!.. تمدن برای این است که آدمیان با هم برادرانه زیسته، پشتیبانی و یابوری از یکدیگر دریغ ندارند.

در جایی که مردم باید دسته‌بندی بکنند و این دسته آن دیگران را دزد دانسته تشنه خونشان باشند و آن دیگران این دسته را زیر پا گرفته بیرحمانه لگدمال کنند، در چنین جایی آنچه هرگز پیدا نشود تمدن است.

در جایی که از بیسامانی در یکسو غله را بدریا بریزند و در سوی دیگر مردم از گرسنگی خودکشی بکنند، در جایی که توانگران سوداگری و سرمایه‌داری را اصل، و زندگی مردم را فرع آن بگیرند، در جایی که میلیون جوانان نیرومند بیکاره و ولگرد باشند و زنان بکارهای مردانه پردازند، در جایی که دستور زندگانی این باشد که

باید به گرد آوردن پول کوشید و پروای کسی را نکرد و از هیچ کاری باز نایستاد، از چنین جایی تمدن فرسنگها گریزان است!..

اگر کار با لاف و دروغ پیش می‌رفت، اروپا می‌توانست کانون تمدن گیتی باشد ولی کدام لاف و دروغ است که در نیمه راه در نمانده و در برابر راستی از پا نیفتد؟!..

حال اروپا بدان می‌ماند که کسی چون هنگامی جوان و نیرومند بوده هر چه سال کند، بشمار نیاورده و همیشه خود را جوان و نیرومند پندارد بلکه در آخر پیری و سختی ناتوانی - باز هم دم از جوانی و نیرومندی زند.

در یک قرن پیش اروپا پس از یکرشته شورشهایی، قانونهای عادلانه داشته و روزگار خوشی پیدا کرده. در آن روز اروپا همه مردم را آزاد و برابر و برادر می‌دانسته و خود جای آن بوده که بتمدن بالیده و دم از برتری و بهتری بزند ولی اکنون از آن خوشیها و نیکیها کمتر نشانی مانده و حال امروزی اروپا در خور آنست که مایه سرافکندگی هر اروپایی باشد.

گفتار سیزدهم

علوم اروپا

دستاویز دیگر هواداران اروپا پیشرفت علوم است. در این باره نیز گزافه را از حد گذرانیده‌اند و روزی نیست که خبر اختراع یا کشف نوینی را بگوش شرقیان نرسانند یا هنرهایی از فلان دکتر یا بهمان پرفسور به رخ مردم نکشند. ما هم می‌دانیم که در این یکی دو قرن در اروپا علوم در هر رشته پیشرفت فراوانی کرده ولی آیا می‌توان هر علمی را سودمند و نیکو دانست؟!.. آیا علمی که از آن بومب و تانک و گازهای آدمکش پدید آمده، می‌توان از پیشرفت آنها بخود بالید؟!..

علم از روز نخست جهانگرد است که هر زمان نزد گروهی خیمه زده توشه می‌اندوزد. روزی در مصر، هنگامی در یونانستان، زمانی نزد ایرانیان و تازیان، اکنون هم در اروپا خیمه برافراشته است.

علمی که امروز بدست اروپاست، بخشی از آن نتیجه کوششهای مردمان باستان است. بخش سترگی را هم اروپا بر آن افزوده است. بهر حال علوم تا بدست اروپا نیافتاده بوده سودش بیشتر از زیانش بوده بلکه زیانی از آن نمایان نبوده است. ولی امروز علوم زیانش فزونتر است تا سود آن.

راست است که در اروپا علمی همچون طب و ستاره‌شناسی و تاریخ و مانند اینها پیشرفت فراوان کرده ولی علمی که از آن ابزارهای دوزخی بر می‌آید، پیشرفت و رواجش چندین برابر است.

بلکه باید گفت علوم سودمند اروپا جز از طب، شهرتش بیش از حقیقت اوست. دانشمندان اروپا از گزافه پرهیز ندارند.

یکی همین که به حقیقتی بر می‌خورد، پندارهایی نیز از خویشتن بر آن می‌افزاید. اینست که در این علوم گفته‌هایی همسنگ افسانه گاو و ماهی جهودان یا همتای فلکهای فرضی بطلمیوس یونانی فراوان است^۱.

^۱ - مثلاً آتش درون زمین یا کانالهای ستاره بهرام

دیگر علوم بجای خود، تاریخ و زبان ایران که ما خوب آشنا هستیم، در این دو فن آشکار می‌بینیم که بیشتر گفته‌های دانشمندان اروپا بنیادی جز پندار ندارد. بویژه در فن زبان که دانشمندان اروپایی پاک تهیدست و بی‌مایه‌اند و با آنکه پایه کودک ابجد خوان هم ندارند، دعوی استادی می‌کنند. از اینجا حال دیگر علوم را نیز بدست می‌آوریم.

وانگاه اینگونه علوم هر چه هست، بیشتر نتیجه کوششهای آن دانشمندان است که تا چندی پیش بوده‌اند و مقصودی از کوشش جز دانستن و فهمیدن نداشته‌اند.

بعبارت دیگر خود علوم را دوست داشته پی دریافت حقایق بوده‌اند. در اروپای امروزی چنین کسانی کمیاب است.

امروز کمتر کسی است که جز مال اندوختن مقصودی داشته باشد، و اگر کسانی در پی علوم‌اند، تنها آن علوم را می‌خواهند که وسیله توانگری باشد. اینست که شماره ابزارهای دوزخی روزافزونست، افزارهایی که از هر کدام اختراع کننده و چند تن توانگر سودهای بی‌اندازه می‌یابند ولی جهان جز گزند و آسیب بهره نمی‌یابد.

سخن کوتاه کنیم: چنانکه گفته‌ایم آنچه جهان نیازمند و خواهانست، خرسندی جهانیانست و این خرسندی را اگر خانه‌ای فرض کنیم، دین بجای بنیاد آن و علوم بجای نقشهای دیوار است.

پس اروپا کسی است که رخنه بر بنیاد خانه انداخته از نقشهای دیوار آن بخود می‌بالد!.

آرایش آدمی دین و پارسایی است. کسی که از این آرایش بی‌بهره است بلکه چنانکه گفته‌اند دانشور ناپارسا، دزدی را می‌ماند که با چراغ بیاید و ناگزیر زیانش چندین برابر خواهد بود.

علوم بدانسان که در اروپاست، اگر سودمند بود بایستی آن سرزمین بهشت روی گیتی گردیده باشد. حال امروزی اروپا بهترین گواه است که از آن علوم جهان را جز زیان نزاید و آدمیان را جز روسیاهی نیفزاید.

این نه زینده علم و نه صرفه جهان بوده که علوم رواج بسیار یافته و دانشمندان بی‌اندازه فراوان گردند ولی کسانی از ایشان مردمان ناپاک بوده و دانش را افزار دزدی و دغلكاری سازند و گروه انبوهی بیکار و گرسنه مانده به پست‌ترین پیشه‌ها تن در دهند.

دسته‌دسته غریبان که در شهرهای شرق پراکنده‌اند، ما می‌بینیم که جز پول اندوختن مقصودی ندارند و از نوازش و مهربانی شرقیان که به هر بیگانه می‌نمایند فرصت جسته، بهتر و بیشتر به این مقصود خود دست می‌یابند.

بسیاری از ایشان با آنکه هر کدام لقب علمی از پرفسور یا دکتر بر نام خود افزوده‌اند، سرشت پستی دارند و به زشت‌ترین جرمها که دزدی و دغلكاری باشد دست می‌کشایند.

این خود ننگی بر اروپاست که بجای آنکه بدستگیری علوم، آدمیان را به پاکدلی و نیکوکاری برانگیزد، به ناپاکی و بیباکی برانگیخته است. در کجروی اروپا این بس که از دانش، بیدینی را نتیجه می‌گیرد. از آن همه دارالفنونها و آکادمیها و انجمنهای دانش، آنچه رواج بیشتر یافته بیدینی و بیباکی و دغلكاری است.

از شگفتیهاست که ماشین‌سازان اروپا به پیکار پیغمبران برمی‌خیزند. پیغمبرانی که بگفته خود اروپا در تاریکترین زمانها برخاسته و جهان را با دینهای خود روشن ساخته‌اند. پیغمبرانی که هنوز هم آینه‌های آنان بجهان سودمندتر از قانونهای اروپاست.

اینکه می‌گوییم ماشین‌سازان، از این جهت است که هنر عمده اروپا ماشین‌سازیست و به پشتیبانی این هنر بوده که اروپاییانی که بدشمنی دین و خدا برخاسته‌اند و شهرت یافته و فیلسوف نامیده شده‌اند، و گرنه بیشتر گفته‌های آنان بیهوده‌ترین سخن است.

اگر بر این مطلب مثلی خواسته باشیم باید گفت: کسی سخت بیمار بوده، طبیعی بعلاج او پرداخته و دستورهایی داده که همیشه باید بکار ببندد. در این میان آهنگری، آهن ابزارهایی از بیل و کلند و تبر ساخته برای آنکس می‌فرستد و توقع دارد که چون در ساختن آن افزارها هنر نموده، او را والاتر از طیب بداند و آنکس جز بدستورهای این استاد آهنگر رفتار نکند.

اروپا با همه دانشها و هنرهایی که دارد و با همه اختراعات و کشفهایی که کرده، از دیده سود و زیان جهان، استاد آهنگری بیش نیست. چرا که از همه اختراعات او بیش از این نتیجه بدست نیامده که افزارهای زندگی تغییر یافته است. ولی پیغمبران طیبان جهان بوده‌اند زیرا چنانکه گفته‌ایم درد جهان آن پیتاره نبرد است که میانه آدمیان همیشه برپاست و پیغمبران بعلاج این درد کوشیده و آینهایی گزارده‌اند که از سختی آن درد کاسته اسباب آسایش جهانیان را فراهم می‌سازد، و اینکه اروپا آن آینهها را نپسندیده و مغرور اختراعات خود خرده بر آنها می‌گیرد، درست داستان آن طیب و آهنگر است.

گفتار چهاردهم

زن نباید خودسر باشد

چند سخنی از زنان باید گفت: چه زن هم یکی از دستاویزهاست که همیشه نام او برده می‌شود و در همه جا دسته‌هایی از زنان به جوشش آمده بگمان خود برای بهتری حال زنان می‌کوشند.

در اینجا نیز حربه ریشخند و سرکوفت است که بهمه چیز زنان شرق خرده گرفته می‌خندند و همه چیز زنان غرب را می‌ستایند و بسیاری از جوانان همسری با زنان شرق را نه پسندیده، زن از اروپا می‌آورند و این پیوند با اروپا را مایه افتخار خود می‌شمارند.

ما می‌دانیم که در شرق زنان را خوار گرفته با آنان به ستم رفتار می‌کنند و جای گفتگو نیست که زن را باید بهتر از آن داشت که شرقیان می‌دارند. ولی هرگز نباید پیروی از اروپا کرد. بلکه بی‌پرده باید گفت که عادات اروپاییان درباره زن همچون بسیاری از عادات دیگر ایشان غلط و نکوهیده است. اگر رفتار ما با زنان بد است، رفتار اروپاییان بدتر می‌باشد.

نخست باید دید آیا زن از هر باره با مرد یکی است؟.. آنچه ما می‌دانیم، زن هر چه هوشیار و با خرد باشد، در برابر مرد زبون و بنگهداری خویش ناتواناست. از اینجا هر زنی باید مردی را پاسبانی و سرپرستی خود داشته باشد و هرگز نباید زن خودسر باشد.

زن نباید خودسر باشد، نه از اینکه او خوار و بی‌ارج است بلکه از اینکه انبوه مردان نامرد و سیاهکاراند.

خودسری برای زن بیابانی است که در آن جز با غولان فریبنده روبرو نخواهد بود، اسب چموشی است که از صد زن یکی بر روی آن خودداری نتوانسته بر زمین نقش خواهد بست!.. زن خودسر نه تنها خویشتن را سیاه روز و تباه می‌سازد، گزند او بدیگر خاندانها نیز می‌رسد. گروهی که زنانشان را آزاد می‌گزارند، آینده آبرومندی برای خود امیدوار نباشند.

سرمایه زن زیبایی و دلربایی اوست که اگر پاسبانی داشت و آن سرمایه را مفت نباخت، همیشه خورسند خواهد زیست. و گرنه همان سرمایه مایه سیاه روزی او خواهد بود.

زن دلرباست ولی دل نگهدار نیست. مرد زن را دیده، دل درو می‌بندد و برای رسیدن بدو از پای نمی‌نشیند. این داستانی است که هر روزه و در همه جا چندین بار روی می‌دهد. در چنین هنگامی اگر زن پاسبانی دارد، داستان به عقد زناشویی انجامیده زندگانی خاندانی آغاز می‌شود. ولی زن خودسر از چنین داستان جز رسوایی بهره نمی‌یابد و چه بسیار زنانی که از این راه آینده خود را سیاه و تیره ساخته‌اند.

بعبارت دیگر زن باید سرمایه خدادادی خود را که زیبایی و جوانی اوست، ارزانی کسی دارد که او هم سرپرستی و پاسبانی این را بگردن بگیرد. لیکن زن خودسر کمتر می‌تواند فریب راهزنان و دزدان را نخورده سرمایه خدادادی خود را هدر نسازد.

باری زن تا دختر است باید رشته اختیارش بدست پدر یا برادر مهتر باشد و چون بخانه شوهر رفت همیشه باید رضای شوهر جسته در آمد و شد و آمیزش با این و آن اجازه او را راهنمای خود سازد.

زن شوهردار باید بداند که راهزنان در سر راه او فراوانند و جز بیاری و پشتیبانی شوهر از گزند آنان ایمن نخواهد بود. شوهر نیز باید همسر خود را گرامی داشته پاسبان او باشد و او را از آمیزش جز با کسان آزموده و پاکدامن و جز با بودن خویشتن باز دارد.

زینهار زنی با نبودن پدر یا شوهر با مردان بیگانه در نیامیزد. هر پدر یا شوهری که دختر یا زن خود را در آمیزش با مردان آزاد می‌گزارد یا او را به هر انجمنی همراه می‌برد، هر لغزشی که از آن زن روی دهد، باعث او پدر یا شوهر بوده و نکوهش بر این مرد بیشتر است تا بر آن زن.

ما اگر می‌خواهیم بنیاد زندگانیمان خانواده‌ها باشد، اگر می‌خواهیم در خانواده‌ها کینه و دو تیرگی جای مهر و یکدلی را نگیرد، زینهار فریب عادات اروپا را نخورده از دختران و زنان خود نگاهبانی کنیم.

اینکه می‌گویند اگر زنان و دختران آزاد بوده و با مردان آمیزش و آمد و شد کنند، هر مرد و زنی که اندیشه زناشویی دارند یکدیگر را سنجیده از روی آگاهی پیمان همسری می‌بندند، این سخن از نادانی است. چرا که در آن آمیزشها، کسی کی مجال آزمایش و سنجیدن دارد؟..

در آن هنگامه‌ها کجا پای خرد در میانست که کسی نیک از بد باز شناسد؟.. یا بر کدام مردی یا زنی دشوار است که چند زمانی عیبهای خود را پوشیده داشته خویشتن را چنانکه هست نماید؟!.. یا مگر دختری نورسیده می‌تواند نیک و بد مردان را دانسته از روی آزمایش، شوهری برای خود برگزیند؟!..

اگر آزادی زن و آمیزش او با مردان این نتیجه سودمند را داشت، چرا در خود اروپا سراسر خانواده‌ها را، فساد فرا گرفته؟.. چرا رنجش زن و شوهر و حادثه طلاق در آنجا بیشتر از شهرهای شرق است؟!..

در اروپا انبوه مردان زن ندارند و از راهای ناپاکی کام می‌گزارند و در هر شهری هزاران زن و دختر بی‌سرپرست و آواره مانده‌اند و پی شوهر می‌گردند و کار رسوایی تا اندازه‌ای بالا گرفته که برای ستودن آن کتابی جداگانه می‌باید. با این حال، اروپاییان عادات خود را ستوده زبان بنکوهش شرق باز می‌کنند!.. درست مانند آن گوش بریده که همیشه از لذت گوش بریدگی ستایشها کرده آرزو داشت که همه مانند او گوش بریده باشند!..

راست است که زنی را نادیده گرفتن و مردی را ناشناخته بشوهری پذیرفتن دور از خرد است و دختری تا مردی را ناشناخته و نه پسندیده است، نباید او را به آن مرد داد ولی برای این شناختن و پسندیدن یکی دو بار نشست و برخاست همراه دیگر خویشاوندان کفایت خواهد کرد و هرگز نمی‌توان آمیزشهای اروپایی را بر دختران و پسران روا داشت. بهر حال در عقد دختر باید رضای پدر و یا برادر مهتر در کار باشد. گاهی هم گفتگو از کار و پیشه زنان می‌شود. بسیاری آرزو دارند که زنان ما نیز بشیوه اروپا بکارهای مردانه پردازند. ولی این آرزو بسیار ابلهانه است. زن باید کار کند لیکن نه کار مردانه. زن چنانکه جدا از مرد آفریده شده کارش هم جداگانه است. خانه‌داری و بچه‌پروری - دوختن و پوختن و اینگونه کارها شایسته زنان است. نیز زن می‌تواند به پیشه‌ای که شوهر یا پدرش دارد دخالت کرده و یاری به او بکند.

اینکه در اروپا زنان دوشادوش مردان کار می‌کنند، به یکی از چند جهت است: دسته‌ای پایبند پاکدامنی نبوده می‌خواهند از آمیزش با مردان و دوش بدوش آنان مالیدن لذت یابند و بازرگانی را با کامرانی توأم سازند. دسته دیگر را شوهران یا پدرانشان در مغازها جای داده‌اند که از این راه بر شمار خریداران مغازه افزوده دخل بیشتر بردارند. دسته سوم زنان بی‌سرپرست و بی‌کس‌اند که از ناچاری تن بکارهای مردانه داده‌اند تا روزی بدست بیاورند. دسته چهارم زنانی‌اند که شوهرانشان را در کارخانه‌ها نمی‌پذیرند، اینان بجای آنان بکارگری پرداخته‌اند یا اگر شوهران هم کار می‌کنند چون مزد کارگران بسیار اندکست، کفایت خرج خانه نمی‌کند، زنان هم باید کار بکنند.

کار کردن زنان خود یکی از عیبهای اروپاست، عیب بسیار ننگین!.. آیا این از احترام زن است که او را از کودک و خانه‌اش جدا کرده بکارهای جانفرسای مردانه وا میدارند؟! آیا این از بیخردی یک گروهی نیست که کودکان خود را از آغوش مادر درآورده بوقلمون‌وار گله ساخته بکودکستان می‌فرستند و بجای خوراکیهای پاکیزه خانگی، ناهار و شام از بازار می‌خورند و بجای کدبانو، خانه را به زن خدمتکار می‌سپارند. همه این کارها را می‌کنند برای آنکه زن را در مغازه بکار داد و ستد بر گمارند!..

کسانی که اینگونه زشتکاریهای ننگین را برای شرق و زنان شرق آرزو می‌کنند مگر عذرشان نافهمی و بی‌دانشی باشد، و گرنه باید دشمن آسایش جهانشان نامید!..

درباره درس خواندن زنان هم امروز در همه جا پیروی از اروپا می‌شود. ولی جز پشیمانی نتیجه نخواهد داشت. زن باید آن درسها را یاد بگیرد که در کار خانه‌داری و بچه‌پروری کمک به او بکند. از طبابت و قابله‌گی و آداب تندرستی و درزیگری و آشپزی و بافندگی و مانند اینها.

آنچه در پایان سخن باید گفت آرایش زن پاکدامن اوست. زنان آلوده دامن را باید خوار و بی‌ارج داشته از ایشان بیزاری جست مگر آنان که از بی‌پاسبانی و یا از نادانی شوهر یا پدر پایشان لغزیده و دامنشان آلوده گردیده

است. بر این بیچارگان باید بخشود و بر هر کس است که از دست زنان پای لغزیده گرفته از گودال ناپاکی رهایشان دهد.

ولی ناپاکتر از این زنان ناپاک، آن مردانی اند که زن نمی گیرند و شانه از بار خانواده داری سبک کرده اند و همیشه پی فریب زنان و دختران هستند. این سیاهکاری هم از ارمغانهای اروپاست و بیشتر از گلوی این مثنی مردمان ناپاک است که صدای آزادی زنان شنیده می شود.

دوباره باید گفت زنان بدکاره هرچه ناپاکند، اینان ناپاکتراند. آنان هرچه خواراند، اینان را خوارتر باید داشت. زن نداشتن خود گناهی است و کسانی را که زن نمی گیرند باید گناهکار و رو سیاه دانسته از ایشان بیزاری جست و بخانه ها و انجمنها راه نداد بویژه به انجمنها و خانه هایی که زنان در آنجا باشند. اگر قانونی زن گرفتن را اجباری سازد، از این راه بخش بزرگی از ناپاکیهای امروزی چاره خواهد شد.

گفتار پانزدهم

پیشرو بکسان خود دروغ نمی گوید

میان تازیان مثل بوده: «پیشرو بکسان خود دروغ نمی گوید»، چادر نشینان عرب که از جایی بجایی می کوچیده اند هر ایلی کسی را از میان خود بر می گزیده که از پیش رفته جایی را دارای آب و چراگاه و ایمن از دزدان و راهزنان پیدا کرده و بازگشته ایل را بدانجا راه نماید. این کار بسیار مهم بوده و پیشروی هرگز دروغ به ایل خود نمی گفته چرا که از دروغ او ایل گزند دیده و خود او نیز از آن گزند سهم می یافته است.

کسانیکه امروز جلو کاروان شرق افتاده او را بسوی زندگانی غرب راه می نمایند، کاش به اندازه پیشروان تازیان بیابان نشین درستی داشته باری دروغ بکسان خود نمی گفتند و اروپا را چنانکه هست نموده مردم را در رفتن سوی اروپا و نرفتن آزاد می گزاردند.

کاش اینهمه ستایش و گزافه گوئیها که از غرب دارند، اندکی هم از عیبهای آنجا یاد می کردند: می گفتند که اروپاییان کسانی اند که جهان و جهانیان را جز برای پیشرفت سوداگریشان نمی خواهند و در هر کجا که سیاست سوداگری اقتضا کرد، ریختن خون کرورها مردم و کندن بنیاد هزارها خاندان را دریغ نمی دارند. می گفتند که بیشتری از دانشمندان اروپا از دانشهای خویش این نتیجه را برداشته اند که دزدی و دغلكاری را ننگ نشمارند. می گفتند فیلسوفان غرب به این عقیده رسیده اند که کرورها بیکاران و بی چیزان را نابود باید ساخت و چاره ای برای ایشان نباید اندیشید تا نابود شوند.

می گفتند که در اروپا از شیوه مردمی نشانی نمانده، به این دلیل که در هر مملکتی کرورها کسان تیره ترین روز را دارند و دیگران چون خودشان خوش و کامرانند، تیره روزی آنان را به رو نیاورده جهان را از لاف بهتری و برتری پر ساخته اند. می گفتند که در آمریکا دزدان دسته بندیها دارند و حکومت از چاره کار آنان درمانده است. می گفتند که در آن سرزمین تمدن، کسانی برای خوراک آبگوشت زندان جرم می کنند تا بزندان راه یابند.

می گفتند که در هر شهری صدها مهندس و دکتر و پرفسور بیکاراند و تنها در یک شهر بوداپست، شصت تن از این دانشمندان داوطلب میر غضبی شده‌اند.

اینهمه که شهرت سوسیالان را در همه جا پراکنده ساخته‌اند، اینهم می گفتند که اگر روزی رشته کارها بدست این حزبها بیافتد، آن روز است که سراسر اروپا آتش گرفته نمونه دوزخ خواهد بود، آن روز است که دیوانگی و درندگی آدمیان خود را بی کم و کاست نمایان خواهد ساخت.

اینهمه که وطن پرستی اروپاییان را به رخ مردم می کشند، اینهم می گفتند که این وطن پرستی بیش از آن نیست که هر گاه جنگی روی داد، فرانسه‌ای بخون انگلیسی تشنه است و انگلیسی آلمانی را بی‌باکانه می کشد و آلمانی ریشه بلژیکی را بی‌پروا می کند و این کین و دشمنی نتیجه آن جنگهای خونریزانه است که در قرنهای گذشته مملکتها با هم داشته‌اند و در تاریخهای خود نگاشته‌اند. و گرنه وطن پرستی بمعنی درست کلمه هرگز در اروپا نیست. به این دلیل که در هر مملکتی کرورها زن و مرد و کودک از بی چیزی و بینوایی بجان آمده‌اند و صدها کسان از گرسنگی خودکشی می کنند ولی هموطنان ایشان را دل بحال ایشان نمی سوزد و با آنکه با قانونهایی می توانند چاره همه آن بدبختیها را بکنند، هرگز در اندیشه چاره نیستند.

آن مردی که ایرانیان را از تن و جان و از درون و بیرون اروپایی می خواهد، کاش می گفت که اروپاییگری چیست و پرده از روی آرزوی خود بر می داشت.

اروپاییگری چیست؟.. پول‌اندوزی، خودآرایی، کامجویی و دیگر هیچ!..

در آیین پیغمبران هر کسی هرچه پارسا تر و نیکو کارتر، گرامیتر و با ارجمتر. در زندگانی کهن شرقی هم از روی این آیین کسانی که در آرزوی آبرومندی و ارجمندی بودند، به پارسایی و نکوکاری می کوشیدند یا باری پارسایی و نکوکاری می نمودند، اگر از بهر خدا نبود پیاس آبرو و احترام خود از نادرستی و دغلكاری دامن در چیده از آزار مردمان سخت پرهیز می کردند و دهش و بخشش و دستگیری افتادگان و دلسوزی به بینوایان را شیوه خود می ساختند و کسی هرگز پی خودآرایی نبود بلکه خودآرایی را زیننده زنان و ننگ مردان می شماردند.

ما هنوز فراموش نکرده‌ایم که در هر شهری چقدر از این نیکوکاران بودند و بی هیچگونه آرایش بیرون - نزد مردم همان گونه احترام داشتند و بسیاری از گفتگوها و نزاعهای مردم پبای مردی اینان انجام می پذیرفت.

ولی در اروپاییگری چنانکه آشکار می بینیم مایه ارجمندی، خودآرایی و راه داشتن به بزهای خوشگذرانی است. پارسایی و نکوکاری به پیشیزی نمی‌ارزد و هر کسی، چه زن و چه مرد باید از هر راهی که می‌تواند پول اندوخته و سر و تن بیاراید و در بزهای رقص و تیاتر و سینما و در شب‌نشینیها شرکت جوید. اینست که دزدی و دغلكاری روزافزون است و اگر از این راه برنگردیم همیشه روزافزون خواهد بود.

پس آنکه پارسایی و نکوکاری را بر ایرانیان نه پسندیده آنان را از هر باره اروپایی می خواهد، خوب بود مقصود خود را روشن می ساخت تا ایرانیان سنجیده و آزموده آرزوی او را پذیرفته یا نمی‌پذیرفتند.

دریغا که جهان بدینسان پستی گرفته و آدمیزاده بدینگونه ناپاک گردیده!.. گروهی از آزمندان اروپا یک نیمه از همشهریان خود را بخاک سیاه نشانیده‌اند و با اینهمه، دیگ آزشان از جوش نیافتاده و چشم طمع بدارایی آسیا دوخته‌اند. در چنین هنگامی کسانی از خود آسیا برخاسته در راه مقصود آن آزمندان جانفشانی می کنند و با دست

خود ریشه همشهریان خود را می‌کنند و در این راه از دروغ و فریب هم باز نمی‌ایستند!.. دریغا از این حال!.. فسوسا از این حال!..

گفتار شانزدهم

باید چشم از اروپا باز دوخت

خواهند گفت چه باید کرد؟.. می‌گوییم باید چشم از اروپا باز دوخت و به زندگانی کهن شرقی باز گشت. دولت‌ها ناچارند که نگران اروپا بوده از نیت اروپاییان درباره شرق آگاه باشند تا بتوانند مملکت‌های خود را نگهداری کنند و افزارهای جنگ که تازه اختراع می‌یابد و هر چیزی که در زمینه مملکتداری سودمند است از اروپا بگیرند. نیز قانونهایی که در این باره در بایست است بگذارند!

ولی مردم باید چشم از اروپا بردوزند. اینکه امروز همگی از زن و مرد، از کهنتر و مهتر، دیده بر اروپا باز کرده‌اند و از رخت پوشیدن گرفته تا خوراک خوردن، در سراسر عادات و اخلاق پیروی از اروپاییان می‌کنند و آمیزش با اروپاییان را فخر خود دانسته هر که را که به عادات آنان بیشتر آگاهست، بهتر و برتر از دیگران می‌شمارند و هر زمان سخنی از یک اروپایی پیدا کرده دنباله آن را می‌گیرند و گفته‌هایی را که به سرسام نزدیکتر است تا بسخن خردمندانه از فلانمرد آلمانی یا از بهمان زن آمریکایی بر زبانها می‌اندازند و داستان مردان و زنان مشهور غرب را نقل انجمنها ساخته‌اند و همین که هنری از یکی سراغ گرفتند، گزافه‌هایی بر آن افزوده شهرت می‌دهند و برخی بیش‌تر پیشرفت علوم را در غرب بهانه ساخته بر شرقیان ریشخند و سرکوفت دریغ نمی‌سازند - همه اینها نشانه آن درد اروپاییگری است که شرق از دست یکمشت هواداران غرب دچار گردیده است.

چنانکه گفته‌ایم اروپا امروز در بیابان گمراهی سرگردانست و راهی که زیر پا دارد به نابودگاه است و شرق که راه خود را رها کرده از دنبال آن کاروان گمراه افتاده - با پای خود به نابودگاه می‌شتابد، و باید از آنجا که هست باز گردد. باز گردد که رستگاریش در بازگشتن است. باز گردد و آن چیزهای گرانبمایه را که زیر پا ریخته و لگدمال کرده باز یابد. باز گردد و آن زندگانی کهن خویش را از سر گیرد.

ما از گمراهی اروپا و تیرگی آینده آن، هرچه بگوییم کم است. اگر در شهری هیچ آیین یا قانونی نبوده و کسی در آنجا هرگز نام عدالت یا مردمی نشنیده باشد، در چنان جایی نابسامانی به اندازه اروپای کنونی نخواهد بود و شگفت نیست که این اروپا بیمناکترین آینده را داشته باشد!..

آیا باور کردنی است که در هر شهری انبوهی مردم از هر گونه حقوق زندگی بی‌بهره باشند و کسانی که آنان را بدین روز انداخته‌اند، سر به افتخار افراخته و لاف از بهتری جهان بزنند و کسانی بنام دانشمند برخاسته آن تیره‌روزان را بحکم علم، سزاوار نابودی بدانند و بدینسان روی مردمی و دانش را سیاه سازند؟!..

آیا شگفت است که اروپا به کیفر این نامردمی و نابسامانی چنان بیفتند که سالها بلکه قرن‌ها برنخیزد؟!..

¹ - چنانکه در پارسال قانونی در ایران درباره داد و ستد با اروپا گزارده شده.

با چنین حالی برای چیست که ما به اروپا پیوسته خودمان را به آتش او می سوزانیم؟!.. برای چیست که راه آسوده و ایمن خود را رها کرده از پی دیگران راه پر آسیب و بیمناکی را پیش می گیریم؟!..

دروغ و دزدی را ننگ دانستن، دهش و مهمانداری و غریب نوازی و از درماندگان دستگیری و به خویشاوندان و همسایگان غمخواری را بر خویشتن فرض شماردن، جهان را خوار گرفتن و در کار و پیشه خود پروای حلال و حرام داشتن، فروتن و خاکسار بودن، توانگران را دل بحال بی چیزان سوختن و بی چیزان را چشم طمع از مال توانگران دوخته بودن، همه را برادر و برابر دانستن و دیگر مانند اینها که آرایش زندگی شرقی ما بوده، میوه تخمهایی است که بر انگیختگان خدا کاشته اند و دانایان و خردمندان در هر زمان پروردن آنها همت گمارده اند، و گرنه آدمیزاده در آغاز زندگی خود آن حال را داشته که امروز انبوه اروپاییان دارند.

آزمند مال بودن و در راه دریافت آن از هیچ زشتکاری باک نکردن و پروای کسی را از خویشاوندان و همسایگان و بینوایان نداشتن که دستور زندگی غرب است، آدمیان در بیابانگیری خود و در آغازهای شهرگری هم این دستور را داشته اند. ولی چون اینگونه زیستن نه زینده آدمی بلکه شایسته ددان است، برانگیختگانی از خدا به تربیت جهان برخاسته و سخت کوشیده اند که آدمیان این خوبیهای نکوهیده را رها سازند و بنام تربیت جهان، دستور آن نیکو خوبیها را داده اند. نیکو خوبیهایی که هر کدام عامل سترگی به آسایش جهانیانست و کسانی که در آرزوی نیکی جهان و خرسندی جهانیان می باشند، باید جز به رواج آنها نکوشند.

اکنون آیا بی خردی نیست که ما زندگی خود را با این آرایشها، بیخود رها کرده زندگی غربیان را برمی گزینیم، زندگی که روی مردمی از آن سیاه است؟!..

نمی گوئیم که شرقی و غربی تفاوت دارند یا اروپایی از سرشت خود ناستوده است، نه هرگز!.. اروپا هم مانده شرق بوده ولی در این یکی دو قرن به اختراعاتی دست یافته، اختراعاتی که او می پسندد و بخود می بالد لیکن راستی اینست که این نو پدید آوردهای او مایه ویرانی جهانست، چرا که گروهی را بی اندازه بالا می برد و انبوهی را بیحد پایین می آورد و از این پستی و بلندی بی اندازه، سامان زندگی بهم می خورد. چنانکه آدمیان هر گاه در بزرگی و خردی تنه تفاوت بی اندازه با هم داشتند، زندگی در یکجا نمی توانستند. تفاوت بیحد در دارایی نیز همان حال را دارد. ولی اروپا بی خردانه از تباهی کار خود آگاه نیست بلکه گروهی بغرور آن اختراعاتها، بدشمنی خدا و دین برخاسته و با بیهوده گوییهای خود بنیاد نیکو خوبیها را کنده و بد را برتر ساخته اند. از رویهمرفته این کارها گرفتاری اروپا پیش آمده، گرفتاری که به آسانی چاره نخواهد پذیرفت.

ولی شرق اگر گامهایی بسوی اروپاییگری برداشته هنوز گرفتاری اروپا را پیدا نکرده و می تواند از نیمه راه برگردد و دیواری میانه خود و غرب بر آورده آسوده بکار خود پردازد.

امروز باید مردان غیرتمند و آگاه به بازگرداندن مردم از این راه بیمناک و پر آسیب تلاش کنند. باید این غیرتمندان بدانند که سرمایه اروپاییگری فریبکاریست و به آسانی می توان تار و پود فریبکاری را از هم گسیخت. بلکه اگر از راستگویی نترسیم باید گفت در این راه اروپاییگری، یکی از چیزهایی که زیر پا انداخته و لگدمال ساخته ایم خرد است. مثلاً انبوه مردم زنگان یا شوشتر یا شیراز یا دیگر شهرهای کوچک ایران - دروغ و نادراستی را ننگ شمرده سخت می پرهیزند و به بسیاری از نیکو خوبیها پایبند دارند که سالانه سهمی از مزد دسترنج یا سود داد و

ستد خود در آن راهها بمصرف می‌رسانند ولی انبوه مردم تهران بویژه جوانان مدرسه‌دیده، ستیزه‌رویی و بی‌باکی را سرمایه زندگی ساخته‌اند و از زشتکاریها باکی ندارند و جز پول اندوختن و خود آراستن و کامگزاردن کاری نمی‌شناسند. از دیده اروپاییگری، این تهرانیان از آن زنگانیان بهتر و برگزیده‌تراند و سخت کوشیده می‌شود که آنان نیز همتای اینان گردند. آیا این بی‌خردی نیست؟!..

اگر پای خرد در میان باشد، آن زنگانی آدمی است، آدمی برگزیده ولی اینان که پایبند چیزی جز لذت و دلخواه خود نیستند، تفاوتی از چهارپایان بلکه از ددان ندارند و بدا بحال ایران اگر روزی همه ایرانیان از اینگونه مردم باشند. اگر پای خرد در میان باشد، کجا کسی آراستگی بیرون را بر پاکی درون برمی‌گزیند و خودآرایی را مایه آبرو و احترام می‌گیرد؟!.. کجا کسی از گرفتاری اروپا پند نگرفته اینهمه در اروپاییگری پا می‌فشارد؟!..

شگفت آنکه بسیاری از اروپاخواهان که می‌بینند در این جنبش روزبروز سختی زندگی فزونتر و نکوخیها میانه مردم کمتر می‌گردد، چون راه انکار ندارند بدینگونه عذر می‌تراشند که تمدن هرچه بیشتر شود، زندگی سخت‌تر و اخلاق مردم نکوهیده‌تر می‌گردد ولی این عذر بسیار ابلهانه و درست مانند آنست که مردی نهالی در باغ خود نشانده و سالها بفرزندان و همسایگانش از خوشی جنس و شیرینی میوه او ستایشها گفته و نویدها داده باشد ولی آن نهال درخت بارور گردیده میوه‌های تلخ و جانگزا بدهد که خورندگان را از پا بیاندازد. با اینهمه او ستیزه‌رویی کرده بدینسان عذر آورد که درخت هرچه خوش جنس‌تر، میوه‌اش تلخ‌تر و جانگزاتر، و این درخت از بس بهتر است، میوه او خورندگان را از پا می‌اندازد!..

بارها گفته‌ایم و باز می‌گوییم که نیکی جهان نیست مگر با آسودگی مردمان. و هر آنچه مایه ناآسودگی مردم باشد، آن دلیل پستی جهانست. در این جنبش اروپاییگری نیز به هر اندازه که به زحمت زندگی ما افزوده، بهمان اندازه ما پس رفته و به پستی گراییده‌ایم.

بسیاری نیز پنداشته‌اند که چون اروپا نیرومند است، ما باید پیرو او باشیم و هر بدی روی دهد، چاره او را نیز از خود اروپا امیدوار باشیم. ولی این پندار هم بسیار ابلهانه است. زیرا نه اروپا نیرومند است و نه بهر نیرومندی پیرو باید بود.

چنانکه گفته‌ایم از دیده سود و زیان جهان، اروپا استاد آهنگری بیش نیست. چرا که بیش از این هنر نموده که افزارهای نوینی ساخته و بدست مردم داده است. اکنون فرض می‌کنیم در شهری آهنگری آهن‌افزار بسیار زیبایی ساخته که مردم از هنرهای او سخت در شگفت شده‌اند و افزارهای او را به قیمت‌های گران می‌خرند و او از این راه شهرت پیدا کرده و دارایی هنگفت گرد آورده است لیکن زنگانی او بسیار نکوهیده است. زیرا یکی دو تن از فرزندان خود را برکشیده و غرق کامرانیشان ساخته است ولی دیگر فرزندان و خویشان را برانداخته بلکه افزارهایی ساخته و بدست آن فرزندان داده که اینان را نابود سازند و آن اندازه از مردمی دور است که همه آن شهر را جز برای آهنگری خود نمی‌خواهد که اگر حاجت بیفتد، سراسر خاندانها را از پای خواهد انداخت تا صندوق خود را پر از زر و سیم سازد.

آیا چنین کسی نیرومند است؟!.. آیا اگر مردم آن شهر در زندگی و عادت پیرو او باشند، دلیل نادانی ایشان نخواهد بود؟!..

آری اگر اروپا چنانکه در اختراع و کشف هنر نموده، در شناختن سود و زیان جهان نیز هوش و دانشی نشان می‌داد، یا کسانی از آنجا شایسته پیشوایی جهان برمی‌خاست، بیجا نبود که آسیا و دیگر سرزمینها در چگونگی زندگی پیرو او باشند ولی اکنون که خود او گرفتار است و آب از سرش گذشته، آیا باز جای اینست که دیگران پیرو او بوده و در آن گرفتاری شریکش باشند؟!..

اگر مقصود از نیرومندی، زور سپاه و جنگ است، از این نیرومندی چگونه کسی سزاوار پیشوایی می‌گردد؟!.. آیا اگر همسایه کسی جنگجو و شمشیربند بود، باید راه زندگی از ویاموزد؟!.. گذشته از آنکه نیرومندی اروپا از این جهت نیز درست نیست و امروز اروپا درخت کهنسال و تناوری را می‌ماند که اگر هم سترگ و استوار نماید، چون از درون پوسیده است، هر زمان بیم درشکستن و افتادن دارد. امروز تنها زور و نیروی اروپا، این فریبکاریها و دروغهاست که بدست یکمشت هواداران خود بکار می‌برند و تنها باید چاره این کسان را اندیشید و از گزند اروپا آسوده نشست.

گفتار هفدهم

دین چیست؟!..

دوباره می‌گوییم مایه آبادی جهان دین است.

گروهی که دشمنی با دین می‌کنند مگر بی‌خردانی باشند که نیک از بد باز نشناسند یا دیوانگانی که ویرانی جهان آرزو کنند.

آنچه آدمیزاده را برگزیده آفریدگان ساخته دین است و کسانی که دین را کنار می‌گذارند همتای چهارپایان و ددانند، گو سر و تن پیراسته و جامهای زیبا در بر کنند.

ما با دیده خود می‌بینیم اروپا که دانش بیکران اندوخته و از هنرمندی زمین را به آسمان دوخته، در نتیجه بیدینی جهان را بر خویشتن دوزخ گردانیده که به هر گوشه آن کرورها کسان همچون دوزخیان سخت‌ترین شکنجه را دارند. می‌بینیم کسانی که از ایران یا از دیگر شهرهای شرق به پیروی اروپاییان پای از بند دین در آورده‌اند، با همه آراستگی بیرون، بی‌ارزشترین کسانند که جز از دزدی و حرامیگری هنری ندارند و هرکسی از آمیزش با ایشان جز رنج و زیان سودی نمی‌بیند.

اکنون بگوییم دین چیست؟!.. ما از دینی که آدمیان را از هم جدا کرده گروهی را بر دیگری برتری دهد بیزاریم. از دینی که مایه ستیزه و خونریزی باشد بیزاریم. ما آن دین را می‌گوییم که آدمیان همه با هم برادر و برابر باشند و کسی بر دیگری برتری نجوید. آن را می‌گوییم که هرکسی هرچه نکوکارتر گرامیتر باشد و آرایش بیرون را ارج و بهایی نباشد. آن را می‌گوییم که آدمیان جلو آرز را گرفته در داد و ستد و پیشه خود پروای سود و زیان دیگران را نیز نکنند. آن را می‌گوییم که هرکسی دستگیری افتادگان و آگاهی از حال همسایگان و خویشاوندان را بر خود فرض شمارد. آن را می‌گوییم که توانگران غم بی‌چیزان بخورند و بی‌چیزان با سختی ساخته طمع در مال توانگران نکنند. آن را می‌گوییم که آدمیان دزدی و دغلكاری را ننگ دانسته از دارایی که بدزدی و نادرستی گرد آورده‌اند بخود

نبالند. آن را می‌گوییم که آدمیان خود را برتر از چهارپایان دانسته جز از خوردن و خوابیدن و کام جستن، کارهای دیگری بر خود فرض شمارند و همچون ددان به آزار همدیگر برنخیزند.

دین را اگر خانه‌ای فرض کنیم، چهار دیوار آن، خدا را شناختن و بجاودانی روان و جهان ناپدیدار باور داشتن و راستی و درستی است و آرایش آن خانه نکو کاریست.

خدا را همه می‌دانیم که هست ولی نمی‌دانیم که چیست. بیهوده کسانی از در انکار درمی‌آیند و بیهوده کسانی به جستجو و اندیشه برمی‌خیزند.

درباره روان باید دانست که آدمی گذشته از تن و جان که همه زندگان دارند، دارای گوهریست که خاص اوست و این گوهر است که ما روان می‌نامیم و یقین داریم که پس از نابودی تن و جان جداگانه و جاودان می‌ماند و سزای نیکبها و بدبهای این جهانی خود را درمی‌یابد.

آنان که آدمی را با دیگر جانوران یکسان گرفته بیش از تن و جانش نمی‌دانند، بخطا می‌روند. چه آدمی دارای خرد است و دریافتهایی دارد که جانوران ندارند.

چنانکه آدمی از نیکی بدیگران لذت می‌یابد اگرچه به زیان خود او باشد و از آزاری که بکسی برساند پشیمان می‌گردد. ولی جانوران از اینگونه دریافتهایی بهره‌اند.

نیز می‌بینیم که در خواب که تن و جان سستی می‌گیرد، دریافت لذتهایی می‌کنیم که در بیداری چنان لذتی نمی‌تواند بود. هم در خواب از کارهای بد خود بویژه از ستم به بیچارگان سخت پشیمان گردیده چندان بیمناک می‌شویم که چنان بیمی در بیداری نشدنیست. از اینجا پیداست که روان چون از تن و جان جدا باشد، از یاد نیکبهای خویش لذت بی‌اندازه برده و از یاد بد کرداریها چندان بیم خواهد داشت که بگفتن راست نیاید. این خود سزای کرده‌های این جهانی اوست و کسی چه داند که چه سزای دیگر در کار خواهد بود.

اما دو پایه دیگر دین: راستی، زبان به دروغ نیالودن، کسی را فریب ندادن، درون و بیرون یکسان بودن و درستی، دست از مال و جان مردم کوتاه داشتن، کسی را با دست یا زبان نیاززدن، آنچه بر خویشتن نپسندی بر دیگران نپسندیدن است. راستی و درستی قانون آدمیگریست که هر آدمی باید دارای این دو شیوه باشد.

بلکه باید گفت دروغ و نادرستی، دیوانگی یا بیماریست که آدمیان دچار می‌گردند. زیرا آدمی برای زیستن هرگز نیازی بدین زشتیها ندارد بلکه جز زیان سودی از آنها بر نیاید. اگر گروهی با راستی و درستی زندگی کنند نه تنها خانه دینشان آباد است، از خرسندی هم بهره فراوان خواهند یافت.

آنان که از دروغ و دغلکاری نمی‌پرهیزند سخت نادانند و خویشتن و دیگران را دچار زحمت می‌سازند. زیرا کسی که امروز از دروغ و دغلکاری خود سودی می‌یابد، فردا از دروغ و دغل دیگری زیان خواهد دید. کسی که امروز به ستم مال کسی را می‌گیرد، فردا ستمکار دیگری مال او را خواهد گرفت. بدینسان همه دچار می‌گردند و همه زیان می‌بینند.

چنانکه حال امروز جهانست که عمرها با فریب دادن و فریب خوردن و ستم کردن و ستم دیدن هدر می‌شود و از آسایش و خرسندی جز نام، نشانی در میان نیست.

این همه رنج و تلاش هر کسی و این بیمها و اندوهها و آزردها و گفتگوها و جنگها همه نتیجه دروغ و نادرستی است. اگر گروهی بنیاد زندگیشان راستی و درستی باشد، همه این رنجهای از میان برخاسته و آسایش و خوشی جای آنها را خواهد گرفت.

بعبارت دیگر چنانکه گفته‌ایم مایه گرفتاری جهان نبرد آدمیان با یکدیگر است و ابزار این پتیاره نبرد جز دروغ و نادرستی نیست که اگر این زشتیها نباشد، جهان از گزند و گرفتاری آسوده خواهد بود.

شاید کسانی گویند که دروغ و نادرستی در سرشت آدمیست و این بیماری را درمانی نیست ولی این پندار پاک خطاست. زیرا آن کسانی که نادرستی را در سرشت خود دارند بسیار اندکند. چنانکه راستی و درستی نیز جز در نهاد گروه اندکی نیست. گروه انبوه مردم کسانی اند که درست و نادرست هر دو می‌توانند بود و هر زمان که پیشوای پارسایی داشته باشند جز راه راستی و درستی پیش نمی‌گیرند.

چنانکه در قرنهای گذشته هر زمان که دین رونق داشته و راهنمایان پارسا در میان بوده‌اند، انبوه مردم به نیکی گراییده‌اند و دزدی و دغلكاری بسیار کم بوده است. در این ایران بارها شده که مردم شبها درهای خانه‌ها و دكانها را نمی‌بسته‌اند و دزدی بسیار کم روی می‌داده. چنانکه هنوز هم در بسیاری از آبادیهای کوچک، درهای خانه‌ها و باغها باز است و با نبودن پاسبان و شبگرد، دزدی کمتر از شهرهای بزرگ روی می‌دهد.

بخوانید تاریخهای پیغمبران را و ببینید در زمان هر کدام چگونه انبوه مردم خواهان نکوکاری بوده و دروغ و نادرستی را ننگ می‌شمارده‌اند، ننگی که فرسنگها از آن می‌گریخته‌اند.

اینکه امروز دروغ و دغلكاری رواج بسیار یافته و کسانی می‌پندارند که جز با این زشتیها زیستن نمی‌توان، از اینست که اروپا این زشت‌خویها را ننگ نمی‌شمارد و درستکاری را بی‌ارح دانسته خودآرایی را مایه ارجمندی می‌داند. از سوی دیگر روزبروز در بایسته‌های زندگی را فروتر می‌گرداند که نیاز مردم بدزدی و دغلبازی بیشتر گردد. از اینجا جهان روی به پستی دارد و دمامد بر نادرستی مردم خواهد افزود مگر این راه را رها کرده، راه دیگری پیش بگیرند.

اما نکوکاری، گذشته از خداشناسی و باور داشتن به جهان ناپدیدار و راستی و درستی که خانه دین بدینها برپاست، دینداران باید با کارهای نیک خود آن خانه را بیاریند. باید بهمدیگر دستگیری و مهربانی دریغ ندارند و هر کسی پروای خویشان و همسایگان خویش ندارد و هر کسی از دست افتادگان بگیرد.

باید توانگران همیشه یاد بینوایان بکنند و هر که به وام نیازمند است وام از او دریغ ندارند. باید بدانند که ارج و بهای هر کسی آن نکوکاریهاست که می‌کند و هر که هرچه پارسا تر و نکوکارتر، در این جهان گرامیتر و ارجمندتر و در آن جهان روانش شادمانتر و خرسندتر.

کوتاه سخن: دیندار کسی است که خدا را شناخته و در کارهایش از یاد او بیگانه نباشد و بجایودانی روان باور داشته بداند که آنچه در این جهان از نیک و بد کند، در آن جهان پاداش یا کیفر خواهد یافت و راستی و درستی را شیوه خود ساخته از دروغ و ناراستی اگرچه امیدوار سودی باشد بگریزد و آدمیان را از هر گوهر و هر خاک برادر دانسته نکوکاری و دستگیری دریغ نسازد.

اینگونه کسان هرچه بیشتر - جهان آبادتر و جهانیان خرسندتر خواهند بود. اگر کسانی برآستی در آرزوی آبادی جهان و خرسندی جهانیان‌اند و همچون اروپاییان این کلمه‌ها را دستاویز فریب مردم نساخته‌اند، ناگزیر باید به رواج دین بکوشند.

آدمی آن روز می‌تواند دم از بهتری و برتری جهان زده سر به افتخار بیافزاید که این دین بهمه جا رسیده و ریشه بیدینی از گیتی برانداخته شود و خود آن روز است که خرسندی سراسر خاندانها را فرا خواهد گرفت.

گفتار هیجدهم

دین آدمیگریست

بسیاری از اروپاییان آدمی را از دیگر جانوران جدا نمی‌دانند و بگمان ایشان آدمی می‌تواند بلکه می‌باید همچون ددان و چهارپایان زندگی کند. این نمونه‌ای از کج‌اندیشی اروپاییانست.

آدمی از تن و جان مانده جانورانش و خویهایی نیز از آن ددان و چهارپایان در آدمیان پیداست - آزمندی که اروپاییان دستور زندگی خود ساخته‌اند جز خوی ددان نیست. دزدی و ربودن مال دیگران و ستم بر ناتوانان خوی دانست، ناپروایي به همجنسان خود خوی همه جانورانش.

با اینهمه آدمی را از شمار دیگر جانوران نتوان گرفت زیرا آدمی دارای روان و خرد است و دریافتهایی دارد که آن جانوران ندارند.

آنچه باید گفت اینست، آدمی اگر پایند دینست و جلو آز را می‌گیرد و همه آدمیان را برابر و برادر دانسته زندگی را برای همه می‌خواهد و دروغ و نادرستی را ننگ خود می‌شمارد و از ناتوانان و افتادگان دستگیری دریغ نمی‌دارد، چنین آدمی برگزیده آفریدگانست و داستان او با چهارپایان و درندگان داستان سنگ آسیاب و یاقوت است که اگر هم از یک جنس‌اند در ارزش و بها تفاوت بی‌اندازه دارند.

ولی آن آدمی که زندگی را جز خوردن و خوابیدن و کام جستن نمی‌شناسد و جلو آز را نگرفته و جهان را تنها برای خود می‌خواهد و هرگز غم بینوایان نمی‌خورد، چنین کسی از ددان و چهارپایان جدا نیست و دریغ از نام آدمی که برو گفته شود.

آن کسان که سر مال و خواسته بنابودی یکدیگر می‌کوشند، با آن سگانی که گرد لاشه‌ای را گرفته با هم می‌جنگند، چه تفاوتی دارند؟.. آن کسانی که با زور ماشین هزاران خاندانها را به روز سیاه می‌نشانند و بدین کار خود می‌بالند، با آن درندگان که همجنسان ناتوان خود را بخاک و خون غلطانیده فیروزانه می‌غرند، چه فرقی دارند؟.. آن کسانی که بدزدی و ربودن مال مردم دست باز می‌کنند، آنان را بر روباه و شغال چه برتری؟.. آنانکه غم گرفتاری و بدبختی همجنسان خود را نمی‌خورند، آنان را از گوسفندی که پهلوی لاشه گوسفند آسوده می‌چرد چه بهتری؟.. کسانی که عمارت‌های بیست و سی طبقه برافراشته‌اند و در بیخ دیوار آن هزاران مرد و زن بی‌خانمان را می‌بینند و پروا نمی‌کنند، چنین کسانی را از آدمیگری چه بهره‌ای؟.. کسانی که زندگی را جز خوردن و خوابیدن و خوشگذراندن نمی‌شمارند، این کسان را از گاو و خر چه جدایی؟..

آدمی باید خرد را راهنمای خود ساخته خویهای ددان و چهارپایان از خود دور کند. از که زشت‌ترین خوی است کنار گزارده بداند که جهان از آن همه جهانیانست و هر کسی به اندازه روزی خود از آن سهم دارد. بداند که مردمانی که در یک شهر یا در یک خاک پهلوی هم زندگی می‌کنند باید از دروغ و فریب به یکدیگر سخت پرهیزند و گرنه همگی گرفتار و از آسودگی بی‌بهره خواهند بود. بداند که او چون چهارپایان نیست که چون مرد نابود گردد بلکه روان او جاویدان مانده و از زشتکاریهای این جهانی پشیمان خواهد بود، پشیمانی که بگفتن راست نیاید.

دین هم بیش از این نمی‌خواهد که آدمیان به آیین آدمی گرایند. بعبارت دیگر آدمیان چون در یکجا و با هم زیست می‌کنند شرط این زندگی آنکه هر کسی نه تنها در بند آسایش خود بلکه در بند آسایش همگان باشند و دروغ و نادرستی را که مایه گرفتاری همگی است سخت ناروا دانسته از دروغگویان و دغلکاران بیزاری جویند. هر گروهی شهر خود بلکه سراسر جهان را خانه‌ای پنداشته باهم چون برادران و خویشاوندان راه روند. اینست آیین مردمی. هم اینست که شهرگری یا تمدن نامیده می‌شود زیرا با اینگونه رفتار است که آدمیان می‌توانند گرد هم آمده به پشتیبانی یکدیگر سختیهای زندگی را آسان سازند.

گروهی اگر این رفتار نتوانند، باری پیروی از گاو و گوسفندان کرده آزار و گزند از هم دریغ دارند، سود که بهم ندارند زیان نیز نرسانند، از مردمی و شهرگری که بی‌بهره‌اند باری گله‌وار زیست کنند. اگر گروهی این نیز نتوانند و جز با گزند و آزار یکدیگر زندگی نکنند، آنان نه آدمی بلکه داند گو که جامه آدمیان پوشند و از گرد آمدنشان در یکجا نه تنها سودی برنخیزد صدها زیانها زاید و چه بهتر برایشان که همچون شیران و پلنگان پراکنده و دور از هم زیست کنند.

چنانکه جهان اروپا امروز جهان ددانست، چه بنیاد زندگی بر زور و چیرگیست که در هر گوشه گروهی توانا انبوهی ناتوانان را زبون ساخته و میدان زندگی را بر آنان تنگ گردانیده‌اند و از این ستیز، چون شیران و پلنگان بر خود می‌بالند و دم از برتری و بهتری خویش می‌زنند و گرسنگان گرگ‌وار گله بسته بهوای گوشت و نان در کوچ‌ها می‌گردند. بسیاری نیز مانده روباهان و شغالان روزی بدزدی درمی‌یابند یا همچون گرگان سر راه بر کاروانها می‌گیرند. در این جهان نشان مردمی کو؟!..

اروپا هنرهای خود را می‌شمارد: بهوا پریدن، به ته دریا فرو رفتن، از صد میل راه صدا شنیدن، چراغهای برق، ماشینهای بخار و مانند اینها. اینها هر کدام هنریست ولی از این هنرها چسود اگر آدمی نتواند سامانی از روی خرد به زندگانی خویش بدهد و با همه این دانشها و هنرها بهره‌اش از آسایش کمتر از چهارپایان و رفتارش با همجنسان خود بدتر از درندگان باشد؟!..

بجای همه این هنرها اروپا را آن بهتر که چاره‌ای اندیشیده خویشتن را از این زندگی که جز بجانوران درنده نمی‌زیبدها سازد.

بی‌پرده باید گفت حالیکه اروپا اکنون دارد و می‌کوشد که آسیا و دیگر سرزمینها را نیز آلوده گرداند نکوهیده‌ترین حالتست. جهان تا بوده چنین پتیاره ندیده و آدمی از روزی که زندگی آغاز کرده بدین پستی دچار نگردیده. در آن دوره بیابانیگری که آدمی در زمانهای باستان داشته نیز چنین حالی نبوده. زیرا اگرچه در آنجا هم

بنیاد زندگی زور و چیرگی بوده و هر توانایی آنچه می توانسته از ناتوانان دریغ نمی کرده ولی در آنجا بستگی و نیاز آدمیان بهممدیگر به اندازه کنونی نبوده و هر ناتوانی می توانسته با گریختن از جایی بجایی خویشتن از ستم برهاند. ولی امروز ناتوانان را جز مرگ راه گریزی نیست.

بلکه اگر از راستگویی نترسیم باید گفت اروپا خرد و هوش از دست هشته و کارهایش جز کارهای دیوانگان نیست. چه بی شک این راه که او در پیش دارد جز بنا بودگاه نیست و با آنکه از هر سو نشانهای نابودی نمایانست هرگز از کرده پشیمان نیست و بی خردانه سرگرم هوا پریدن و ته دریا فرو رفتن و دیگر کارهای بیهوده است. کارهایی که اندک سودی بحال آسایش جهان ندارد.

همچون شعبده بازی که کودکان خود را گرسنه و لخت بکوچه سر دهد و چون همسایگان زبان بخورده گیری و پرسش باز کنند، هنرهای خویشتن شمردن گیرد که من بهوا می پرم و بدریا فرو رفته بی گزند بیرون می آیم، من از صد میل راه صدا می شنوم. آیا چنین کار و پاسخی نشان دیوانگی آن مرد نخواهد بود؟!..

نشان دیگر دیوانگی اروپا اندیشه ایست که سوسیالان درباره جهان دارند، بدینسان که آزادی کار و پیشه از میان برخیزد و مردمان یکسان گردیده توانگر و درویش در جهان نباشد.

مگر اروپاییان می پندارند که جهان تازه پیدا شده و آدمیان تازه زندگی آغاز کرده اند که هر زمان راه نوی می اندیشند!.. این جهان صدها قرن برو گذشته و آدمیان از باستانترین زمانها زندگی شهری داشته اند و آسوده و خرسند می زیسته اند، پس چه جای آنست که اروپاییان راه نوینی زیر پای جهان بگذارند!..

این اندیشه سخت خام و کودکانه است زیرا آدمیان چنانکه در آفرینش یکسان نیستند، در زندگی هم یکسان نمی توانند بود. هر کسی در جهان باید به اندازه جربزه خویش و خاندانش از خوشیهای زندگی بهره یابد.

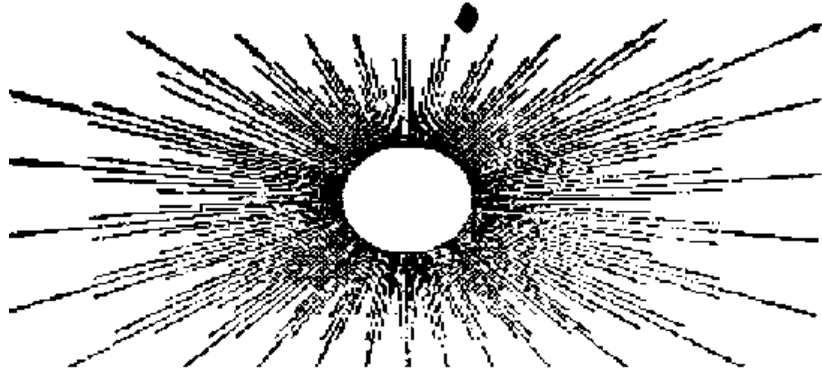
چیزی که می باید جلو گرفتن از دروغ و نادرستیست. چه دروغ و دغل آن سامان خدایی را بهم زده بکسانی راه می دهد که بیش از اندازه جربزه و کوشش خود از زندگی بهره بردارند. کسانی اگر برآستی در آرزوی آسایش جهانند باید دین را که پاسبان آدمی از دروغ و نادرستیست گرامی داشته بر جهان فرمانروایش سازند که هم از پستی و بلندی بی اندازه زندگی جلوگیری شده و هم کار و پیشه آزاد بوده جربزه آدمیان بیهوده نگردد.

لیکن در اروپا گذشته از دروغ و نادرستی پتیاره دیگر ماشین است که سامان زندگی را بهم زده پستی و بلندیهای بی اندازه پدید می آورد. سوسیالان را نیز ماشین برانگیخته ولی بجای آنکه بدشمنی ماشین بکوشند، سامان آزموده چند هزار ساله زندگی را بهم می زنند.

از این سخنها شرقیان باید بخود آمده اروپا را چنانکه هست بشناسند و فریب یکمشت اروپاخواهان را نخورده یقین بدانند که از این اروپاییگری جز پشیمانی نتیجه نخواهد برد. بیهوده پشت پا به زندگی آسوده و شرافتمندانه خود می زنند.

شرقیان باید بدانند که بزودی در اروپا آشوبهایی برخاسته و سالها بلکه قرنها در آن سرزمین جز آشوب حکمروا نخواهد بود و اگر شرقیان امروز زندگی دیرین خود را نگاهدارند نه تنها در آن هنگام آسوده خواهند بود بلکه خواهند توانست به اروپا راهنمایها و دستگیریهایی بکنند.

خدا ناماست



آیین

بخش دوم

گفتار یکم

بنام پاک پروردگار

پروردگارا بنام تو آغاز می‌کنم و به یاری تو نیازمندم. این راه بر من آسان گردان و مرا بر سختیها فیروزی بخشای. دلهای بندگان بدست تست، نیکمردان را به یاریم برانگیز و پاکدلان را به پشتیبانیم برسان. بر سخنانم گوشها را شنوا و دلها را پذیرا ساز.

خدایا چه تیره روزگاری، چه آشفته جهانی، گروهی راه رستگاری از دست هشته‌اند و در بیابان گمراهی گرفتار آمده‌اند. بجای رهایی خویش دیگران را نیز گرفتار می‌خواهند و همه را بسوی خود می‌خوانند. جهانیان آسایش و آزادی رها کرده با پای خود بسوی دام می‌شتابند.

آه از این تباهکاری، دریغ از این زیانکاری.

ای غریبان، ای آنانکه خود را بهتر می خوانید و بر دیگران برتری می نمایید، دریغا که عیبهای خود را در نمی یابید. به هنرهای خود می نازید و آسیبهایی را که به جهان زده اید فراموش می سازید. بدآموزیهای شما سامان جهان را بهم زده و روی مردمی را سیاه گردانیده است. بیهوده دم از برتری و بهتری می زنید. این راه که می روید به نابودیست، شگفتا که دیگران را نیز بدان راه می خوانید، خودتان گرفتارید سراسر جهان را هم گرفتار می خواهید. این کینها و خونخواریها و نیرنگها نه شایسته آدمیان است، زندگانی زور و نیرنگ نه سزاوار مردمان بلکه شیوه ددان است. در راه فنون و ماشین سازی تند پیش می روید ولی آسایش و خرسندی را که یگانه آرزوی جهانست پشت سر گزارده اید. جهان را به جنبش آورده اید لیکن سود این جنبش کو؟! «بن دیوار کنده بام می اندازید»، در جام زرین زهر می نوشید. در کوشک بلورین گرسنه می خوابید.

شما ای شرقیان، ای آنانکه از زن و مرد به جنبش آمده سوی اروپاییگری می شتابید و هرچه دارید از دین و مردمی و خرسندی گزارده می گذرید، سخت زیانکارید، بد و نیک این جنبش را نسنجیده اید و سود از زیان باز نمی شناسید. به شگفت کاریهای غرب دل باخته اید و می انگارید که همه چیز غریبان همچنان شگفت و نیکوست، با این پندار غلط رو براه آورده اید.

برادران و خواهران دمی از شتاب بایستید و در کار خود بیاندیشید. اروپاییگری جز دام نیست. دامی که به قرنهای آن نتوان رست. پتیاره ای که به آسانی چاره برای آن نتوان جست. آنانکه اروپا را می ستایند، نادانانی اند که نیک از بد باز نمی شناسند یا فرومایگانی که جهان را گرفتار و گمراه می خواهند.

این جهان از قرنهای بپا بوده. از این سرزمین شما پیغمبرانی برخاسته اند که جز نیکی جهان نمی خواسته اند، برگزیدگانی که درون سینه های خود جز دلهای پاک نداشته اند و به مردم آیین مردمی آموخته راه رستگاری نموده اند. شما آن آیین را زیر پا می اندازید و راه رستگاری را پشت سر می گزارید.

داستان شما داستان مرغانیست که مرغی را با دانه و آب می بینند و آواز دلفریب او را می شنوند و از دور بسوی او می شتابند و در دام گرفتار می آیند.

یا داستان روستاییانی که به خانه ها و باغهای خود آسوده می زیند و روزی از دور سیاهه گروهی را در بیابان می بینند، گروه انبوهی که چون کندوی زنبور در جنب و جوشند و سخت می کوشند. همه در شگفت شده به سراغ و جستجو برمی خیزند. تا کسانی از پیش آن گروه رسیده خبر می آورند، خبرهای بسیار خوش و شگفت انگیز، ستایشهای بی اندازه و گزافه آمیز. بیچاره روستاییان دل از دست داده و دست از باغ و خانه خود شسته زن و مرد به جنبش می آیند و بسوی آن گروه راه بیابان پیش می گیرند و چون به آنان می رسند گروهی می یابند راه گم کرده و در بیابان گمراهی گرفتار آمده. گروهی تیره تیره و هر تیره ای به خون دیگران تشنه، گروهی هنرمند و شگفت کار ولی از خرد و مردمی پاک بی بهره. گروهی کینه توز و نیرنگ ساز، گروهی بنیاد زندگیشان زور و چیرگی که نه آن پروای این را دارد و نه این اندیشه آن را می کند. گروهی سخت بی سامان که کسانی از انبوهی توشه در راه درمانده اند و کسانی از بی توشگی از پا در افتاده اند.

آیا پشیمانی این روستاییان چه خواهد بود؟.. بویژه که راه بازگشت بسوی خانه‌های خود نخواهند داشت و آنان نیز بدانسان گرفتار خواهند گردید!..

شما نیز که زندگانی آسوده خود را رها می‌کنید و اندوخته‌های گرانمایه شرق را از دین و مردمی و خویهای ستوده زیر پا ریخته لگدمال می‌سازید و بی‌آنکه پایان کار اروپاییگری را بدانید بدینسان بسوی او می‌شتابید - اگر از این راه بر نگردید - همان پشیمانی را خواهید داشت.

شما اروپا را چنانکه هست نمی‌شناسید. هنرهای او در ماشین‌سازی و اینگونه فنون، چشمهای شما را خیره نموده که عیبهای او را در نمی‌یابید. بویژه که کسانی برای فریب شما ستایشهای بی‌اندازه از اروپا کرده و لاف و گزاف دریغ نداشته‌اند. من اروپا را چنانکه هست خواهم ستود و هنرها و عیبهای او را یکایک باز خواهم نمود تا بدانید که چه فریبی خورده و چه راه بیمناکی را پیش گرفته‌اید.

گفتار دوم

اروپا چگونه گرفتار شده

گرفتاریهای اروپا - آنچه او را دست و پا بسته بسوی نابودی می‌راند - چیزهاییست که از دو قرن پیش رو نموده و کم‌کم بر سختی خود افزوده است. اگر دوست سال باز پس گردیم اروپا حال دیگر جاها را دارد و تنها چیزی که گاهی آسایش مردم را بهم می‌زند جنگ‌هاییست که میانه دولتها برمی‌خیزد یا شورشهایی که در اینسو و آنسو روی می‌دهد.

پس از دیری (در نیمه دوم قرن هیجده میلادی) اختراع آغاز می‌شود و از هر اختراعی راه به اختراع دیگری باز می‌گردد تا کم‌کم ماشینهای بزرگ پیدا و کارخانه‌ها برپا میشود.

کسانی از همان آغاز دشمن این اختراعهها بوده‌اند. لیکن انبوه مردم آن را مایه پیشرفت و برتری جهان دانسته شادیا می‌نمایند. دسته دسته مردم از پیشه‌های آزاد خود باز مانده یا از داد و ستد دست برداشته ناچار روی به کارخانه‌ها می‌آورند بلکه برزگران نیز دست از کشت و کار برداشته و به شهرها ریخته در این کارخانه‌ها کارگری می‌پذیرند.

از اینجا رخنه بر سامان زندگی می‌افتد. کسانی راه نزدیک و آسانی به مال‌اندوزی پیدا می‌کنند و روزبروز از دارایی دیگران کاسته بر دارایی اینان می‌افزاید. چون غربالی که پیای تکان خورده دانه‌هایی را پایین می‌ریزد و جز چند دانه درشت بر روی خود نگاه نمی‌دارد. ماشینها و کارخانه‌ها نیز سال به سال گروه انبوهی را از مردم تهیدست کرده دارایی آنان را بدست کارخانه‌داران می‌سپارد.

هر سال یک رشته ماشینهای نوینی پدید آمده نیز بر تنیدی ماشینهای کهن می‌افزاید و بدینسان سالانه شماره تهیدستان فزونتر و دارایی سرمایه‌داران انبوه‌تر می‌گردد.

در این میان دین در اروپا از رونق خود می‌کاهد. چرا که مردم از دست سیاهکاریهای کشیشان بجان آمده بودند. کشیشان دین را بهانه کرده قرن‌ها بر مردم چیره بودند و گونه گونه نامردمی دریغ نمی‌داشتند. دین که پایه پارسایی و

مردم دوستی است در دست این ناکسان مایه مردم آزاری و ناپارسایی گردیده بود. اینست که چون در فرانسه و دیگر جاها بر پادشاهان و ستمگران می‌شورند کشیشان را هم دست می‌تابند و چون دینی جز از آنکه آنان می‌نمودند نمی‌شناختند با دین نیز دشمنی می‌آغازند.

همچون گوسفند نادان که چون شاخ درآورد از شبان بی‌نیازی نموده پیش از همه با او شاخ آزمایش می‌کند ماشین‌سازان غرب نیز از همان آغاز با دین درمی‌افتند و چون آهنگری که دم از پزشکی بزند یا لاف قانونگزاری سراید، اینان هم به غرور ماشین‌سازی دست به هر کاری می‌زنند. بیشتر این هوس را داشته‌اند که هرچه از زمانهای باستان رسیده بهم زنند و با خدا و دین نیز نبرد می‌آغازند.

بی‌دینی اگر نشناختن خدا بود من سخن از آن نمی‌راندم، چه خدا بی‌نیاز از اینست. ولی بی‌دینی همیشه زیانهای سترگی را دنبال خود دارد. چنانکه در اروپا در نتیجه آن کسانی به نام دانشمند و فیلسوف پدید می‌آیند که گویی دشمن جنس آدمی بوده‌اند و بر برتری که آدمیان بر ددان و چهارپایان دارند رشک می‌برده‌اند و با یک رشته گفتارهای زهرآلود به دشمنی آن برتری برخاسته‌اند. یگانه آرزوی این بدآموزان آنکه آدمیان خود را از چهارپایان و ددان جدا ندانسته در زیستن جز راه آنان را نپویند. این بدآموزیها یکی از چیزهاییست که مایه گرفتاری غرب گردیده و خود یکی از بدبختیهای اروپاست که چنین فیلسوفانی پیدا شده‌اند.

یکی از خویهای جانوران بویژه ددان «آز» است. پلنگی بر سر لاشه شتری که چندین پلنگ را سیر می‌سازد همه را از آن خویس ساخته جانور دیگری را نزدیک نمی‌گزارد. این خوی در نهاد آدمیان هم هست و چون خوی بسیار نکوهیده‌ایست که به زیان جهان و به زیان خود آزمندان است، از اینجا پیغمبران و بزرگانی که نیکخواه جهان بوده‌اند سخت با این خوی دشمنی کرده به نابود کردن آن کوشیده‌اند.

ولی در اروپا از یک سوی پیدایش کارخانه‌ها که راه مال‌اندوزی را نزدیک و آسان کرده، از سوی دیگر بدآموزیهای آن فیلسوفان دست بهم داده این خوی نکوهیده ددی را در آدمیان هرچه نیرومندتر ساخته است. چنانکه مال اندوختن و پول انباشتن که در زندگانی دیرین ناپسندیده بوده این زمان سخت پسندیده است و هزارها کسان از سرمایه‌داران و خداوندان کارخانه هر کدام با داشتن کرورها انباشته باز تنور آزشان زبانه می‌زنند و از هر زبانه آن هستی صدها خاندان خاکستر می‌گردد.

این بدتر که اروپا زور و نیرنگ و دیگر زشتکاریها را نیز در این باره روا می‌شمارد. پیش از این اروپا یاد گرفته بود که در میدان سیاست گونه‌گونه زشتکاریها را روا داشته پروای کسی و چیزی را نداشته باشد و جانهای مردم و آبادی شهرها و دیه‌ها در این میدان به هیچ نشمارد. این زمان کسانی این پتیاره دستور را در راه مال اندوختن هم به کار می‌برند.

از سوی دیگر در نتیجه بهم خوردن سامان زندگی و فزونی بی‌چیزان و کارگران و از اینکه آزمندی رواج گرفته و توانگران و سرمایه‌داران پروای بینوایان نمی‌کنند، حزبه‌ها پدید آمده دو تیرگی و دشمنی سختی میان دو دسته پدید می‌آید. توانگر و درویش که در زندگانی پیشین برادرانه با هم می‌زیستند کنون برابر یکدیگر دسته‌بندی کرده به کندن بنیاد هم می‌کوشند.

بی چیزان توانگران را دزد و داراییهای آنان را مال دزدی خوانده نابودی ایشان را مقصود خود می‌سازند. توانگران هم تا می‌توانند میدان زندگی را بر آنان تنگ‌تر ساخته بلکه به گناه ناتوانی سزاوار نابودیشان می‌شمارند.

گذشته از اینها فزونی ماشینها و کارخانه‌ها که از هر گونه جنس با فراوانی ساخته و بافته بیرون می‌ریزد و این جنسها به دیگر مملکتها بویژه به سرزمینهای دوردست شرق فرستاده شده و پول چون سیل روی به کارخانه‌ها می‌آورد و بدینسان سودهای گزافی بهره هر مملکتی می‌گردد، این سودها مایه دلبستگی دولتها می‌شود و هر دولتی می‌کوشد در شهرهای خود کارخانه‌ها را فزونتر و پرکارتر گرداند و به پشتیبانی سوداگران و سرمایه‌داران برمی‌خیزد و از اینجا همچشمی دیگری میانه دولتها پیدا گردیده آن کینه‌های کهن را تازه می‌سازد. و چون برای آن مالها بازارهای بسیار در بایست بوده ناگزیر چشم به شهرهای شرق می‌دوزند و بدانسان که همه می‌دانیم صد نامردی و نامردمی روا داشته هر دولتی دست به گوشه‌ای از شرق می‌اندازد و بر سر این بازارها با هم جنگیده خونها می‌ریزند. داد و ستد و بازرگانی که خود راهی برای آسایش مردمان است در دست اینان دستاویز جنگ و ستم و مردم‌آزاری می‌گردد. آن همه آتشیایی که اروپاییان در شرق افروخته‌اند همه به دستاویز سوداگری بوده.

از سوی دیگر پشتیبانی دولتها از کارخانه‌ها کار ماشین و اختراع را بالا برده رواج آنها را هرچه بیشتر می‌گرداند. تا دیری زیان ماشین این بود که مردم از پیشه‌های خود و از داد و ستد بازمانده با مزد بسیار کم در کارخانه‌ها کار پذیرند. ولی زیان بدتری از دنبال می‌رسد. کار کردن و مزد کم دریافتن هنوز میوه کال ماشینها بوده. پس از دیری آن میوه‌ها می‌رسد بدینسان که دسته دسته کارگران را از کارخانه‌ها بیرون کرده راه روزی را به روی آنان می‌بندند. گرسنگی، بدبختی، مرگ سیاه - اینها بوده میوه‌های ماشین!..

امروز در هر گوشه‌ای کروورها بیکاران هستند که هیچگونه درمانی به درد آنان اندیشیده نمی‌شود. بینوایانی که برافاده‌اند و کسی از دستشان نمی‌گیرد. اینست گرفتاریهای اروپا، گرفتاریهایی که اگر چاره نشود سراسر غرب را به نابودی خواهد کشانید. ما از یکایک آنها جداگانه سخن می‌رانیم تا شرقیان معنی اروپاییگری را نیک دریابند.

گفتار سوم

کینه‌های دیرینه

کینه‌های مردمان اروپا نتیجه جنگهایست که در قرنهای گذشته میانه آنان روی داده. چون جنگهای فرانسه با انگلیس، آلمان با فرانسه، اتریش با آلمان، فرانسه با ایتالیا، روسستان با عثمانی و مانند اینها که در تاریخها مشهور است.

قرنها گذشته و بر این کینها چاره‌ای اندیشیده نشده. اگر اروپا بجای پیشرفت در فنون و صنایع، در شناختن سود و زیان جهان پیش می‌رفت و بر این کینها چاره می‌اندیشید، صد بار بهتر و سودمندتر بود.

نیک گفته‌اند که اروپایی در هوا چون مرغ می‌پرد و دریا را چون ماهی می‌شکافد ولی در روی زمین چون آدمی زیستن را نمی‌تواند، گروهی که لاف برتری و بهتریشان جهان را پر کرده، بیا و ببین که به نام کینه و دشمنی چه رفتاری با هم دارند.

وطن پرستی اروپاییان که این همه شهرت یافته خود میوه این کینه‌ها است. هر گروهی دیگران را چندان دشمن می‌دارند که به خونشان تشنه‌اند و چون آواز جنگی بلند می‌شود بیشتر مردم داوطلبانه به میدان می‌شتابند تا دست به خون دشمنان بیالایند. این کین و خونخواری را وطن پرستی نام داده‌اند. بختور کسانی که بر بدیهای خود رخت نیکی می‌پوشانند!..

دو گروهی چون با هم درافتادند و جنگ میانه آنان پیایی شد، هر دو گرفتار می‌شوند و کینه به آنان هرگونه نامردمیها را یاد می‌دهد. این کینه‌ها و خونخواریها نیز بر اروپا سخت گران بسر آمده است. در نتیجه آنها بوده که میدانی به نام سیاست باز شده، میدانی که در آنجا زور و کشتار و آتش زدن به آبادیها و دروغ و فریب و هرگونه سیاهکاریها رواست. میدانی که باید حریف را برانداخت و پروای کسی و چیزی را نداشت. و چون کسانی در این میدان فیروزمند درآمده و کارهای بزرگی انجام داده‌اند، نام و آوازه ایشان بیش از همه مایه رواج این میدان گردیده که امروز بیشتر مردان زیرک و هوشیار اروپا در این راه می‌کوشند.

ولی این کارها روی اروپا را سیاه گردانیده و تاریخ ننگینی برای او نگهداشته است. قرن‌ها جهانیان این سیاهکاریهای اروپا را که به نام سیاست انجام می‌دهد فراموش نساخته نام او را با نفرین یاد خواهند کرد. این بدتر که کم کم این سیاهکاریها به کارهای دیگر نیز رسیده. کسانی در حزبسازی و سوداگری و مال‌اندوزی نیز زور و نیرنگ را روا می‌دارند. زیرا اگر چیزی نارواست در همه جا باید ناروا باشد. چنانکه در سیاست پا روی مردمی می‌توان گزارد در کارهای دیگر هم می‌تواند گزارد.

این خود زیان سترگی است بر اروپا، زینست که به قرن‌ها چاره آن نتوان کرد. ما بیهوده نمی‌گوییم: خرد از اروپا رخت بر بسته. در جایی که بنیاد زندگی زور و نیرنگ باشد و زمانها بر این بگذرد، آیا خرد از آنجا رخت بر نمی‌بندد؟!.. به گفته خود اروپاییان هر آنچه به کارش نبرند بیکاره شده روی به نابودی می‌گزارد.

اگر پای خرد در میانست چرا خردمندان با هم ننشسته چاره بر این کینه‌ها نمی‌اندیشند؟!.. گرفتاریهای اروپا پیش‌آمدهای آسمانی نیست که چاره‌اش بدست خودشان نباشد. اگر انجمنی از خردمندان گرد آمده پاکدلانه بکوشند همه این گرفتاریها چاره‌پذیر است. ولی کو چنین انجمنی؟!..

امروز اگر نمایندگانی از مردمان اروپا در یکجا گرد آیند، در چنین جایی در دلها جز کینه و بر زبانها جز دروغ نخواهد بود. از اینجاست که دردهای ایشان چاره نمی‌پذیرد.

جنگ سال ۱۹۱۴ را دیدیم که چه بود و چه آتشی برافروخت. با این همه مگر عبرتی برداشته‌اند؟!.. مگر دوباره در اندیشه جنگ پر آسیب تری نیستند؟!.. به گفته خودشان امروز بر روی آتشفشان نشسته‌اند و هر زمان بیم ترکیدن آن را دارند.

آری انجمنی در ژنو پس از آن جنگ برای داوری میانه دولتها و جلوگیری از جنگ بنیاد یافته. انجمن دیگری نیز از سه سال پیش برای کاستن از ابزار جنگ برپا شده می‌نشینند و برمی‌خیزند، می‌روند و برمی‌گردند، جهان را از گفتگو فرسوده‌اند ولی کدام دولت نیرومندی است که در آرزوی شکار دیگران نیست؟!.. یا کدام یکیست که براستی جلوگیری از جنگ می‌خواهد؟!..

اگر جنگ نشود پس آن کینه‌های دیرینه چه خواهد شد؟!.. پس آن کارخانه‌هایی که با سرمایه‌های هنگفت برای ساختن توپ و تفنگ و دیگر ابزارهای آدمکشی برپا گردیده از کجا کرورها فروش خواهد کرد؟!.. انجمن داوری ژنو اگر بنیادش راستی بود سترگ‌ترین و سودمندترین بنیادی در جهان بود. برای آرامش گیتی و جلوگیری از جنگ و کشتار خود چنین چاره‌ای می‌باید ولی بشرط راستی، بشرط پاکدلی^۱، نه اینکه نیرومندان آن را مایه پیشرفت نیرنگهای خود سازند.

اگر بنیاد این انجمن سترگ اروپا نیرنگ نیست، چگونه از جنگ چین و ژاپون جلوگیری نکردند؟!.. آیا نمی‌توانستند ژاپون را ناچار از فرمانبرداری انجمن سازند؟!.. یا نمی‌توانستند هر دولتی دسته‌ای سپاه به یاری چین بفرستند یا یکی از دولتهای نزدیک را بر این کار برانگیزند؟!.. باری این می‌توانستند که ابزار جنگ به ژاپون نفروشند. ولی ما دیدیم که از این دستگیری هم به چین ستم‌دیده باز ایستادند. چرا که خودشان با هم دل پاک ندارند و از همدیگر باک می‌کنند. چرا که در آنجا برای فریب یکدیگر گرد آمده‌اند و جلوگیری از جنگ را هم دستاویز ساخته‌اند.

نتیجه دیگر آن کینه‌های جنگی اینکه چون راه اختراع باز شده بیشتر اختراعات در راه جنگ بوده. استادان هنرمند اروپا برای آدمکشی نیز ماشینهایی ساخته‌اند که یک تن جنگجو کار صد نفر را انجام می‌دهد. جنگ که خود ننگی بر جهان بلکه دیوانگیست که آدمیان می‌گیرند، این استادان سختی و زیان آن را صد برابر پیشین گردانیده‌اند. با این همه با اندک بهانه با هم به جنگ برمی‌خیزند و سراسر اروپا بلکه سراسر گیتی را به آتش می‌کشند. زهی مردمی!.. روزی بود که اروپاییان تفنگ را به عنوان اینکه از دور می‌کشد نه پسندیده، جنگ با آن را نامردی می‌انگاشتند. امروز صدها کسان را با بمب یا گاز نابود می‌کنند و به خود می‌بالند. از اینجا پستی جهان را می‌توان اندازه گرفت. آن کوششی را که اروپاییان درباره جنگ دارند در کمتر کار دیگری دارند. در هر جنگ بسیاری از دانشمندان و آموزگاران دبستانها نیز به بهانه وطن‌پرستی به میدان شتافته دستهای خود را به خون همجنسان خود می‌آلیند ولی امروز که در هر شهری هزاران خاندان گرفتار پتیاره بیکاری گردیده روی به نابودی دارند، کسی نیست که به نام هموطنی به درد آنان رسیده چاره‌ای بیاندیشد.

گفتار چهارم

بی‌دینی و بدآموزی

درباره بی‌دینی، من باز نکوهش کشیشان می‌کنم، نه تنها کشیشان بلکه همه همکاران ایشان از هر دین و کیش. اینان خدای آفریدگار را نشناخته هر کدام خدایی از پندار خود آفریده و همراه خود به کلیساها و میدانهای جنگ و جشنهای تاجگذاری و سر بالین بیماران می‌گردانیدند.

^۱ - قرآن نیز برای جلوگیری از جنگ دسته‌های مسلمان با یکدیگر این راه را سپارش کرده: و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما و ان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتی تغیبی الی امرالله.

هر چه از بدی اینان گفته شود بجاست. لیکن بجا نیست که کسانی به دستاویز این بدیها دست از دین بر شویند. اگر بر سر چشمه‌ای ماران گزنده گرد آیند، آیا تشنگان باید از آن چشمه چشم پیوشند؟!.. چرا سر ماران را نکوبند و از آن آب گوارا آتش تشنگی خود را فرو نشانند؟!..

اروپا بایستی کشیشان را از میان خود و خدا برداشته به خدا نزدیکتر شود. نه اینکه به کینه آنان از خدا برگردد. بایستی بداند که دین آیین مردمی است و هر آنکه از دین برمی‌گردد از مردمی بی‌بهره می‌شود. چنانکه گفته‌ایم^۱ گروه انبوه مردمان کسانی‌اند که از اندرز و راهنمایی به راه آمده از فریب و بدآموزی از راه در می‌روند. از اینجاست که خدا همیشه راهنمایی برانگیخته است و اگر با دیده خرد بنگریم، پیشرفت آدمیان جز نتیجه کوششهای این برانگیختگان نیست.

خویهای ددان را می‌شناسیم: زور و ستم و آز و کشتن یکدیگر و مانند اینها. این خویها میانه آدمیان نیز رواج بسیار داشته تا پیغمبران به دشمنی آنها برخاسته‌اند و انبوه مردمان را از آنها پیراسته‌اند. هنوز در ایران و دیگر سرزمینهای شرق، انبوه مردم از دروغ و دغلکاری گریزانند اگرچه سودشان باشد و مهمانداری و دستگیری افتادگان و وام دادن به تهیدستان را بر خود واجب می‌شمارند و با زبان خود این کارها را انجام می‌دهند. آیا اینها نه نتیجه کوششهای پیغمبران است؟!..

ولی در اروپا چون اختراع آغاز می‌شود و دین از رونق می‌افتد، کسانی به بدآموزی برمی‌خیزند و یک رشته گفتارهای زهرآلودی را بیرون می‌ریزند، گفتارهای یاوه و بی‌بنیاد که نتیجه‌ای جز گمراهی مردم ندارد ولی اروپا آنها را «فلسفه» می‌نامد و در سراسر گیتی پراکنده ساخته است.

یکی از آن فلسفه‌ها را یاد می‌کنیم: یکی از انگلیسیان پندارهایی درباره آفرینش گیتی و چگونگی پیدایش آدمیان و جانوران دارد که به نام او مشهور است. همو گوید: آفرینش نبردگاه‌یست که آفریدگان در آن همیشه با هم در ستیزند و توانایان ناتوانان را در راه هستی خود نابود می‌سازند. این پندارها هر چه هست بجای خود ولی کسانی آن را تا زندگانی آدمیان دنباله می‌دهند و بگمان ایشان آدمیان همه با هم در نبرد و ستیزند و در اینجا نیز توانایان می‌توانند ناتوانان را در راه سود خویش نابود ساخته یا از آسایش و خرسندی بی‌بهره گردانند. دیگران گامی فراتر نهاده می‌گویند ناتوانان را باید از زناشویی بی‌بهره ساخت یا نابودشان کرد تا بدینسان آدمیان نژاد به نژاد نیرومندتر گردند و پس از قرنهایی نژادی بسیار نیرومندتری پدید آید.

این گفته‌ها که ما آن را «داروینگری» نام می‌دهیم، امروز در سراسر غرب پراکنده است و به شرق نیز رسیده و کسی چه داند که چه ستمهایی از آنها برخاسته، بویژه با خوی آز که در نهاد آدمیانست و این سخنان بر آزمندان چون نفت بر آتش سوزان می‌باشد.

می‌بینیم که انگلیسیان در برابر هندوستان این سخنان را پیش می‌کشند. سرمایه‌داران اروپا در برابر بیکاران و بینوایان که به سیاهترین روز انداخته‌اند، دست به دامن این گفته‌ها می‌زنند. هزاران کس در هر شهر و آبادی در کار و پیشه خود آیین مردمی را زیر پا می‌گزارند و این دستورها را دستاویز دارند.

^۱ - بخش یکم آیین

چنانکه یکتن ویران کن می تواند آبادیهای چند ساله را در یک روز ویران کند، این سخنان زهر آلود فیلسوفان غرب هم کوششهای چند هزارساله پیغمبران را هدر ساخته، بنیاد مردمی از این سخنان ویران است. دریغ از نام فیلسوف که به اینان داده شود. چرا آنان را دیوانگان نخوانیم و سخنانشان را چرند و سرسام ندانیم؟!..

اگر در زندگانی آدمیان رواست که توانایان ناتوانان را زبون و نابود سازند، پس این قانونها برای چیست؟!.. برای چیست که دزدان و راهزنان را کیفر می دهند؟!.. برای چیست که آدمکشان را می کشند؟!.. آدمی اگر از جنس جانوران است با آنان یکی نیست. چرا که این دارای خرد است و در زیستن هم باید پیرو خرد باشد. ولی جانوران آن را ندارند.

خرد چراغی است که آفریدگار فرا راه آدمی داشته تا در روشنایی آن راه آسوده بیماید. خرد چشم دل است و جانوران که آنرا ندارند چون کوران اند.

پس اگر آدمی خرد را کنار گزارده به دستور فیلسوفان غرب از چهارپایان و ددان پیروی کند، بدان می ماند که کسی در شب تاریکی بر سر راه گل آلودی چراغی را که بدست دارد خاموش ساخته در تاریکی راه بیماید و پیاپی پایش لغزیده سراپا گل آلود گردد یا کسی با چشم بینا چون نابینایان را می بیند که پای بر زمین مالیده راه می روند و از گودالی به گودالی می غلطند، این نیز چشمهای خود را بسته کورانه راه بیماید و همچون کوران دمام بلغزد و در غلطد.

اما بازداشتن ناتوانان از زناشویی یا نابود کردن آنان، باید پرسید آیا ناتوانان کدامند و توانایان کدام؟!.. یا چگونه می توان دو دسته را از هم جدا کرد؟!.. و آنگاه از فزونی نیرو و تناوری چه سودی بحال آدمیان خواهد بود بویژه که این نتیجه پس از چند هزارسال بدست خواهد آمد. آیا رواست که آدمیان پیاپی خونها بریزند و خویشان و نزدیکان خود را نابود سازند به امید سودی که پس از چند هزارسال در دست خواهد بود؟!..

شکفت است که غریبان از یک سوی بدینسان پافشاری دارند که آدمیان را به پای جانوران برسانند و از سوی دیگر آوازه پیشرفت و برتری را به جهان انداخته اند. اگر راستی را بخواهیم اروپا با این گفتارهای خود و آن کردارهایی که در سیاست و سرمایه داری و حزب سازی دارد، ریشه آدمیگری را کنده است. تنها تفاوتی که میانه این کردارهای غریبان با کردارهای درندگان هست اینست که درندگان تنها زور و ستم را می شناسند و در جایی که زور پیش نرفت درمی مانند ولی اروپاییان نیرنگ هم می شناسند که در هر کجا زور کاری نکرد آن را پیش می کشند. نمی گوئیم همه اروپاییان اینسانند. بی شک در میان آنان نیکمردانی فراوانند که با این گفتارها و رفتارها همداستان نمی باشند و همچون ما دل پر درد دارند. اروپا قرنهای میهن کیش مسیح بوده و با همه زشتکاریهایی که انبوه کشیشان داشته اند نمی توان گفت که آن دین نتیجه خود را نبخشیده یا نتیجه های آن بیکبار از میان رفته. چنین سخنی ناگفتنی است. وانگاه در یک قرن پیش در سایه شورشهایی که در فرانسه و دیگر جاها بر ستمکاران برخاسته یک رشته اندیشه های بسیار سودمند و گرانبها در دلهای اروپاییان پدید آمده بوده که بی شک بیکبار ناپدید نشده. ما هرگز نمی گوئیم که از سراسر اروپا پاکدلی رخت بر بسته. در همه جا سخن ما از انبوه مردمانست. این جنبشهای بی دینی و آزمندی و نیرنگ کاری که از یک قرن و نیم برخاسته و روزبروز در فزایش است، سخن ما همیشه از این جنبشهاست و نکوهشهایی که می کنیم در این باره می باشد.

گفتار پنجم

آسیبهای ماشین

درباره ماشین من آنچه می‌دانم می‌نگارم. لیکن می‌دانم که کسانی این گفته‌ها را به آسانی نخواهند پذیرفت. دوستانم که گفته‌های مرا باور دارند در این باره برخی از آنان نیز ایستادگی خواهند داشت. ولی من در گفته‌های خود استوارم.

اروپا می‌گوید: ماشین رنج آدمیان را کم می‌کند و بجای آنکه کسی در دو روز جفتی جوراب بیافد، ماشین در یک روز صد جفت می‌بافد. کسی چنین ابزار سودمندی را چرا نکوهش کند؟..

این سود ماشین در خور انکار نیست. ولی زیانها بلکه آسیبهایی که این ابزار به جهان رسانیده نیز بسیار است. باید گفت اگر ماشین رنج دستها را یکی بر صد کاسته، رنج دلها را یکی بر هزار افزوده است. بلکه گره‌هایی این ابزار در رشته زندگانی آدمیان پدید آورده که به آسانی گشاده نخواهد شد و سخت بیم پاره شدن رشته می‌رود.

داستان اختراعاتی اروپا داستان بالی است که موری پیدا می‌کند و چه بسا که آن بال مایه نابودی او می‌شود. برای گفتگو از ماشینها کتابی جداگانه می‌باید. ما تنها از ماشینهای پیشه‌وری، ماشینهایی که پیشه‌پیشه‌وران را از دستشان گرفته سخن می‌رانیم. نخستین آسیب این ماشینها آنکه اعتدال زندگی را بهم می‌زند - اعتدالی که برای خرسندی یک گروه بجای بنیاد می‌باشد.

گذشته از آنکه در هر کارخانه صدها یا هزارها کارگر می‌کوشد و هر کدام جز مزد اندکی در نمی‌یابد و نتیجه رنجهای آنان همه نزد خداوند کارخانه می‌ماند، این نکته هم در کار است که بیشتر آنچه این کارخانه‌ها می‌سازد و یا می‌بافد و با فراوانی بیرون می‌ریزد، چیزهای بیهوده و نادر بایست است ولی آنان چون چیره‌اند مردمان را به خریداری و کار بردن آنها و می‌دارند و بدینسان دارایی مردم را به نیرنگ و ناروا از دستشان می‌ربایند.

چنانکه غربال پیایی تکان خورده دانه‌هایی را فرو می‌ریزد و به روی خود جز چند دانه درشتی نگاه نمی‌دارد، این ماشینها نیز هر کدام صدها یا هزارها خاندانها را بی چیز گردانیده دارایی آنان را نزد چند تنی انبار می‌کند. در هر جا که این ابزار رواج می‌یابد در اندک زمانی پستی و بلندی شگرفی در زندگانی مردم پدید می‌آورد که چند کسی را بسیار بالا برده گروههای انبوهی را سخت پست می‌سازد. با چنین پستی و بلندی، آیا کاخ خرسندی فرو نخواهد ریخت؟!..

از نام ماشین من یاد می‌آورم گل بنفش رنگی را که در خربزه‌زارها می‌روید. کسانی ناآگاه آن را گل دانسته از دیدارش شادی می‌نمایند. ولی بیچاره برزگر چه بار غمی از دیدن آن بر دلش می‌نشیند؟.. زیرا این گیاه زیانکار اگر دیدار گل دارد پر گزندتر از خار است و چون در بوستانی سر درمی‌آورد در اندک زمانی بوته‌ها را از آب و رنگ انداخته می‌خشکاند.

این گناه ماشین آمرزش ندارد که راه نزدیک و آسانی به سوی مال‌اندوزی به روی آزمندان باز می‌کند. امروز در اروپا سه یک مردم مزدورانی‌اند که باید از بامداد تا شام در کارخانه‌ها کار کرده نان شکم خود دریابند. فسوسا که

چنین کار هم ناپیداست. زیرا که در سایه فزونی بی‌اندازه ماشین و تندی روزافزون کار آنها سرانجام این نتیجه بدست آمده که در هر کشوری میلیونها کسان بیکار گردیده راه روزی را به روی خود و خاندانشان بسته می‌یابند. امروز بزرگترین گرفتاری اروپا اینست.

در سال گذشته خبرهای شگفتی آژانسهای اروپا دادند:

در انگلستان و آلمان و آمریکا گرسنگان اردو آراسته به پایتختها سفر کردند. در آلمان بر درفشهای خود نوشته بودند: نان برای کودکان ما. در نیویورک سیصد هزار بچه ویلگرد هستند. در آلمان در یک هفته کسان بسیاری از گرسنگی خود را کشتند. در لهستان مردم گناه می‌کنند تا به زندان افتاده از بیم مردن از گرسنگی ایمن باشند و کسانی که مدت زندانشان بسر آمده از بیم گرسنگی بیرون نمی‌روند.

آیا اینها ننگ جهان نیست؟! در سالی که از آسمان باریده و از زمین روئیده گرسنگی چیست؟! تاکنون کی بوده که گرسنگان سپاه بیارایند و درفش برافرازند؟! آن کسانی که آیین فوادالی را بر پدران خود خرده می‌گرفتند آیا این گرسنه کاری را چه نام می‌دهند؟! آیا اینست معنی آسودگی که از ماشین بدست می‌آید؟!..

آسیب دیگر ماشینها آنکه داد و ستد و بازرگانی که خود چاره‌ای برای آسایش مردم بوده - بدینسان که کسانی آنچه را که مردم نیازمنداند ساخته یا بافته یا می‌کارند و کسانی هم آنها را از شهری به شهری برده می‌فروشند - امروز در نتیجه پیدایش ماشین، آن بازرگانی مایه گرفتاری جهان گردیده است.

چنانکه گفتیم سوداگران سرمایه‌دار اروپا هرچه را که ماشینها می‌سازد و به هر فراوانی که می‌سازد، مردمان را به خریداری آن وا می‌دارند اگرچه نیازی بدانها نباشد، و چون سخت چیره‌اند، از هر راهیست مقصود خود را پیش می‌برند. این خود بدعت زشتی در زندگانی جهانیانست.

این هیاهویی که امروز در جهانست و در همه جا دولتها گرفتاراند نتیجه آن بدعت می‌باشد. آن گرفتاری خاندانها که مرد و زن روزی از اندیشه رخت و کفش آسوده نیستند نتیجه آن می‌باشد. آن خودآرایی که به هر کجا رواج گرفته و زن و مرد، پارسایی و مردمی و آبرو را فدای آراستن سر و تن می‌سازند نتیجه آن می‌باشد.

از همه بدتر آنکه دولتهای اروپا بجای دادگستری و رعیت‌پروری که وظیفه هر حکمران است، تنها رواج دادن به سوداگری و پشتیبانی از سوداگران را وظیفه خود می‌شمارند. بلکه جنگ و آرامش را نیز تابع سوداگری کرده‌اند که اگر می‌باید جنگید می‌جنگند و هر گاه می‌باید آرمید می‌آرامند. به نام سود بازرگانی به کشورهای آرام تاخته کشتار و ویرانی دریغ نمی‌دارند. کی در قرنهای پیش سوداگری این حال را داشته است؟!.. کی معنی فرمانروایی هواداری از بازرگانی و پشتیبانی از بازرگانان بوده است؟!.. کی دادگستری و رعیت‌پروری بدینسان بی‌ارج و بها بوده است؟!.. کی جهان به این اندازه پست و بی‌سامان بوده است؟!..

چنانکه گفته‌اند: مردم گوسفندان‌اند و پادشاه یا دولت شبان است. شبان باید به گوسفندان ناتوان و پا شکسته بیشتر پردازد تا به دیگر گوسفندان. آیا دولتهای اروپا بحال بینوایان می‌پردازند؟!.. اگر می‌پردازند پس برای پتیاره بیکاری که سراسر اروپا را فرا گرفته و در هر کشوری میلیونها خاندانها را از پا انداخته چه چاره اندیشیده‌اند؟!..

اینان می‌گویند: بیکاری نتیجه بحران است و برای بحران جهت‌های بسیاری از جنگ چین و ژاپون و جنبش هندوستان و بندهای گمرکی و بیم جنگ در غرب و مانند اینها یاد می‌کنند.

از اینجا پیدا است که سررشته‌داران غرب دل با بیکاران پاک ندارند چه این گفته، خود فریب و نیرنگ است. با این گفته می‌خواهد خاک به چشم بیکاران پاشیده امیدوارشان گردانند که بیکاری چون نتیجه پیشآمدهای زمانست به زودی سپری خواهد شد. می‌خواهند آنان ماشین را دشمن خود ندانسته با آن از در کین و خشم نباشند و گرفتاری خود را نتیجه پیشآمدهای زمان دانسته امیدوار باشند که به زودی سپری خواهد گردید.

بحران، پنداری بیش نیست. جهان تا بوده از جنگ و جنبش و اینگونه پیشآمدها تهی نبوده است. پس بایستی بحران همیشه بوده باشد. چرا راستی را نگوئیم: آن روز که ماشین پیدا شده بایستی از همان روز دانسته شود که هنگامی چنین نتیجه‌ای پدید خواهد بود. در جایی که یک ماشین کار صد تن کارگر را انجام می‌دهد، بی‌گفتگوست که نود و نه تن بیکار مانده راه روزی را از دست می‌دهند، چه در چین جنگ باشد یا نباشد.

اگر باور کنیم که پیشآمدهای چند ساله اثری به کار بیکاری داشته باید بگوئیم آنچه را آنچه‌تر کرده است. درست مانند کسی که به بیماریهای سختی دچار است ولی به درمان پرداخته شکیبایی می‌نماید تا در این میان سرمایی خورده، در نتیجه آن رشته شکیبایی را از دست می‌دهد و بستری می‌گردد. اگر این مرد بیماری خود را تنها سرماخوردگی دانسته و جز به درمان آن نکوشد، آیا دلیل نادانی او نخواهد بود؟!..

بهرحال یک سرزمینی چرا این اندازه بی‌سامان باشد که جنگ در سرزمین دیگر بسیار دوری، مایه بیکاری کرورها کسان در اینجا باشد؟!.. پس چرا در کشورهایی که ماشین و کارخانه بی‌اندازه نشده بحران روی نمی‌دهد؟!.. از همه اینها بگذریم. اکنون چاره آن بیچارگان چیست؟!.. آیا تا بحران از جهان برداشته نشده اینان باید روزی نخورند؟!..

گفتار ششم

دیوانگی

هر دردی از هر کجا برخاسته از آنجا باید درمان کرد. بیکاری در اروپا هم که نتیجه ماشینهاست چاره‌اش جز برداشتن ماشین یا کاستن از فراوانی آن نیست. اگر پاره‌ای کارها جز با ماشین گزارده نمی‌شود یک رشته کارها هست که با دست و ماشین هر دو گزارده می‌شود. اینها را باید جز با دست نکرد تا کار برای بیکاران پیدا شود.

ولی سرمایه‌داران اروپا و دولتهای آنان چشم از ماشین نمی‌پوشند. آنان از ماشین سود برده‌اند و آن را گرامی می‌دارند گو که کسانی آسیب از آن یافته‌اند. نزد آنان زندگانی نبرد گاهیست که هر کسی باید جز در پی فیروزمندی خود نباشد و اینکه می‌بینیم گله از کساد چند ساله جهان دارند نه به جهت بیکاران بلکه از اینجاست که خود آنان از سودهای گزاف بازمانده‌اند.

می‌گویند: تاکنون بیش از ۲۵۰۰۰ پیشنهادهای گوناگون درباره چاره بحران به انجمن ژنو رسیده. یک درد و ۲۵۰۰۰ درمان، با این همه امید بهبودی نیست!.. در جایی که چاره راستین کاری را نخواهند، درباره چاره دروغین ناگزیر هر کسی راه دیگری می‌اندیشد.

بدان می ماند که در شهری وبا افتاده و روزانه صدها کسان را نابود می کند. ناچار باید ریشه آن بیماری را کند. ولی هرگاه کسانی این چاره را سود خود ندیده و نپسندند، درباره چاره دروغی هرکسی اندیشه ای خواهد داشت و از همه این اندیشه ها هرگز سودی بدست نخواهد آمد.

اروپاییان اگر از فزونی روزافزون ماشین نگاهند گرفتاریهای بسیار سخت دیگری در دنبال است و با این ناپاکدلی و بی خردی که از آنان پیداست ناگزیر جهان، آینده بس بیمناکی خواهد داشت.

دولت آمریکا درباره بیکاران آنجا چنین می گوید: «بازرگانی را بحال سال ۱۹۲۹ می رسانیم و در آن حال بیش از پنج میلیون بیکار نخواهیم داشت». اینست یکی از چاره هایی که اندیشیده شده و چون آمریکا پیشوای سرمایه داران است می توان گفت که این اندیشه از آن همه سرمایه داران می باشد. ولی آیا آمریکا خواهد توانست بازرگانی را بحال چهار سال پیش بازگرداند؟!.. گیرم که چنین کاری توانست، آیا با فزونی روزافزون ماشین که در این مدت از حاجت کارخانه ها به کارگر بسیار کاسته چه خواهد کرد؟!.. گذشته از همه اینها مگر پنج میلیون بیکار که با زنان و فرزندان خود کمتر از بیست میلیون نخواهد بود اندکست؟!.. گیرم که روزی آمد به اینان هم کار پیدا کردید، آیا به سختی زندگانی کارگران و اینکه از مزدهای روزانه خود گذران نمی توانند و از آسایش و خرسندی پاک بی بهره اند چه چاره خواهید اندیشید؟!.. آیا آن بهم خوردن اعتدال که نتیجه ناگزیر ماشینهاست، در خور چاره است؟!.. آیا آن کروورها زنان و دختران نو سال که در کارخانه ها و کانهها جان می کنند و اندک مزدی درمی یابند، حال اینان ننگ جهان نیست؟!.. آخر این ابزار دوزخی چه ارزشی دارد که جهان این همه گرفتار آسیبهای او باشد؟!..

اگر ماشین برای آسایش مردمان است باید تا آنجا که مایه آسایش است پذیرفته و بیش از این اندازه را دور بیاندازید، نه اینکه خودتان را این همه دچار سختیها سازید.

ماشین را این زیان بس که جهانیان را بدینسان گیج ساخته بلکه باید گفت دیوانه گردانیده است. چه دیوانگی بدتر از این که داد و ستد و سوداگری را از معنی خود در برده و آن را پتیاره جهانگیر گردانیده؟!.. کسانی از آمریکاییان، از آنانکه خود را پیشوا می شمارند، برخاسته دستور می دهند که کارخانه ها هر آنچه می سازند یا می بافند چنان بسازند یا بافند که بسیار زود از کار افتاده یا پاره شود و جیتی که بر این بدآموزی خود یاد می کنند اینست که از این راه خریداران همیشه فزون خواهند بود و ماشینها بیکار نخواهد ماند. این شگفت که این دستور خایانه و بی خردانه خود را پند یا راهنمایی پنداشته با پیشانی باز آن را اعلان می کنند. و این شگفت تر که شرفیای آن را گرفته در روزنامه ها و کتابهای خود نشر می نمایند و از زیانهای آن آگاهی ندارند.

کسی از این دیوانگان نمی پرسد که در بیست سال پیش که یک پارچه چند سال کار می کرد آیا راه سوداگری بسته بود؟!.. آیا این بیکاریها را پر کاری پارچه ها و جنسها پدید آورده که شما از این راه چاره آن را می جوئید؟!.. چگونه است که اندیشه شما تا به اینجاها می رسد ولی کاستن از فزونی ماشین را که چاره راستین درد است هرگز به دل خود راه نمی دهید؟!.. آیا این اندیشه که اندیشیده اید بجایی خواهد رسید؟!.. امروز پارچه هایی می بافید که یک ماه بیشتر کار نکند. سال آینده که ماشینها دیگر فزونتر است پارچه های یک هفته ای خواهد بافت. آن سال دیگر پارچه های یک روزه!.. تفو برای نادانی تفو!..

ماشین بایستی برای آدمیان کار کند نه اینکه آدمیان برای ماشین کار کنند. این نتیجه دیوانگی شماست که آدمیان عمر خود را در راه ماشین تباہ می کنند و هنوز هم به این اندازه بسنده نمی کنید و می خواهید بدتر از این گرفتار شوند که هرگز دمی از غم کفش و جوراب و رخت، دل آسوده نباشند.

بدانسان که دستورهایی سیاه دلانه ماکیاولی از میدان سیاست به دیگر کارها رسیده. اگر این رهنمایی شوم شما از کارخانه‌ها به دیگر کارها و پیشه‌ها برسد و طبیبان هم از آن راه بر فزونی بیماران بکوشند و بنایان نیز عمارتها را چنان بسازند که به اندک زمانی شکسته یا فرو ریزد و بدینسان رواج کار خود را بیشتر گردانند، با این خیانتکاریها حال جهان چه خواهد بود؟!..

از یک سوی دلیلتان بر سودمندی ماشین اینست که رنج آدمیان را کم می کند، از سوی دیگر به جهت ماشین صد رنج بر رنج آدمیان می افزاید، آیا شما دیوانه نیستید؟!..

باری بیاندیشید که انجام کارتان چه خواهد بود؟!.. با این همه گزندهایی که به جهان می‌رسانید و بدآموزیهای خاینانه که می‌کنید، باری خودتان راه بجایی خواهید برد؟!.. امروز کار بی‌سامانیتان به آنجا رسیده که به گفته خودتان از یک جنگ در چین و ژاپون و یک جنبش در هندوستان ملیونها کسان از شما به خاک سیاه می‌نشینند و صدها بازرگان از میان برمی‌خیزند و چون عبرتی بر نداشته پیاپی بر بی‌سامانی خود می‌افزایید. آیا فردا حالتان چه خواهد بود؟!..

برای جهان بیش از هر چیز پاکدلی می‌باید. شما که آن را ندارید و نمی‌خواهید داشته باشید، هرچه بکوشید زیان بر زیان خواهید افزود و پایان کار شما جز نابودی نخواهد بود.

گفتار هفتم

بلشویکی

چون گفتگو از آسیب ماشین است یاد بلشویکی هم باید کرد. اگر حال امروزی ماشین را با گزندهایی که دارد و دلبستگی که اروپاییان به آن دارند بسنجیم، باید گفت کسانی ماران گزنده را در آغوش گرفته از نیش آنها پرهیز ندارند و برای چاره هر کدام تریاکی می‌اندیشد. فسوسا که هیچ تریاکی هم سود ندارد.

یکی از این تریاقتها بلشویکی یا مزدکی است: یکی شدن همه، برداشته شدن درویشی و توانگری، از میان برخاستن نبرد زندگانی - چیزهایی است که همه را می‌فریبد. ولی آیا چنین آرزویی انجام‌گرفتنی است؟!.. امروز ملیونها مردم روسستان هوادار این آیین است و ده و اند سال است که آن را می‌آزمایند. با این همه ما باور نداریم که چنین آیینی در جهان پیش رود.

نخست می‌پرسیم آیا شدنی است که خوراک و پوشاک و همه چیز در میان آدمیان یکسان بخش یابد؟!.. آیا همه چیز در خور بخش شدن است؟!.. آیا همه مردم یکسانند که از لذتهای زندگی یکسان بخش یابند؟!..

¹ - این ترس جای خود را گرفته. در سالهای آخر پیشه‌وران ایران و برخی طبیبان به این نادرستی آغاز کرده‌اند. چاره جز این نیست که دیگران بیش از پیش درستی نموده و از این راه نقشه آنان را نقش بر آب ساخته به بازگشت از نادرستی ناچارشان گردانند.

اگر برآستی همه چیز میانه همه کس بخش شود، ناگزیر باید یک چارک مردم را بر این کار برگماشت و این خود زیانهای بسیار دارد.

در اینجا این نکته را باید گفت که فرمانروایی یا چیرگی آدمیان بر یکدیگر همانند زهریست که بجای دارو بکار رود که از یک سوی سخت نیازمند آنیم و از سوی دیگر تا می توانیم باید اندازه نگاهداریم.

این چیرگی بیشتر کسان را بر ستم و می دارد. کمتر کسانی اند در زبردستی آزار زبردستان را دوست ندارند یا همگی آنان را با یک چشم بینند. از اینجاست که تا می توانیم باید میدان فرمانروایی را کوچک ساخته مردمان را آزاد و آسوده بگذاریم. آن دسته ای که به نام نظم و ایمنی بر ادارات می گماریم اگر کمی باشند می توان به اندازه آنان کسان درستکار و برازنده پیدا کرد ولی اگر به گروه انبوهی نیاز داریم چه بسا که به آن اندازه کسان درستکار پیدا نشود.

یکی از عیبهای اروپاییان است که دولتها به هر کاری دست می اندازند و پیاپی قانونها گزارده اداره بنیاد می نهند و بدینسان از آزادی مردم می کاهند. بویژه در آیین بلشویکی چنانکه گفتیم میدان سخت تنگ می گردد و مردم اختیار نان و رخت خود را هم در دست نخواهند داشت.

بخش کردن خوراک و پوشاک و همه درباستهای زندگی میانه مردمان اگر باندیشه آسان می نماید کار بسیار دشواریست. نارواییها که از این راه روی می دهد و رنجها که برمی خیزد بسیار فراوان خواهد بود. نارواییها و رنجشهای فراوان دیگر هم از یکسان کار کردن خواهد برخاست و دشوار بر دشوار خواهد افزود.

وانگاه چراغ زندگانی امید است و در این آیین روزنه های امید به روی هر کسی بسته خواهد بود و چون کسان هوشیار و دانا با دیگران یکسان گرفته می شود ناچار جریزها بیکاره گردیده کم کم نابود خواهد گردید.

این از غرور اروپاییان است که راه آسوده و آزموده زندگانی را که قرنهای زیر پای آدمیان بوده است نه پسندیده بدینسان به بیراهه می زنند. مگر می پندارند کسانی که راه آهن می سازند راه زندگی را هم بهتر می شناسند. ولی دلیل ناآزمودگی آنان اینکه بخیره به جنگ خدا و دین برخاسته اند و زود است که میوه های زهرناک بی دینی برسد و آنگاه خواهند دانست که چه راه کجی پیش گرفته اند.

چنانکه گفته ایم هر آدمی باید به اندازه جریزه خدادادی خود و به اندازه کوششی که در راه سود دیگران بکار می برد از خوشیهای زندگی بهره یابد و هر کسی را در این باره باید آزاد گزارد. چیزی که هست باید جلو راههای ناروا و راههایی که یکسره به سوی مالاندوزی است بست. آنچه دولتها باید بکنند اینست.

چنانکه راهزنی و دزدی و قمار و کلاهبرداری و اینگونه کارها نارواست و جلوگیری می شود، ماشین داری نیز راه نزدیک و یکسره به سوی مال اندوزی است و باید جلوگیری گردد.

به عبارت دیگر زندگانی اگر نبرد است باید آدمیان همگی یک گونه ابزار داشته باشند تا با هم برآیند نه اینکه کسانی توپهای شصت تیر در دست کرده و کسانی جز به چوب دستی دسترس نداشته باشند. اگر از آغاز پیدایش ماشین راهی اندیشیده می شد که آزمندان آن را مایه مالاندوزی نگیرند این گرفتاریها پیدا نمی شد.

باری سخت نارواست که کسانی چاره آسیبهای ماشین را با بولشویکی بکنند و بنیاد زندگانی جهان را بهم بزنند. من هرچه می‌اندیشم این ابزار آن ارج را ندارد که جهان در راه او این همه سختیها بیند و گروهی به جهت او راه آسوده و آزموده زندگانی را رها کرده راه بیمناکی را پیش گیرند.

داستان آن نادانی است که وارونه بر اسب نشسته بود و چون ایراد گرفتند می‌گفت: من وارونه نه نشسته‌ام، اسب وارونه ایستاده است. اینان هم ابزاری در دست کرده‌اند که با سامان جهان نمی‌سازد و بجای آنکه آن را رها کنند سامان چند هزارساله جهان را دیگر گونه می‌سازند.

اگر مثل دیگر خواسته باشیم باید گفت: کسی درختی کاشته که میوه‌های تلخ بار می‌دهد و بجای آنکه آن را از بن براندازد، به فرزندان خود عادت تلخ‌خواری می‌آموزد.

اگر از ماشین سودهای سترگی برمی‌خواست بیجا نبود که جهان در راه او سختیهایی بیند یا تغییری در زندگانی مردم داده شود. فسوسا که سود چندانی از او پیدا نیست و این همه هیاهو درباره آن سراسر فریب است. چنانکه در جای دیگر از این باره سخن رانده‌ایم^۱.

از همه بدتر آنکه روسان کار زمین را نساخته به آسمان پرداخته‌اند و بلشویکی و بی‌دینی را یکجا می‌آزمایند. از اینجا پیداست که دست هوس در کار است و خرد و اندیشه پاک به کنار می‌باشد. گیرم که کسانی پابند دین نبوده و سودی از آن امید نداشته باشند، کوس بی‌دینی کوفتن برای چیست؟!.. از دشمنی با خدا نمودن آیا چه نتیجه نیکی را می‌توان امیدوار بود؟!..

یکی از حالهای شگفت اروپاییان چیز است که خودشان «برگشت» می‌نامند و آن را عاملی در زندگانی می‌شمارند. بدینسان که هرآنچه امروز رواج دارد، فردا وارونه آن را می‌گیرند و یا اگر کسانی پنداری دارند، دیگران یکسره ضد آن را می‌پذیرند.

چنانکه زمینهای بد هوا زمانی سرد است و زمانی سخت گرم می‌شود یا پاره‌ای سبکساران امروز یکی را بیهوده می‌ستایند و فردا بخیره می‌نکوهند. غریبان هم در کارها و دانشها گاهی این سر را می‌گیرند و گاهی آن سر را، و کمتر اندازه نگاه می‌دارند یا حد میانه را می‌پذیرند.

این سخن مثالهای بسیار دارد: آن پای‌بندی سخت به دین در قرنهای پیشین و آن لشکر کشیها به شرق به نام دین و دیگر اینگونه کارها که در تاریخها نگاشته است، امروز بجای آنها داروینگری و دیگر فلسفه‌های زهرآلود رواج دارد.

آن عقیده کسانی که آدمی را جز تن و کالبد ندانسته «روان» را سخت انکار می‌کنند، در برابر ایشان گروه انبوهی روانهای مردگان را در هوا چرخانیده و بر آنها نمره و درجه پنداشته و آنان را گرد میزها خواسته گفت و شنید می‌نمایند. به گمان اینان روانها نیز با هم دوستی و دشمنی دارند، یکدیگر را می‌کشند، دروغ و فریب بکار می‌برند، شوخیها می‌نمایند، ساز می‌نوازند، آواز می‌خوانند و هر کار دیگر می‌توانند.

^۱ - گفتار سوم از بخش یکم

در فرانسه پیش از شورش سال ۱۷۸۹ متهم را ناپرسیده سر می‌بریدند. امروز کسی را که رئیس جمهور را روز روشن در میان هزارها مردم کشته و با طپانچه گرفتار گردیده و هیچگاه انکار گناه نکرده، چندین هفته محاکمه می‌کنند.

چنانکه جوانان و زنان هوسمند هر روز جامه دیگرگون می‌سازند و هر زمان رفتار نوینی می‌نمایند، غریبان مهمترین کارهای زندگی را نیز از آنسان می‌شمارند و به نام «برگشت» هر روز ضد روز دیگر را پیش می‌گیرند. این شگفت‌تر که شرقیان را که این هوس و نادانی را به اندازه ایشان ندارند، می‌نکوهند و «مرده» یا «بخ زده» نام می‌دهند!..

روسیان چنانکه بلشویکی‌شان بر گشت سرمایه‌داری غرب اروپاست، بی‌دینی‌شان هم برگشت آن دینداریهای سخت است که پیش از شورش بلشویکی در آن کشور برپا بوده است. چنانکه آن مایه‌ای جز گمراهی و نادانی ندارد، این نیز بنیادش بی‌باکی و ناپروایی است. اگر پای دانش و اندیشه در میانست، چگونه آن دینداری سخت ناگهان این بی‌دینی بی‌باکانه گردیده؟!.. آیا کسانی از آن جهان ناپدیدار رسیده آگاهیها از پس پرده غیب آورده‌اند یا کدام دلیلهای یقین بدست آمده که بدینسان درفش خداناشناسی برافراشته‌اند؟!..

اینان بی‌دینی را آسان می‌شمارند و هنوز نمی‌دانند که با چه پتیاره‌ای روبرو می‌باشند. ولی بزودی میوه‌های تلخ و جانگزای این درخت شوم خواهد رسید و آن روز دانسته خواهد شد که چه راه خطایی را پیموده‌اند.

گفتار هشتم

سه پایه زندگانی

بیش از این نکوهش غرب نمی‌کنیم. بنیاد سخن ما اینست که اروپا اگر ابزارهای شگفتی پدید آورده و در یک رشته علوم پیشرفت‌هایی کرده، پشت سر این شگفت‌کاریها و پیشرفتها، نه آسایش و خرسندی بلکه یک رشته گرفتاریهاست.

این هنرمندیها و شگفت‌کاریهای غرب با هوش و دانشی در زمینه سود و زیان جهان توأم نیست. بلکه چنانکه گفته‌ایم غریبان در این زمینه پاک در مانده‌اند و از هوش و دانش بی‌بهره می‌باشند.

هواداران اروپا به آیروپلان و اتومبیل و راه آهن و چراغ برق و تلگراف و تلفون و سینما و رادیو و دیگر اختراعه‌های اروپاییان ارج و بهای بی‌اندازه می‌انگارند و هر هنگام که سخن از اروپا به میان می‌آید، این شگفت‌کاریها را پیش کشیده هیاو برمی‌انگیزند ولی ما چنانکه گفته‌ایم نتیجه این اختراعه‌ها بیش از آن نیست که ابزارهای زندگی را تغییر داده است. باری این اختراعه‌ها اثر چندانی در زندگانی آدمیان ندارد و سودهایی که از آنان شمرده می‌شود بیشترین فریب و دروغ است.

زندگانی آدمیان بر روی سه پایه نهاده: یکی آیین زندگی، دو دیگر قانونها، سه دیگر خویها. اگر شرح بیشتر خواسته باشیم باید گفت گروهی که در یکجا گرد آمده با هم زیستن می‌خواهند، آنچه این زندگانی گرد هم را فرخنده یا نافر خنده می‌گرداند سه چیز است: نخست اینکه چگونه با هم رفتار کنند، آیا برادرانه که دست همدیگر را

بگیرند یا دشمنانه که از پای همدیگر بکشند؟.. و این آنست که ما آیین زندگی نام می‌دهیم. دوم اینکه راه فرمانروایی‌شان چه باشد و چه قانونها و اداره‌ها داشته باشند؟.. سوم اینکه یکان یکانشان چه خویها داشته باشند؟..

در جای خود گفته‌ایم: گرفتاری آدمیان و آنچه آنان را دچار رنج و شکنجه می‌سازد، پتیاره نبردست که در میدان زندگانی با هم دارند و میان گروهی هرچه این نبرد آرامتر، خرسندی و آسایش بیشتر خواهد بود.

کنون می‌گوییم: سختی نبرد آدمیان و آرامی آن بسته به نیکی و بدی آن سه پایه مهم زندگانی است. گروهی اگر آیین زندگانی و قانونهایشان خردمندانه است و خویهای ستوده دارند، کشاکش و نبرد میان ایشان آرامی گرفته و آسایش و خرسندی فزونی می‌یابد. و گرنه کشاکش بالا گرفته جایی برای آسایش و خرسندی باز نمی‌گزارد.

بهر حال اختراعات اروپا از این زمینه‌ها بیرون و در ترازوی نیک و بد جهان بسیار سبک است. زیرا نتیجه آنها بیش از این نیست که کسانی سوار اسب نشده بر اتومبیل یا هواپیما برنشینند یا مردمانی اطاقهای خود را با زیت و پیه روشن نساخته با برق روشن گردانند یا رخت و جوراب را با دست نبافته، با ماشینها بپزند. آیا اینها چیزهاییست که در خرسندی و آسایش گروهی دست داشته باشد؟!.. آری اگر ماشین آسیه‌هایی که شماره‌ایم نداشت، از رنج دست آدمیان می‌کاست. فسوسا که آسیه‌های آن به اندازه‌ایست که از این سود آن نتوان یادی کرد.

ما به شرقیان می‌گوییم: به اختراعاتی و کشفهای علمی اروپا آن ارج و بها را که دارد بدهید و از فریب گرافه دور باشید. در فرا گرفتن آنها هم سودمند از زیان آور باز شناسید. فنون جنگ و ابزارهای جنگی را و هر آنچه مایه نیرومندی دولتهاست، سراسر باید گرفت. تلگراف و تلفون و اتومبیل و الکتریک و هواپیما و راه آهن که به همه جاها رسیده، چون مایه نیرومندی دولتها نیز هست درباره آنها سخنی نتوان راند. ماشینهای پیشه‌ای که کم کم رواج می‌یابد، آنچه را که با دست نمی‌توان بی‌نیاز بود باید برگرفت. ولی آنهایی که می‌توان بی‌نیاز بود زینهارتان گیرید و خودتان را گرفتار آسیه‌های آن مسازید.

علوم گرانمایه را از طب و ستاره‌شناسی و مانند اینها باید فرا گرفت و کسی چه داند که در آینده میهن این علوم، شرق نخواهد بود.

باری آنچه گفتگوی فرا گرفتن درباره آن سزااست، این اختراعات و علوم است و هرگز نباید از این زمینه بدان سو رفت. به عبارت دیگر اگر اروپا فیروزی یافته و پیش رفته و برتری بر دیگران پیدا کرده، در زمینه کشف و اختراع است و بس، و در دیگر زمینه‌ها کار بیکبار واژگونه است. بویژه در آن سه پایه مهم زندگانی که از اروپا سخت دور و بیزار باید بود. این به آسانی می‌توان که از اروپا اختراعات و علوم او را فرا گرفته از دیگر چیزهای او پرهیز جست. اگر کسانی از هنرمندی، هنرهای او را یاد بگیرند آیا چه دشواری خواهد داشت که از خویهای نکوهیده و چگونگی زندگانی او دور و برکنار باشند؟!.. بویژه اگر خود این کسان خویهای نکوتر و راه زندگانی بسیار بهتر داشته باشند.

این نکته را همیشه باید در یاد داشت که شرقیان در آیین زندگی و خوی مردمی بسیار برگزیده‌تر از غربیان می‌باشند.

دوباره می‌گوییم که باید صنایع و علوم اروپا را از آیین زندگی و قانونها و خویهای آنان جدا ساخت و از دیده شرقیگری دیواری میانه آنها با اینها پدید آورد.

به کسانی شگفت می‌نماید که اروپاییان که آن همه دانش اندوخته‌اند و آن هنرهای شگرف می‌نمایند، نیک و بد جهان نفهمند. این اشتباه پیش از دیگران گریبانگیر خود غریبان گردیده که چون به اختراعهایی دست یافته‌اند راه زندگانی را نیز تغییر داده‌اند. ولی باید دانست که ماشین‌سازی و اینگونه هنرها جداست و شناختن سود و زیان جهان جداست. اگر هم در قرنهای گذشته خردمندانی از اروپا برخاسته و بنیادهای خردمندانه گزارده بوده‌اند، در نتیجه پیدایش بدآموزیها و چیرگی آزمندان و رواج زور و نیرنگ، امروز از آن بنیادها نشان بس اندکی باز مانده است. خواهی و نخواهی امروز اروپا بدترین زندگی را دارد و از هر باره به پستی گراییده است. اگر درخت را از میوه‌اش باید شناخت، این حال کنونی اروپا بهترین گواه است که راه زندگانی آنان بی‌خردانه‌ترین راه است و این سخن هرگز در خور انکار نیست.

گفتار نهم

پیشروان گمراه

اگر حال امروزی مملکتهای شرق را از مصر و عثمانی و سوریا و ایران و عراق و افغان و هند، با اروپا بسنجیم، بدان می‌ماند که گروهی در خانه‌ای گرد آمده‌اند و از خود اندیشه و راهی برای زندگی ندارند بلکه چشم به سوی خانه همسایه دارند که هرچه از آنجا دیدند و شنیدند پیروی نمایند و هرگز کاری با نیک و بد یا سود و زیان ندارند. اکنون همه این سرزمینها با کم و بیش فاصله از هم در راه اروپاییگری روانند و آن را راه پیشرفت و برتری می‌دانند و سرزمینهای دیگر را نیز به همراهی می‌خوانند.

این حال از کجا برخاسته؟! آیا خردمندانی با هم سکالیده این راه را پیش گرفته‌اند؟!..

دریغا که نه!.. در قرنهای اخیر، شرق نه چنان پراکنده و نابسامان بوده که کاری با سکالش و اندیشه کند یا راهی را به رهنمایی خرد پیماید. بلکه همان پراکندگی و نابسامانی بوده که این راه را به روی شرقیان باز کرده. سرگذشت این زمینها را در قرنهای دیرین می‌دانیم: بیابان نشینانی از شرق آسیا برخاسته دسته دسته و گروه گروه بدین سرزمینها می‌تازند و این هجومها که چند قرن پیاپی بوده، نه تنها مایه ویرانی شهرها و آبادیها می‌گردد بلکه آسیبهای سخت دیگری نیز می‌رساند. قانون و آیین از میان برخاسته رشته کارها بدست ستم و نیرو می‌افتد. پادشاهی که پاسبانی مردم بوده معنی خود را از دست می‌دهد و بازیچه هوسها می‌گردد. خاندانها پیاپی آمده می‌روند. مملکتهای همسایه تاخت و تاز و لشگرکشی و خونریزی از هم دریغ نمی‌دارند.

دین که بنیاد همه چیز ماست، صد شاخه گردیده دستاویز دیگری برای کینه‌ها و خونریزیها می‌گردد.

دولتها درمانده و ناتوان، مردمان پراکنده و نادان، همه چیز شکوه خود را از دست داده. در سراسر شرق مردی که پیشوایی را شاید پیدا نه - در چنین حالی با اروپا روبرو می‌شویم. اروپای نیرومند و توانا، آراسته و با شکوه با یک رشته اختراعهها و هنرها، با یک جهان آوازه و نام. در اینجاست که گمراهی روی می‌دهد. هرکسی می‌پندارد که باید پیرو اروپا بود و کسی زیان این کار را نمی‌شناسد.

بویژه که اروپا آن روز حال دیگر داشت. میوه‌های تلخ ماشینها نرسیده و بدآموزیهای فیلسوفان هنوز کار خود را نکرده بود. اروپاییان دم از آزادی و برادری می‌زدند و از نارواییهای امروزی نشانی پیدا نبود. اینست که راه اروپاییگری به روی مردم باز می‌گردد. قانونهای اروپا در همه جا رواج می‌گیرد. شیوه‌های اروپاییان میانه مردان و زنان انتشار می‌یابد. کم کم کسانی برخاسته هرچه از اروپاست می‌پسندند و هرچه از شرق است می‌نکوهند و چنانکه گفتیم امروز بخش سترگی از شرق جز پیروی غرب را نمی‌خواهند. این زبونی نه شایسته شرق است. این حال اگر از سیاه‌پوستان آفریقا رو می‌نمود ننگین بود، چه رسد به مردمان آسیا، چه رسد به کسانی که پیغمبران بزرگ و فیلسوفان بنام از میان آنان برخاسته‌اند و راه رستگاری به سراسر جهانیان نموده‌اند!..

اگر کسانی چشمه آبی از آن خود دارند که فرو ریخته و ویرانی بر آن راه یافته، آیا بر ایشانست که آن را پیراسته و آباد ساخته از آب گوارایش بهره یابند یا آنکه چشم از آن پوشیده از راه دور، از خانه‌های همسایگان آب تلخ و ناگوار برای خوردن بیاورند؟!..

این گرافه نیست که راه زندگی که پیغمبران نموده‌اند بهترین راه است و کسانی اگر در پی آسایش جهان و خرسندی جهانیان‌اند باید آن راه را پیش گیرند. این سخن را ما سنجیده و آزموده می‌رانیم و دیگران اگر بسنجند و بیازمایند، سخن جز این نخواهند راند.

اگر حال شرق آشفته بوده بایستی به چاره بکوشند، اگرچه با گرفتن برخی قانونهای اروپایی می‌بود. گواه آنکه آشفته‌گیهای شرق چاره‌پذیر است اینکه در سالهای آخر در نتیجه فشار اروپا یا در سایه روبرو شدن با آن، یک رشته از آن پاشدگیها از میان برخاسته. اکنون شرقیان در همه جا به خود آمده می‌دانند چه باید کرد و در همه جا دولتهای نیرومند برخاسته و مردم یاد گرفته‌اند که با دولتها دست یکی کرده همیشه هوادار نیرومندی و فیروزمندی آنان باشند. نیز آن نمایشهای بی‌خردانه به نام دین در همه جا اندک گردیده است.

شوربختی اینجاست که بیشتر شرقیان بویژه آنان که درفش اروپاییگری برافراشته‌اند، شرق را نمی‌شناسند. بسیاری از اینان نه تنها معنی پیغمبری را نمی‌دانند و سود و ارزش آیینهای پیغمبران را نمی‌فهمند، از تاریخ شرق و دوره‌های درخشان آن نیز ناآگاهند.

همین که در کتابهای اروپاییان نکوهش پیغمبران را خوانده‌اند، بیکبار دل از آنان کنده بی‌دینی را پیشه خود ساخته‌اند، بی‌آنکه خودشان نیز جستجویی کرده چیزی بفهمند یا آیینهای پیغمبران را در ترازوی خرد بسنجند. در نادانی اینان آن بس که بدآموزیهای فیلسوفان غرب را که بیشتر به سرسام می‌ماند بر دستورهای گرانهای مردان خدا برمی‌گزینند. مردمی که بنیاد دینهاست، نزد اینان خوار و داروینگری که خود آیین زندگانی درندگانست، گرامی است. چون کودک که به خط و خال مار دلباخته دست به سوی او می‌یازد و از زهر جانگزای او نمی‌پرهیزد، اینان نیز از شگفت کاریهای غرب دل از دست داده و راه اروپاییگری را پیش گرفته‌اند بی‌آنکه از آسیبهای آن پرهیزند.

باری این نمی‌فهمند که ماشین‌سازی جدا و شناختن نیک و بد جهان جداست و کسانی اگر در فنون و صنایع هنر می‌نمایند، دلیل برتری زندگانی آنان نخواهد بود. با آنکه سختی حال اروپا روزافزونست و ما با دیده آن را می‌بینیم،

اینان بی خردانه و بی شرمانه هر روز مژده نوینی درباره پیشرفت و برتری غرب باز می‌آرند و چاره‌جوییهای بیهوده غربیان را که درباره بیکاری و جنگ و دیگر گرفتاریها می‌نمایند با خوش‌گمانی می‌پذیرند و امیدها بر آن می‌بندند!.. رهروانی که از دنبال یکدیگر روانند، چون گودالی یا لجنزاری پیش آمد و پیشرو بیافتاد یا فرو رفت، ناگزیر دیگران راه برمی‌گردانند و پیشرو نیز باز پس گشته خویشتن را رها می‌گرداند. ولی این شرقیان که از دنبال غرب افتاده‌اند و مردم را نیز بدان راه می‌کشاند، با آنکه پیشرو خود را می‌بینند که سخت گرفتار است و هرگز امید رهایی نیست، با این همه راه بر نمی‌گردانند و از بس شیفتگی و دل‌باختگی، هیچگاه گمان درماندگی به اروپا نمی‌دهند و نیک امیدوارند که او از آن گرفتاری بزودی باز خواهد رست.

چشم دارند و نمی‌بینند، گوش دارند و نمی‌شنوند، دل دارند و در نمی‌یابند. دریغا صد دریغا!.. بدا بحال گروهی که اینان پیشوای آنان باشند.

گفتار دهم

آیین زندگی

آیین زندگی و قانونها و خویها را گفتیم که سه پایه مهم زندگی می‌باشند. اینک از یکایک آنها سخن می‌رانیم: زندگی آدمیان با دیگر جانوران از دو راه فرق دارد:

یکی اینکه آدمی دارای خرد است و در زیستن باید پیرو آن باشد.

دیگری آنکه آدمیان هر گروهی گرد هم و همدست یکدیگر می‌زیند و باید هرکسی نه تنها در پی سود خود بلکه در پی سود همگی باشد.

به عبارت دیگر گروهی که یکجا گرد آمده‌اند باید هر یکی از آزار و زیان دیگران و از فریب و دروغ پرهیزد و تا می‌تواند دستگیری و نیکی به هرکسی دریغ ندارد و همیشه در آرزوی آسایش همگان بوده بداند که خرسندی او با خرسندی دیگران توأم است.

اینگونه زندگی آنست که برخی مردمان باستان «شهریگری» نامیده‌اند، چرا که از اینگونه زندگی بوده که شهرها و آبادیها پدید آمده‌اند.^۱ نیز ایرانیان «مردمی» نام داده‌اند، چرا که شایسته مردمان جز این گونه زیستن نیست.

نمونه درست این زندگی مردمانه خاندانهاست. در خاندانها، بزرگ و کوچک و توانا و ناتوانا یکسان زیسته از آزار و زیان یکدیگر و از دروغ و فریب سخت می‌پرهیزند و چون یکی درمی‌ماند یا بیمار می‌شود، دیگران همگی غم او را می‌خورند و هر یکی خرسندی خود را جز در خرسندی همگان نمی‌داند و هرکسی همیشه این پروا را دارد که اگر او زیان و آسیب به دیگران روا داشت یا فریب و دروغ بکار برد، دیگران نیز این کار می‌کنند و بدینسان سامان خاندان بهم خورده دشمنی جای برادری و خویشاوندی را می‌گیرد.

^۱ - بخش یکم گفتار دوازدهم دیده شود.

از دیده خرد سراسر جهان خاندانی بیش نیست و درست مرد کسی است که با سراسر جهانیان برادرانه رفتار کند. و اگر کسانی این نتوانند، باری باید آن خاک یا شهری که در آن می‌زیند خاندانی دانسته با مردمان برادرانه راه روند و قانونها نیز باید بر روی این آیین گزارده شود.

نمی‌گوییم زندگانی نبرد نمی‌خواهد، می‌گوییم نبرد باید آدمیانه باشد نه ددانه. هرکسی به اندازه جریزه خود و به اندازه کوششی که در راه سود همگان بکار می‌برد، باید از زندگی بهره یابد و تا این حد می‌تواند نبرد نماید، نه اینکه هرکسی با ستم و زور یا به فریب و دروغ مال دیگران را برباید. قانونها باید برای هرکسی حدی بگزارد که از آن حد نگذرد.

اینست آنچه ما آیین می‌نامیم. اینست بنیاد خرسندی هر گروهی. اینست بزرگترین و گرانبمایه‌ترین چیز در جهان، اینست آنچه که برانگیختگان خدا برای جهانیان خواسته‌اند و در راه او آن همه رنج بر خود هموار ساخته‌اند و در سایه کوششهای آنان بوده که این آیین در جهان کم و بیش رواج یافته و قرنها در همه جا روان بوده است. چنانکه هم اکنون در شرق نمونه‌هایی از آن پیداست. در غرب نیز پیش از این جنبش دو سه قرنی پیدا بوده.

بلکه در شرق به این اندازه مهربانی و همدستی آدمیان بسنده نکرده کسانی کوشیده‌اند که هر آدمی همیشه آسایش دیگران را بر آسایش خود برگزیند و با زیان خود به سود مردم تلاش کند. چنانکه بنیاد صوفیگری که قرنها در ایران و این پیرامونها رواج بسیار داشته همین آموزگاری بوده است.

کنون به بینیم در غرب چه خبر است و آیا اروپاییان چه آیینی برای زیستن دارند؟.. اگر درخت را باید از میوه‌اش شناخت، اروپا را باید گفت بدترین آیین زندگی را دارد، زیرا همه می‌دانیم در آن سرزمین برق و بخار، بدترین حال رو نموده است.

چنانکه سروده‌ایم کینه‌های جنگی و سستی بنیاد دین و بدآموزیهای فیلسوفان بی‌دین و پیدایش ماشین و رواج آزمندی و دو دستگی توانگران و درویشان، اینها چیزهایی است که اروپا را گرفتار کرد. در سراسر غرب رخنه بر بنیاد مردمی انداخته است.

در جایی که توانگران و درویشان به خون یکدیگر تشنه‌اند و توانایان ناتوانان را سزاوار نابودی می‌پندارند، در چنین جایی آنچه نتوان یافت مهربانی و همدستی است.

در جایی که کسانی به نام دانشمند و فیلسوف برخاسته مردمان را از آدمیگری دلسرد ساخته به پیروی ددان می‌خوانند، در آنجا سراغ مردمی نتوان گرفت.

بهتر بود که این فیلسوفان در بیابانها و کوهها زیسته به شیران و پلنگان و گرگان فلسفه می‌آموختند، و گرنه به آدمیزاد چه سزااست که چنین دستورهایی داده شود؟!..

بی‌پرده باید گفت: اروپا آیین مردمی را از دست داده و حالی که امروز او دارد، بدترین حال است که از آغاز تاریخ تاکنون دیده شده. هر سرزمینی هم که پیروی او بکند ناگزیر بحال او خواهد افتاد. دریغا که چاره هم به این دردها نیست و هر گروهی که گرفتار شد، انجام کارش جز نابودی نخواهد بود.

اینجاست که خردمندان، اروپا را نکوهیده می‌گویند: شما هر کار می‌توانید ولی چون آدمی زیستن را نمی‌توانید. چرا که آن زندگانی که اروپا دارد نه شایسته آدمیان بلکه سزاوار ددان است.

گروهی چیره بودن، و سراسر خوشیها را از آن خود ساختن، و ناتوانان را از همه چیز بی بهره گردانیدن، و دل بحال بینوایی آنان نسوزانیدن، نه زینده برگزیده آفریدگان است.

سراسر اختراعاها و کشفهای اروپایی را از اتومبیل و راه آهن گرفته تا عنصرهای بی شماری که کشف کرده اند و میکروبهایی که پیدا نموده اند، اگر روی هم بشماریم در برابر آیین مردمی ارزش پر کاهی را ندارد. برای آدمیان آدمیگری می باید و گروهی که این را ندارند زیانکاراند، گو که صدها هنر نمایند.

آیین مردمی جهان را بجای تندرستی است هر آدمی را. اما اختراعاها و علم های اروپا اگر هم، همه آنها را سودمند پنداریم بجای فن زرگریست که ابزارهای زرینه و سیمینه شگفت بسازند. حال اروپا هم بدان می ماند که کسی در پی تندرستی خود نبوده و آن را پاک از دست داده و تنها خشنودیش اینست که فن زرگری را خوب یاد گرفته که زرینه ابزار و سیمینه ابزار فراوان برای خود ساخته است. آیا چنین مردی زیانکار نیست؟!..

پریدن به آسمان و گفتگو کردن از صدها فرسنگ راه، و نوردیدن صدها میل راه در یک ساعت، پیام فرستادن با برق و اینگونه شگفت کاریها چه سود بحال اروپا دارد؟!.. کجا که آسایش و خرسندی از انبوه خانه های او رخت بر بسته و یک سه یک مردمان او یا گرسنه و لخت اند و یا با سخت ترین حالی روز می گزارند؟!..

این همه چراغهای برق که کوچها را روشن ساخته، چه سود بحال آن کسانی دارد که شبها زیر روشنایی آن گرسنه می خوابند؟!.. آن ملیونها بیکاران که راه روزی را به روی خود بسته دارند و آن کرورها کارگران که از رنج روزانه خود بیش از نان تهی در نمی یابند، چه شادی در دل آنان پدید می آید از اینکه هواپیماها از بالای سر آنان پرواز کند و رادیوها صداهای دورترین جاها را به گوش آنان برسانند؟!..

با آن راهی که اروپاییان در سوداگری پیش گرفته اند، آن بی پرواییها که در زمینه مال اندوختن رواج یافته، آن دلبستگیها که به ماشینها پیدا گردیده، بیهوده سخن مردمی که ما می رانیم!.. یکباره باید گفت که اروپاییان در پی این اندیشه ها نیستند و ماشین داری و سوداگری را بدانسان که شیوه ایشانست بر همه چیز پیش می دارند!..

کارهای اروپا که در خور ستودنست، آن نیکیهاست که در قرنهای پیشین کرده، آیین فوادالی را برانداخته و قانون آزادی و برابری گزارده اند و دیگر از اینگونه نیکیها که در تاریخها شرح داده شده. دریغا که از آن نیکیها امروز کمتر نشانی هست. امروز حال اروپا بدتر از زمان فوادالیست.

در بدی حال امروزی اروپا این بس که بلشویکی از آن برخاسته. بدینسان که مردم از بس در فشار و تنگی اند برای رهایی به هر سو می روند و از آب و آتش نیز نمی پرهیزند.

اگر بجای این همه اختراعاها و کشفها، مرد خدایی از اروپا برمی خاست و آیین مردمی را از سر نو در آنجا رواج می داد و مردمان را از گرفتاری آزاد می ساخت، چنین کسی «رها کننده» اروپا بود و بر همه هنروران و فیلسوفان و اختراع کنندگان برتری داشت.

گفتار یازدهم

رفتار برادرانه

کسانی را شکوه اروپا و آراستگی بیرون آن چندان گرفته که براستی خیره در مانده‌اند و این گفته‌های ما را به آسانی نمی‌پذیرند و تا می‌توانند ایستادگی می‌نمایند. در اینجا نیز شاید خواهند گفت که آن گونه زندگی که شما می‌گویید نشدنی است. به گمان اینان جهان همانست که امروز هست و بدین گونه بوده و خواهد بود. بلکه بسیاری از ایشان نادانی بی‌اندازه نموده می‌گویند: پیشرفت جهان هرچه بیشتر، سختی زیستن فزونتر خواهد گردید.

ما اینان را به خواندن تاریخ می‌خوانیم تا بدانند که در هفت و هشت قرن پیش در جهان چه آسایشی برپا بوده بویژه در شرق که آیین مردمی رواج بس فراوانی داشته است.

بارها گفته‌ایم و می‌گوییم: جهان در این راه اروپاییگری نه پیش می‌رود و برتری می‌یابد بلکه بازپس گشته به پستی می‌گراید. اینکه کار زندگی روزبروز سخت‌تر می‌گردد خود گواه پستی جهان است. گمراه کسانی که این را نشان پیشرفت می‌دانند!.. اگر این راست است که جهان در جستجوی آسایش و خرسندی است (چنانکه اروپا نیز این سخن می‌گوید) پس بی‌گفتگوست که رنج و سختی روزافزون جهانیان دلیل بازپس رفتن جهان و از آن بسته خود دور افتادن است.

تاریخ نگاران هفت و هشت قرن پیش داستانهایی از آسایش مردمان در آن زمانها و مهربانیها که با هم می‌نموده‌اند نگاشته‌اند که در این زمان سخت شگفت است. هواداران اروپا آنها را خوانده معنی بهتری و برتری جهان را دریابند.

استخری که از جهانگردان قرن چهارم هجریست شرحی از مهمان‌نوازیهای مردم سغد می‌نگارد که حیرت‌آور است. می‌گوید: «در بیشتر این سرزمین تو گویی مردم همه در یک خانه می‌زیند و چون کسی به خانه‌ای فرود می‌آید گویی به سرای خود فرود آمده، چه میزبان نه اینکه از میهمان دل‌گران نمی‌کند بلکه تا می‌تواند به پذیرایی و نوازش او می‌کوشد، اگرچه شناسا نباشد. این کار را نه به امید پاداش بلکه از راه جوانمردی می‌نمایند، هرکسی آرزویش جز این نیست که به اندازه یارای خود به میهمان‌نوازی برخیزد».

می‌گوید: «در سرایی را دیدم که به دیوار می‌خکوب کرده بودند تا هرگز بسته نشود و شنیدم بیشتر از صد سال است تا آن در بسته نشده و همیشه به روی آیندگان باز می‌باشد. چه بسا که شبانه صد یا دویست تن یا بیشتر ناگهان بدانجا می‌رسند و با چهارپایان خود فرود می‌آیند. برای همه آنان خوردنی و خوابگاه و برای چهارپایانشان کاه و جو آماده می‌باشد بی‌آنکه میزبان سختی یا دشواری بیند. چرا که این کار همیشگی اوست».

«بیشتر سغدیان آنچه مال می‌یابند به خانقاه ساختن و راهها پیراستن و به جهاد و دیگر کارهای نیکمردانه صرف می‌کنند مگر اندکی از ایشان که از این نیکمردیها بی‌بهره‌اند. هیچ شهری یا چشمه‌گاهی یا بیابان سرراهی یا دیه آبادی پیدا نمی‌کنی مگر خانقاهها در آن برپاست، بیشتر از آنچه مایه نیاز راه‌گذریان باشد».

می‌گوید: «شنیدم که در همه سغد بیش از ده هزار خانقاه برپاست که در بسیاری از آنها چون کسی فرود آمد خوراک خود او و چهارپایش را می‌دهند تا هنگامی که از آنجا کوچ کند».

محمد پسر بطوطه از مردم طنجه و از جهانگردان قرن هشتم هجریست. بیست سال در حجاز و سوریا و عراق و ایران و دشت قیچاق و خاک عثمانی و شمال دریای خزر و ترکستان و هند و چین و سودان گردش کرده و به استانبول که هنوز بدست رومیان بود نیز سفر کرده است. سیاحتنامه این مرد بسیار خواندنیست. با آنکه در آن زمان ایران و این سامانها آسیب مغول یافته و از رونق شکوهش بسی کاسته بوده، با این همه داستانهایی که این مرد می آورد - از مهربانی مردمان به همدیگر و دهش و بخشش و دستگیری بینویان و میهمان‌نوازی - سخت حیرت‌آور است. در آن زمان صوفیگری در اوج خود بوده و بجای حزبسازیهای امروزه اروپا، حزبی به نام جوانمردان در خاک عثمانی و آن سامانها برپا بوده و یکی از کارهای آنان پذیرایی از رهگذریان و بیگانگان بوده است.

بدینسان که در هر شهر گروهی از جوانان بویژه آنان که زن نگرفته بودند، یکی را از میان خود برگزیده بر سر او گرد می آمدند و هریکی روزانه آنچه از کار و پیشه خود درمی یافت بدست او می سپرد و شباهنگام در خانقاه گرد آمده پس از نماز و یاد خدا به شیوه صوفیان به شادی و خوشی می پرداختند و خوردنیهای فراوان می خوردند. هم کسانی را بر دروازه‌ها می گماردند که بیگانگان که از راه می رسند بویژه صوفیان را به خانقاه ایشان راه نمایند و هر که فرا می رسید از دیدار او شادی نموده و به پذیرایی برمی خواستند و نخست به گرمابه‌اش فرستاده رختهای نوین می بخشیدند و تا درنگ داشت نوازش و مهربانی دریغ نمی کردند و چون آهنگ رفتن می کرد، رخت و پول آنچه نیاز داشت می دادند.

پسر بطوطه می گوید: در پاره‌ای شهرها جوانمردان دو دسته بودند و بر سر پذیرایی ما گفتگو میانه‌شان رخ می داد و ناگزیر بودیم که چند روزی نزد این دسته بسر برده سپس نزد آن دسته برویم.

در آن زمان در ایران و دیگر جاها بر دیه‌هایی که بر سر راه بود، خانقاهها برای پذیرایی از رهگذریان برپا می کردند و چون خانقاه را به زبان عربی «زایوه» می نامیدند بیشتر آن دیه‌ها نیز با این نام خوانده شده و اینست که اکنون دیه با نام زایوه در آذربایجان و دیگر جاها فراوان داریم.

در بسیاری از شهرهای ایران نان فروختن ننگ بوده و کسی آن را نمی فروخته، بدانسان که امروز ما آب را نمی فروشیم و هر کسی که به شهری یا دیهی درآمده و گرسنه می شده، دری را زده و نان می گرفته بی آنکه بهایی داده باشد.

ما یاد داریم که تا سی و اند سال پیش هم که آواز اروپاییگری برنخاسته بود، توانگران ایران سالانه چندین بار سفرهای عام گسترده، بی چیزان و همسایگان و خویشاوندان را میهمان می کردند بویژه در ماههای محرم و رمضان که در مسجدها و تکیه‌ها سفره‌های عام به فراوانی گسترده می شد.

در آن زمان درد آزمندی نبود و هر کسی چون توانگر می شد، دست به دهش و بخشش باز می کرد و این بوده که هم توانگری بیش از اندازه نمی شد و هم بی چیزان از خوشیهای زندگی پاک بی بهره نشده کینه توانگران را در دل نمی گرفتند و مردم برادرانه با هم بسر می بردند.

گفتار دوازدهم

کشت و کار

این بوده زندگانی جوانمردانه که پیشینیان ما داشته‌اند.

هر کسی می‌کوشیده که نامش به نان‌دهی و خوان‌گستری در رود، و در دستگیری بینوایان و افتادگان به یکدیگر پیشی می‌جستند. برتری جهان آن بوده و بس.

اینکه اروپاییان با آن گرسنه بازار خودشان و با آن سرسختی که توانگران با بی‌چیزان و بینوایان دارند آوازه برتری به سراسر گیتی انداخته‌اند، زورگویی و ستیزه‌رویی است.

اینان تنها آن می‌دانند که پیایی ماشین سازند و ابزار جنگ آماده نمایند، جهان هرچه بادآباد، و به غرور این هنرها می‌بالند و گیتی را پر از لاف ساخته‌اند.

امروز کرورها مردم اروپا گرسنه‌اند و بسیاری را می‌دانیم که خانه برچیده و کودکان خود را به کوچه سر داده‌اند و کسانی را می‌شنویم که از گرسنگی خودکشی می‌کنند. باید دید این تنگی روزی از کجا پدید آمده؟..

هواداران اروپا هر کدام سخنی خواهند گفت ولی راستی اینست که در نتیجه پیدایش ماشین، اعتدال زندگی بهم خورده و این همه، نتیجه بی‌اعتدالیست.

مایه زیست آدمی خوردن و خوابیدن و نفس کشیدن و تندرست بودن است، سپس هم نیاز به پوشاک می‌افتد. از اینجاست که بهترین پیشه کشت و کار است، چرا؟.. که از این کار روزی فراوان گردیده درویش و توانا هرکسی بهره می‌یابد.

اروپا اگر بجای کوششهایی که درباره ابزارسازی بکار می‌برد به بهتری کشتن و کاشتن می‌کوشید، چندین بار بهتر و سودمندتر بود و جهان پر نعمت گردیده درویشی و گرسنگی از میان برمی‌خاست و مردم بجای زیستن در شهرهای پر دود و ناپاکیزه، در آبادیهای سبز و خرم می‌زیستند و بجای آزمندی و مال‌اندوزی، نان‌دهی و خوان‌گستری رواج می‌گرفت. ولی اروپا بجای بهتری کشت و کار، بر بدی آن کوشیده و از روزی که کارخانه‌ها برپا گردیده کشاورزی از رونق افتاده است.

و آنگاه ماشینهای اروپا این نتیجه را هم داده که مردم در همه جا سرگرم خودآرایی‌اند و پیایی باید رخت و کلاه و کفش عوض کنند و چندان گرفتاراند که پروای خوراک و دیگر دربايستهای زندگی کردن کمتر می‌توانند. بویژه در شهرها که زنان و مردان به خوراکیهای ناپاکیزه بسنده کرده در هوای پر گرد و دود نفس کشیده و از خواب آسوده بهره نیافته و به تندرستی خود پرداختن نتوانسته، شب و روز جز اندیشه رخت و خودآرایی را ندارند و هرچه از کار و پیشه خود بدست می‌آورند، خرج رختهای رنگارنگ و آرایشهای گوناگون می‌سازند.

در این زندگی دوزخی، کی می‌توان خانقاه برای پذیرایی رهگذریان برپا کرد؟!.. کی می‌توان به دستگیری افتادگان برخاست؟!.. کی می‌توان پروای خویشان و همسایگان داشت؟!.. بلکه کسانی کلاه دیگران را هم خواهند ربود تا از عهده خرجهای گزاف خودآرایی برآیند.

این پتیاره، گذشته از زینهای دیگری که دارد خود آسیبی بر کشت و کار است. چه از یک سو کشاورزان چون خرجهای سنگین دارند باید کشتنیهای خود را بسیار گران بفروشند یا زیان بکنند. از سوی دیگر گرفتاریهای مردم و خرجهای گزافی که به عهده دارند باعث آنست که از خوراک خود بکاهند و بدینسان کساد به کشتنیها رو می آورد. اگر امروز غله و دیگر کشتنیها فراوانست و در انبارها می پوسد، نه از فرونی آنهاست بلکه از اینجاست که انبوه مردم توانایی سیر خوردن را ندارند. میوههای شیرین گوناگون و شکر و انگبین و چای و قهوه و اینگونه خوراکیهای پر لذت بجای خود، که نان و سیب زمینی و مانند اینها را با سختی درمی یابند.

اگر کارهای اروپا از روی دانش و خرد بود، بایستی پیش از هر کاری به بهبودی کشت و کار بکوشند و آن نعمتهای خدادادی را هرچه فراوان و ارزان گردانند، که مردمان بهره یافته نیز تندرست باشند و با چشم و دل سیر، به میهمان نوازی و دستگیری افتادگان برخیزند. این کار از هر باره بهتر و به جهان سودمندتر بود.

آیا نادانی نیست که گروهی به صنعت می بالند و گاهی نیز نام «استقلال صنعتی» می برند، در جایی که یک سه یک از مردم ایشان، از نعمتهای رایگان خدادادی بی بهره اند بلکه بسیاری از آنان شکم سیر کمتر می بینند؟!.. آیا برای گروهی استقلال صنعتی می باید لیکن ایمنی از گرسنگی نمی باید؟!..

بولشویکها سالهاست می کوشند و کنون به گفته خود از جهت ماشین و کارخانه به پایه دولتهای بزرگ رسیده اند و اینست که گردن به بالیدن می افزازند، در جایی که ما می دانیم از گرسنگی میانه ایشان چه هنگامه ها برپاست. آیا در این کارها سراغ خرد و دانش می توان یافت؟!.. آیا پایان این بی خریدها جز نابودی چیز دیگر خواهد بود؟!.. فرومایه آن کسانی که زندگانی شرقیان را با این فراوانی روزی و آسایش، دیدن نتوانسته با فریب و هیاهو می کوشند که به روز غربیان نشان بیاندازند. آن همه ستایشها از اروپا، کسی نمی پرسد پس این گرسنگی چیست؟!.. اگر نتیجه برتری و پیشرفت آنست که مردم دچار گرسنگی گردیده از نعمتهای رایگان جهان بی بهره باشند، گو چنین برتری هرگز مباد!..

گفتار سیزدهم

قانونهای اروپا

قانونهای اروپا را کتابی جداگانه می باید تا از نیک و بد آنها گفتگو شود. در اینجا جز سخن کوتاه نمی توان راند: در قرنهای پیش جنبشهایی در اروپا روی داده و در سایه آنها یک رشته قانونهای نیک و سودمند پدید آمده. آیین فرمانروایی غرب بسیار خردمندانه است. نیز آزادی مردمان و یکسانیشان در پیش قانون، بسیار نیکوست. تخم این اندیشهها را فیلسوفان خدایی در باستان زمان کاشته اند و نهالهایی نیز رویده. بویژه در کشتزار اسلام که این نهالها درخت بارور بوده و مسلمانان قرنهای بدین آیین می زیسته اند تا حال شرق بهم خورده و زور و ستم چیره گردیده (بدانسان که در پیش گفته ایم).

ولی اروپاییان در قرنهای اخیر در سایه کوششها و جانسپاریها، آزادی و برابری را در سرزمین خود رواج داده اند و از آنجا دوباره به شرق رسیده. قدمی که غرب در راه پیشرفت و برتری جهان برداشته همین بوده، کسانی اگر

می‌نازند جز بدین کارها ننازند. ما این نیکی را به نام اروپا می‌شناسیم و نیکمردانی را که در این راه کوشیده‌اند سپاس می‌گذاریم.

ولی نباید پوشیده داشت که این آئینها دیگر است و حال امروزی اروپا دیگر. از اروپاییان باید پرسید که آیا با جنبشهای قرن پیش، حال امروزیتان چیست؟!.. گروهی که در قانون خود آزادی و برابری دارند و همه جهانیان را با یک چشم می‌بینند، چگونه است که در هر شهری کسانی از ایشان بر کرورها خاندانها چیره گردیده و راه روزی را به روی آنان بسته‌اند؟!..

این چه برابری است که کسانی غرق کامرینند و گروه انبوهی از همه خوشیها بی‌بهره می‌باشند؟!.. یا چه برادریست که یکی کوشکهای سی طبقه برافراشته و دیگری از بینوایی خانه برجیده و زن و فرزند را به کوچه سر داده است؟!..

مردم فرانسه که از برانداختن آیین فوادالی آن همه به خود می‌بالند، بگویند که آیا کشاورزان فوادالی بینواتر بوده‌اند یا بیکاران و گرسنگان امروزی؟!.. کجا در فوادالی مردم از گرسنگی می‌مردند یا خودکشی می‌کردند؟!.. کسانی که برده‌فروشی را از میان برداشته و نام مردمی را بلند ساخته‌اند کجایند تا ببینند که مردم از بیچارگی وسیله برانگیخته، با پای خود به زندان می‌شتابند؟!.. آیا بردگی سخت‌تر است یا گرسنگی و مرگ سیاه؟!.. دریغا که جهان بدانسان پیش می‌رفته و نیکمردانی با خون خود آیین آزادی و برابری می‌گزارده‌اند. پیدایش ماشین و دیگر پتیارها سنگ راه این پیشرفت شده است.

باری ایران و دیگر سرزمینهای شرق که این آئینها را از اروپا گرفته‌اند کار بسیار نیکی کرده‌اند ولی در این میان به خطای بزرگی دچار شده‌اند. شرح این سخن آنکه قانونهای ستوده اروپا جز این چند چیز نیست. دیگر قانونهای او بسیار بی‌خردانه است. ولی شرقیان همه قانونهای اروپا را ستوده دانسته و یکایک آنها را گرفته و رواج می‌دهند و این خود خطای سترگی است.

ما هر آنچه را که درباره اروپاییگری میدانیم در اینجا نمی‌نگاریم، تا کسانی تندروی نیانگارند ولی چه باید گفت این را که گروهی در شرق میهن قانونگزاری نشسته از دورترین سرزمینها قانون به عاریت می‌گیرند؟!.. زیانکاری بیش از این چه باشد؟!..

قانون عامل سترگی در زندگانی هر گروهی است و چندان که نیک آن سودمند است و گرامی باید داشت، بد آن زیان‌آور است و پرهیز باید جست ولی هواداران اروپا این اندیشه‌ها را بر سر ندارند. جز این نمی‌دانند که هرچه در اروپاست، اگر نیک و اگر بد، در شرق هم روان سازند.

ما اگر قانون نداشتیم یا قانونهای اروپا بهتر بود، جای ایرادی نبود. ولی سخن اینست که شرقیان قانونهای آزموده و سنجیده را که داشته‌اند از دست داده بجای آنها قانونهای بی‌خردانه‌ای را می‌گیرند. این خود زبونی است، زبونی که هرگز تن در نباید داد.

کسانی اگر باور ندارند که قانونهای اروپا بی‌خردانه است ما دلیل بر آنان یاد می‌کنیم:

ما از اروپا یاد گرفتیم که مدرسه‌های فراوان برای بچگان و جوانان برپا کنیم. این کار بس سودمندی بود و خود هرکسی از زن و مرد باید خواندن و نوشتن بداند. ولی راه این درس آموختن که نیز از اروپا گرفته‌ایم سخت نکوهیده است.

دبستانهای ابتدایی را کنار گزارده از متوسطه‌ها سخن می‌رانیم: در زندگانی پیشین جوانان نو سال از پانزده سالی زیر دست پدر یا استاد دیگری کار و پیشه می‌آموخت و در بیست و اند سالی رتبه مردی یافته آزاد و سرخود زیستن می‌توانست. این چیز است که ما به دیده خود دیده‌ایم و نیک به یاد داریم. لیکن اکنون هر نو سالی شش یا هفت سال عمر خود را در مدرسه متوسطه تباه می‌کند و هر چه می‌خواند بیشتر آن را نفهمیده یا بزودی فراموش می‌سازد و چون بیرون می‌آید، به غرور اندک دانشی که آموخته سر بکاری فرو نیاورده جاویدان آواره و بدبخت می‌گردد و یا اگر سر فرود آورد سالها می‌باید تا پیشه‌ای یا کاری یاد گرفته راه زندگانی پیدا کند.

گذشته از آن که گرد آمدن گروهی از جوانان نو سال ناآزموده در یکجا خود مایه تباهیست و زیانهای بسیار از آن می‌زاید. بویژه درباره دختران که سخت بیمناکست و چه بسا که تا دم مرگ تیره‌روز گردند.

کسانی اگر نوشتن و خواندن می‌خواهند، این مقصود از دبستانهای ابتدایی برمی‌آید و اگر در جستجوی دانش‌اند، این مقصود از متوسطه‌ها نیز بر نمی‌آید. علوم بشمارای را آغاز کردن و از هر یک اندکی یاد گرفتن، رنج بیهوده کشیدن و عمر تباه ساختن است. چنانکه می‌بینیم این درسها بزودی فراموش می‌شود. اگر هم فراموش نشد باری با شش یا هفت سال عمر گرانها برابری ندارد. نیز ما آزموده‌ایم و می‌دانیم که این درسهای گوناگون، هوش جوانان را می‌فرساید و از جربزه آنان بسی می‌کاهد.

این باید دانست که هرکسی در خور دانش نیست. به عبارت دیگر دانش زینده همه نیست و هرکسی نمی‌تواند از آن بهره یافته و سود بردارد.

و آنگاه کسی تا دانشی را بدلخواه دنبال نکند، نتیجه از آن جز فرسودن هوش و جربزه در دست نمی‌کند. اگر بجای این مدرسه‌ها، درسهای آزاد عصری برپا بکنند، بسی بهتر خواهد بود. بدینسان که برای هر رشته علمی که بهم پیوستگی دارد، مدرسه‌ای باشد که عصرها باز شده روزانه دو ساعت درس بیاموزد. جوانان یا هرکس دیگر روزها بکار و پیشه خود پرداخته عصرها به مدرسه می‌آیند و چون یک سال یا بیشتر درس خواندند، امتحان داده شهادتنامه می‌گیرند که هرگاه نیازی به دانش آنان در اداره‌ای یا در جای دیگری بود کار می‌پذیرند، و گرنه از پیشه خود سرفراز می‌زیند. بهترین راه درس‌آموزی اینست و بس. زیرا هم دولت از خرجهای گزافی رها می‌شود، هم جوانان عمر و هوش خود هدر نمی‌سازند و از ستیزه‌رویی و دیگر زشت‌خوینها که میوه مدرسه‌ها است ایمن می‌گردند و از فرا گرفتن کار و پیشه باز نمانده در میدان زندگی در نمی‌مانند و برای پیدا کردن کار در اداره یا در جای دیگری آبروی خود را بر آستانه این و آن نمی‌ریزند، هم طبیب و وکیل و مهندس و اینگونه پیشه‌وران بیش از اندازه نمی‌شوند که مایه آزار مردم و همدیگر باشند (بدانسان که در اروپا هستند).

کسانی خواهند گفت روزانه دو ساعت درس برای فرا گرفتن علمی نارساست. می‌گوییم درسی را که از روی آرزو بخوانند، دو ساعت آن برابر است با درس دو روز که نه از روی آرزو باشد. تنها علم طب و سپاهیگری و مانند اینهاست که شاید روزانه دو ساعت بجایی نرساند و نیاز به مصرف همه روز باشد.

درباره دختران، زیان این مدرسه‌ها بیشتر است. آفریده زیبا و نازنینی که در زندگانی کارهای خاصی را دارد و باید تا چهارده و پانزده سالگی آنچه آموختنی است بیاموزد، ناگهان دچار یک رشته درسهای بیهوده و هوش فرسایی می‌گردد و شش سال عمر گرانبهای خود را هدر کرده، سادگی خدادادی را که بهترین آرایش اوست از دست داده و از درسهای بسیار سودمند که باید در خانه زیر دست مادر یاد بگیرد، بی‌بهره می‌ماند - آیا در برابر این همه زیانها، چه سودی بدست اینان می‌آید؟!..

دختر را درس تندرستی و بچه‌پروری و خانه‌داری می‌باید. او را صرف و نحو عربی و زبان فرانسه و جبر و هندسه و اینگونه درسهای هوش فرسا چه سود دارد؟!..

گفتار چهاردهم

قانونهای اروپا

ایران از هزارها سال پیش پادشاهی دارد و از دیه‌ها و کشتزارها مالیات می‌گیرد و قانونی برای این کار داشته که ناگزیر نتیجه هوش و آزمایش چندین هزار تن مستوفی و دبیر بوده و با همه سادگی و آسانی، نیک از عهده انجام کار برمی‌آمده تا در آغاز مشروطه بنام اروپاییگری آن را برانداخته و کسانی را از اروپاییان با ماهانه‌ای گزاف آورده قانون و اداره نوین کنونی را بنیاد گزاردند. هواداران اروپا بگویند که بدی آن قانون کهن ایرانی چه بوده و نیکیهای این قانون نوین چیست؟!..

آنچه ما می‌دانیم آن قانون ایرانی بسیار ساده و آسان بوده که با قانون و اداره امروزی از حیث نیاز به مستوفی و مأمور، یک بر ده و از جهت نیاز به کاغذ، یک بر صد فرق داشته. بدینسان که آن روز اگر برای گرفتن مالیات ولایتی ده تن مستوفی و مأمور می‌بایست، امروز صد تن می‌باید، آن روز اگر سالانه یک خروار کاغذ صرف می‌شده، امروز صد خروار صرف می‌شود. نیز اگر در مالیات دیهی یا باغی اشتباه روی می‌داده یا کار دیگری پیش می‌آمده، آن روز یک نشستن چاره می‌شده ولی امروزه ماهها برای انجام چنین کاری می‌باید.

گفته‌ایم و دوباره می‌گوییم: کسانی که چشمه آب گوارایی از خود دارند که فرو ریخته و ویران گردیده، باید آن را باز پیرایند و از آبش بهره یابند، نه اینکه از خانه همسایه دوری آب شور و تلخ برای خوردن بیاورند. اگر آن رسم مستوفیگری نارسایها داشته، کسانی می‌توانستند چاره آن نارسایها را بکنند و هرگز نمی‌شایست که بیکبار آن را برانداخته با خرجهای گزاف قانون اروپایی را جانشین آن سازند بویژه با نیکیهایی که آن داشته و بدیهایی که این دارد. اگر هم به جهت پیدایش پاره‌ای مالیات نوین یا به جهت بودجه‌نویسی که تا آن زمان رسم نبوده یا به جهتی دیگر ناگزیر بودند تغییری بدهند، باری بایستی ریشه کار و آن سادگی و آسانی را نگاه دارند.

کسانی دلداده نام اروپا هستند و تنها این می‌خواهند که همه چیز ما اروپایی باشد و پروای نیک و بد را ندارند و چندان هواداری او نموده با ما می‌ستیزند که تو گویی اروپا کانون همه نیکیهاست. آدمیزاده و این گمراهی؟!..

این شگفت تر که چون در سالهای اخیر دولت ایران نیرو یافته و مالیاتها به آسانی گرفته می شود، اینان این کوردلان آن را هم از قانون اروپایی می دانند. بدا بحال کسانی که بدینسان زبونی نموده نیکیهای خود را نیز به نام دیگران بستایند.

اینان اگر بینش داشتند این سنجش دو قانون ایرانی و اروپایی بهترین دلیل بود که کجروی اروپاییان و درماندگی آنان را دریابند. کاری که بدست ده تن انجام می یابد کجروی نیست که آن را بدست صد تن بسپارند؟! آیا چون عنکبوت تار بافتن و این و آن را پای بند ساختن هنر است؟!..

این مثل گزافه نیست: بسیاری از قانونهای اروپا بس که پیچ در پیچ است و پای بندهای بیهوده فراوانی دارد، بیچاره مأمور یا آن کسی که کارش به قانون افتاده، سر در گم شده، راه بجایی نمی برد.

قانون خود راهی است برای انجام کاری. پس این راه باید راست و یکسره باشد و نازک کاریها و نکته سنجیها در زمینه قانون عیب است. در بیشتر قانونهای اروپا چندان نازک کاری شده که در هر گامی پیچی پیش می آید و رونده باید چندان سر این پیچها درنگ کند که مقصد را فراموش سازد یا از پا در افتاده در نیمه راه در بماند.

چنانکه گفته ایم بسیاری از قانونهای اروپا چون در نتیجه شورشهای قرن پیشین گزارده شده، عامل «برگشت» در آنها دست دارد و چون در زمانهای پیشین کارها بدست کاردانی بوده که با فهم و دلخواه خود کار را انجام داده و به نوشته و کاغذ کمتر می پرداخته اند، از اینجا در این قانونها به دشمنی آن شیوه پیشین رفته کارها را بدست کاغذ و نوشته داده اند و چندان در این باره فراخ روی کرده اند که از خرد پاک دور افتاده اند.

در این قانون مالیات هم آن عیب، نیک نمایانست. هر مالیاتی باید در چندین دفتر نگاشته شده کاغذ فراوان درباره آن سیاه شود.

این سخت گیری اگر برای آنست که جلو اشتباه یا دغلکاری گرفته شود، مستوفیگری ایرانی با همه سادگیش از اشتباه و دغلکاری پاک ایمن بوده. اگر برای آنست که پس از سالها نیز که به دانستن چگونگی مالیاتی افتاد، از آن کاغذها و دفترها دانسته شود، فسوسا که اکنون نتیجه وارونه در دست است. چرا که از فزونی کاغذ و دفتر، دانستن چگونگی کاری پس از چند سال از دشوارترین کارها است ولی مستوفیان دیرین که هنوز زنده اند به آسانی می توانند مالیات سی سال پیش ایران را از روی دفترهای ساده خود باز نمایند. هر کاری استوار می باید و گرنه از فزونی کوشش و فزونی ابزار جز نکوهیدگی نراید.

اگر به این سخن بیش از اندازه می پردازیم برای آنست که این موضوع نمونه روشنی از ستیزگیهای اروپاییگری است. اروپاییان دم از ناتوانی و کارندانی شرق می زنند و به همین دستاویز بر پاره ای سرزمینها قیومیت کرده و بر بسیاری از کشورها دست اندازی می کنند. دلیلشان یکی هم اینست که در شرق قانون نیست و کارها آشفته و نابسامانست. به عبارت دیگر اروپاییان از اینکه شرقیان در هر کجا قانونهای غرب را می پذیرند، بهانه سیاسی بدست آورده اند. ما می خواهیم بدانیم این دستاویز تا چه اندازه درست است و چون هر گفتگو با مثال بهتر روشن می شود این موضوع را عنوان سخن ساخته ایم.

آنچه ما می دانیم دعوی برتری اروپا پوچ است. اگر کسانی ابزارهایی اختراع کردند و در سایه آنها زمانی به هر سو تاخته و ستیزگیها و مردم آزاریها کردند، دلیل برتری آنان نیست.

دعوی قانون نداشتن شرق هم پوچ است. تنها عیب شرقیان این زبونیست که در برابر اروپا می‌نمایند که نیکبهای خود را زیر پا ریخته بدبهای آنان را می‌گیرند و خود زر داده مس می‌ستانند.

ما بر خطاهایی که در آغاز مشروطه به نام اروپاییگری رفته فسوس می‌خوریم و از اینکه امروز پرده از روی کار اروپا برداشته شده و از این سوی ایران نیرو یافته و سامانی گرفته، چشم آن داریم که آبهای رفته بجوی باز آید. ما پیش از هر چیز می‌خواهیم دانش، زبون نادانی نشده و قانونهای ساده و سودمند ما پایمال اروپاییگری نگردد. نیز شرقیان تکانی به خود داده گرد زبونی را از خود دور کنند. در نیک و بد، شرق و غرب در کار نیست. از اختراعات اروپا آنچه نیک بود گرفتیم!.. هم قانون فرمانروایی و آزادی و برابری را گرفتیم ولی این نباید روا داشت که نیکبهای ما هم لگد کوب اروپاییگری گردد و از این سوی اروپا همین کار را دستاویز نامردمیهای خود گیرد.

گفتار پانزدهم

قانونهای اروپا

چند سخنی هم از عدلیه اروپا باید راند: ایران از زمان هخامنشیان بلکه پیش از زمان ایشان عدلیه یا دیوان داوری داشته است. چنانکه در تاریخها نام آن را می‌یابیم ولی از قانون و چگونگی کار آن زمانها آگاهی نیست. و چون دین اسلام برخاسته، یکی از گرانمایه‌ترین کارهای مسلمانان قضاوت بوده که خلیفه برای هر شهری قاضی برمی‌گماشت، قاضی که در کار خود هرگونه توانایی داشت و حکمش بر بزرگ و کوچک روان بود.

کسانی که از تاریخ اسلام آگاهند می‌دانند که فقه که به جای علم حقوق اروپاست، چه جایگاهی نزد مسلمانان داشته و فقیهان چه مایه دانشی می‌اندوخته‌اند و چه رواجی بدین علم داده‌اند که در بسی رشته‌ها علم حقوق را با آن برابری نیست.

قرنها در ایران و دیگر کشورهای اسلامی بهترین آیین قضایی روان بوده. قاضی با یک رشته شرطها که در کمتر کسی یافت می‌شود برگزیده می‌شد و هر گفتگویی در یک یا دو بار برنشستن انجام می‌گرفت، و حکم که داده می‌شد به آسانی و سادگی اجرا می‌یافت.

با همه انبوهی مردم در شهرها و آبادیها و فزونی توانگری و رواج بی‌اندازه داد و ستد و بازرگانی که در آن زمانها بوده، برای هر شهری بیش از یک قاضی نیاز نبوده مگر در برخی شهرهای بزرگ که برای پیروان هر کدام از چهار مذهب، قاضی جداگانه برگمارده می‌شده.

پس از برافتادن خلافت و دست یافتن مغول نیز تا قرنهای قانون قضایی اسلام رواج داشته تا در قرنهای اخیر به هم خورده و از میان رفته است. بویژه در ایران که از نادانی پادشاهان آن زمان و از ناتوانی دولت، کار قضاوت مدتها نابسامان بوده بلکه باید گفت قضاوتی در میان نبوده و مردم در سایه دینداری و درستکاری با هم راه می‌رفته‌اند و هرگاه گفتگویی میانه دو تن پیدا می‌شده به پایمردی خویشان و همسایگان بریده می‌شده است.

ولی در آغاز مشروطه در این باره نیز به سراغ قانونهای اروپا رفته و به پیروی عثمانیان که پیش از ما فریب اروپاییگری را خورده بودند، قانون فرانسه را برگزیده و از روی آن بنیاد عدلیه گزارده‌اند ولی این قانون عیبهای بزرگی را در بردارد.

یکی از عیبهای آن رسیدگیهای بی‌پایانست. آنچه در قانون می‌نویسد به هر گفتگویی می‌توان دو بار رسیدگی کرد ولی ما می‌بینیم که پاره‌ای کارها بیش از ده بار رسیدگی می‌یابد. قانون اسلام قاضی را با شرطهای سنگینی برگزیده حکم او را نیز استوار می‌دارد و به یک بار رسیدگی و حکم بسنده می‌کند. ولی قانون اروپا برای قاضی شرط چندانی نه بسته حکمش را نیز استوار نمی‌دارد و رسیدگیهای پیاپی بکار می‌آورد.

آیا رسم اسلام بهتر و به خرد نزدیکتر نیست؟.. زیرا چنانکه ما در رنجوری و ناتندرستی طیب دانا و آزموده و درستکاری را برگزیده به گفته او کار می‌بندیم، درباره مال هم می‌توانیم آن را پیش بگیریم. خود بی‌خردانه است که به جای یک طیب آزموده و دانا، نزد طیبیان ناآزموده فراوان رفته از هر کدام درمان دیگری بشنویم.

کسانی خواهند گفت: قضاوت با طبابت فرق دارد چرا که در قضاوت چون گفتگو میانه دو کس باشد، بیم آن هست که قاضی از یکی از آنان هواداری کند ولی در طبابت چنین بیمی نیست. می‌گوییم: اگر قاضی را با شرطهایی که در قانون اسلامست برگزینیم، این بیم بسیار اندکست. از این سوی رسیدگیهای بی‌پایان هم زیانهای فراوانی را دارد که نباید فراموش ساخت. زیرا که کارها به درازی انجامیده هر دو سوی را فرسوده می‌کند و چه بسا که دعوی در میانه گم شده و از میان برمی‌خیزد و دادخواهان پس از ماهها بلکه سالها آمد و شد، جز تباهی عمر و اندوه و پشیمانی نتیجه‌ای نمی‌یابند. دادرسی که پس از سالها خون دل خواهد بود، گوهر گز مباد.

وانگاه نتیجه این رسیدگیهای بی‌پایانست که باید در هر شهری محکمه‌های بسیار برپا کرد و این خود خرج گزافی بر گردن دولت می‌باشد.

ما اگر به قاضیانی از آن سان که اسلام می‌گوید دسترس داشتیم، چه بهتر بود که در رسیدگی به یک بار بسنده کنیم. ولی کنون را بهتر آنست که رسیدگی دو بار یا سه بار باشد. بدینسان که چون در یک محکمه رسیدگی شد، کسی که از حکم زیان برده و ناراضی است می‌تواند به محکمه بالاتر شکایت کند و رسیدگی بخواهد. اگر حکم دو محکمه یکی بود اجرا می‌یابد، و گرنه به شکایت ناراضی در محکمه سوم رسیدگی شده و این حکم آخرین حکم بوده اجرا می‌یابد.

بهر حال باید از فزونی کاغذ و نوشته کاست و تا می‌توان رسیدگی را ساده و آسان گردانید. این پای‌بندیهایی که شورشیان فرانسه به ضد پیشینیان خود در قانون گنج‌نیده‌اند، نه تنها بیهوده است و سودی ندارد، بلکه زیانهای بسیاری دارد و خود بندیهایی است که به پای قاضی و دادخواهان نهاده می‌شود. حکم غیابی را باید از میان برداشت. کسی که سر از دعوت محکمه پیچیده، بر او هر چه سخت‌تر باید گرفت، نه اینکه مهلتهای بیجا داده دلیرترش گردانید. هم تا می‌توان باید جلو بیهوده‌گوییها و بیهوده‌کاریها را گرفت. در ایران قانون مدنی را از روی فقه نوشته‌اند و خود بهترین قانون است. اگر در چگونگی قاضی و دستور قضاوت نیز فقه را بنیاد گرفته قانونی می‌گزاردند، این کشور بهترین عدلیه را داشت که پس از زمانی، دیگر کشورهای اسلام نیز پیروی می‌کردند. شاید اروپاییان نیز پیروی می‌نمودند، چرا که قانون عدلیه آنجا را می‌بینیم که بی‌خردانه‌ترین قانون است که جز خرجهای گزاف بر

دولت و رنجهای بسیار بر مردم نتیجه‌ای ندارد. و هنگامی بیهودگی این قانون هرچه آشکارتر می‌شود که در یکی از مملکتها عدلیه ساده و ستوده‌ای بنیاد گزارده شود.

در چنین حالی اروپاییان نیز پی به نکوهیدگی قانون خود برده ناگزیر آن را کنار می‌گذارند.

کسانی گمان دارند که راه قضاوت جز از آنکه ما از اروپا گرفته‌ایم نیست و خود ناگزیر است که هر دعوایی در عدلیه سالها دیر کند و هرگاه که گفتگو از این موضوع به میان می‌آید، اروپا را پیش می‌کشند که در آنجا نیز دعوی به سالها می‌انجامد.

این گمان خطاست. زیرا اگر قانون ساده‌ای در میان باشد، هر دعوایی، اگر هم سه بار رسیدگی شود، بیش از دو ماه مدت نخواهد کشید. لکن در قانون اروپایی که ما امروز داریم، یک رشته بیهوده کاریها دعوی را به تأخیر می‌اندازد و نتوان دانست که جهت این بیهوده کاریها چیست.

مثلاً قاضی چون محاکمه را به انجام می‌رساند و با بودن مدعی و مدعی علیه حکم می‌دهد، قانون این اعلام رأی را به چیزی نمی‌شمارد و باید حکم را به روی کاغذی جداگانه نوشته دیباچه درازی هم بر آن افزوده به دست مأمور از در خانه به مدعی و مدعی علیه برسانند و اینکار که یک ماه کما بیش دعوی را به تأخیر می‌اندازد، در هر دعوایی چندین بار تکرار می‌یابد. هواداران اروپا بگویند چه نتیجه از این بیهوده کاری مقصود است؟! اگر سودی برای اینکار پیدا کردند، ما از خرده‌گیری لب می‌بندیم، و گرنه اقرار نمایند که قانونهای اروپا بی‌خردانه‌ترین قانونهاست.

اما اینکه در اروپا نیز هر دعوایی به دیر می‌انجامد، ما از اینجا به درماندگی قانونگذاران اروپا و به نادانی آنان پی می‌بریم، نه اینکه چشم از عیب قانونهای اروپا می‌پوشیم.

اگر کسی را دانا و خردمند شناخته‌ایم و او را گرامی می‌داریم، این گرویدن به او و گرامی داشتن تا هنگامی خواهد بود که کاری بیهوده از او سر نزنند و گرنه بی‌خردش دانسته گرامیش نمی‌داریم. نه اینکه چون او را خردمند و دانا شناخته‌ایم، هر کاری که از وی می‌بینیم، آن کار را با همه بیهودگی‌ش به نیکی می‌ستانیم.

این شیوه کوتاه‌خردان است که چون مردی را با بیرون آراسته یافتند، به او می‌گروند و همه گفتار و کردار او را می‌پسندند. خردمندان مرد را از کار می‌شناسند، نه کار را از مرد. به گفته انجیل درخت را از میوه‌اش باید شناخت. درختی اگر هم تناور و زیباست چون میوه تلخ داد باید از ریشه‌اش کند و بسوزانید، نه اینکه از تناوری و زیبایی او، از تلخی میوه‌اش چشم پوشید!..

در آغاز مشروطه دسته دسته اروپاییان را با خرجهای گزاف به ایران آورده و اختیار اداره‌ها را به دست ایشان سپرده‌اند و آنان که بیشترشان مردم نادان و بی‌خبر از همه جا بوده‌اند و از گذشته این سرزمین و قانونهای آن آگاهی نداشته‌اند، به جای هرکاری قانونهای پر پیچ و خم کشور خود را در اینجا رواج داده‌اند. شاید هم کسانی از ایشان به خود بالیده از این کار بی‌خردانه خود منت بر سر ایرانیان می‌گزارده‌اند.

اکنون به جبران آن بی‌خردیها، ایران می‌تواند یک رشته قانونهای ساده و آسانی را در اداره‌ها بکار بگذارد که در اندک زمانی شهرت یافته در همه شرق پیروی از آنها نموده شود، بلکه چنانکه گفته‌ایم شاید اروپاییان نیز پیروی کنند. اگر کسانی اروپا را بسیار بالا برده‌اند و این گفته ما بر ایشان دشواری نماید، بر دانایان پوشیده نیست که

اروپاییان جزیره قانونگزاری ندارند و قانونهایی را که می‌گذارند سخت بیهوده و بی‌خردانه درمی‌آید، بدانسان که با دیده می‌بینیم، و بر آنان چه بهتر که از قانونهای شرقیان پیروی نمایند.

گفتار شانزدهم

نکوخویی و بدخویی

درباره اخلاق، گفتگوی چندانی با اروپا نداریم و نمی‌خواهیم از یکایک نکوخیها و بدخوییها سخن برانیم. ما نیک می‌دانیم که اروپا میهن شوالیه‌گان بوده و قرنهای کیش مسیح در آن سرزمین رواج داشته و هرگز انکار نداریم که مردمان برگزیده و ستوده‌خوی، در میان اروپاییان فراوان باشند. ولی پوشیده نباید داشت که تباہکاریهای امروزی اروپا، بنیاد نکوخویی را از آنجا می‌کند و روزبروز رواج زشت‌خویی فزونتر خواهد بود.

با بی‌دینی و آزمندی و بدآموزیها که گرفتاریهای امروزی اروپاست، بنیاد نکوخویی در آنجا بر آبست. مگر برگزیدگان اندکی در برابر این پتیاره‌ها ایستادگی توانند و آرایشهای آدمیگری را از دست نهند. از بی‌دینی، گروه انبوهی هر بندی را شکسته و به هر آیینی پشت پا زده‌اند و پیداست که چنین کسانی چه خویها خواهند داشت.

بدآموزان، بیهوده‌ترین گفته‌ها را گفته و زهرآلودترین اندیشه‌ها را بیرون می‌ریزند و هریکی می‌کوشد که شگفتترین سخن را او گوید و شهرتش هرچه بیشتر باشد. اینان مردمان را از آدمیگری بیزار ساخته و به پیروی جانوران می‌خوانند و خود دشمن سخت مردمی و ستوده‌خویی می‌باشند.

اما آزمندی، این پتیاره، آتش بر اروپا زده و بی‌گفتگوست که مایه نابودی اروپاییان بیش از هر چیز، این پتیاره خواهد بود. در جاییکه کسانی از ماشین و کارخانه، کرورها دارایی می‌اندوزند و پروای برافتادن کرورها خاندانها را ندارند و تا می‌توانند نمی‌گذارند چاره به این درد اندیشیده شود، در سرزمینی که کسانی فروش ابزار جنگ را پیشه خود ساخته‌اند و پیاپی آتش فتنه را دامن می‌زنند تا جنگی برخیزد و بازار آنان گرمتر گردد، در چنین جایی خود شگفت است که سراغ نکوخویی گرفته شود. اگر درندگان کوه و بیابان از مردمی و ستوده‌خویی بهره دارند این آزیبشگان هم خواهند داشت.

در داستان جنگ ژاپون و چین دیدیم که دولتهای آزمند اروپا، پیمان خود را که در اساسنامه انجمن ژنو بسته‌اند و نباید ابزار جنگ به دولت جنگجو بفروشند شکسته، از فروش ابزار به ژاپون خودداری ننمودند.

آیا این زینهارخواری و بد پیمانی نمونه‌ای از زشت‌خویی اروپاییان نیست؟!.. در جایی که کار دولتها این باشد، از دیگران چه چشم توان داشت؟!..

امروز در اروپا هزارها شرکت و کارخانه برای دوا ساختن و دوا فروختن برپا شده و بیشتر ایشان به جان و تندرستی مردم اندک ارزشی نداده و جز در پی اندوختن مال نیستند و هرگونه دغلکاری را روا می‌دارند، دواهایی ساخته و به دروغ شهرت داده به دستیاری طبیبانی از جنس خود، در سراسر شرق و غرب پراکنده می‌سازند و پروای کرورها جانها را که نابود می‌سازند ندارند.

در جایی که کسانی توانگری را اصل زندگی بدانند و این بدآموزی شوم خود را با پیشانی باز بگویند و بنویسند، ناچار این ناروایها می‌زاید و روی مردمی بدانسان سیاه می‌گردد.

برانگیختگان خدا، قرن‌ها کوشیده جهان را از این آلائش پیراسته بودند، ناگهان اروپا به رواج آن می‌کوشد و از این نادانی به خود می‌بالد. با چنین حال چه امید بهی از آن سرزمین توان داشت؟!..

کسی پرسد سینما که این همه به رواج آن می‌کوشید، آیا چه سودی به زندگانی آدمیان دارد؟!.. اگر آن بازی است، بازی را بدینسان گرانمایه گرفتن و در سراسر گیتی رواج دادن چه سزاست؟!.. بازی را از علوم شمردن و آکادمی به نام آن برپا کردن چه شایسته است؟!.. آیا این نمایشهای بیشرمانه که رخنه بر بنیاد پاکدامنی می‌اندازد و سالانه کرورها زنان را به ناپاکی می‌کشاند علم است؟!.. آیا نه اینست که چون پول از او درمی‌آید، شما آزیشتگان این همه جانفشانی در راه آن دارید و گزندهای او را که به جهانیان دارد، به هیچ می‌شمارید؟!.. تفو بر این آزیشتگی تفو!..

ما با دیده می‌بینیم که کسانی که از شرقیان به اروپا رفته یا از خواندن کتابهای اروپا خوی اروپاییگری گرفته‌اند، به چه پستی گراییده‌اند که جز دزدی و دغلكاری و بی‌آزمی هنری ندارند و به آیین داروینگری، همواره در پی نیرنگ و سیاهکاریند و از هر راه که می‌توانند به مال‌اندوزی و کامگزاری می‌پردازند.

طیبانی را که با دل پر آزی از اروپا برگشته‌اند می‌شناسیم که به نام طبابت چه سیاهکاریها می‌کنند. طبابت که نزد شرقیان وسیله مال‌اندوزی نبوده و اینست که طیبیان جز پی نکنونامی نبودند و از بی‌چیزان و تنگدستان به اندک چیزی بسنده کرده و از توانگران هم مزد به اندازه کار خود می‌گرفتند، این آزمندان آن را وسیله غارت و چپاول ساخته‌اند و هر گونه نیرنگ به نام طبابت بکار می‌برند.

کسانی دانشمندان اروپا را که کشفهای گرانبها در طب کرده و به نام مردمی چشم از مال‌اندوزی پوشیده و کشفهای خود را مفت در دسترس مردم گزارده‌اند به رخ ما می‌کشند، یا توانگران نکوکاری را که از کیسه مردانگی خود بیمارستانها بنیاد گزارده‌اند یادآوری می‌نمایند. ما این نیکمردان را می‌شناسیم و قدرکارهای ایشان را می‌دانیم، لیکن از یک گل بهار نمی‌شود. بیشتر این نکوکاریها از کسانی است که هنوز آلوده بی‌دینی و آزمندی نشده‌اند و آن نیکوخویهای دیرینه را در آنان اثری هست. به هر حال این سیل آرز، که در زمان اخیر از اروپا برخاسته اگر خردمندی به جلوگیری برنخیزند، سراسر آنجا را ویران کرده کمتر نشانی از نکوکاریهای گذشتگان باز خواهد گذاشت.

گفتار هفدهم

ارزش اختراعات اروپا

مقصود از این گفته‌ها آنکه زندگانی یک گروهی تنها با آهن ابزار نمی‌گذرد بلکه بنیاد زندگانی و پایه آسایش و خرسندی چیزهای مهم دیگری است. به عبارت دیگر مایه زندگی اتومبیل و آیروپلان و تلگراف و تلفون و رادیو و برق و اینگونه چیزها نیست که بگوییم: اروپاییان چون این ابزارها را پدید آورده و در این بار هنر نموده‌اند، ما باید

همه چیز خود را رها کرده به پیروی از آنان بنماییم. بلکه پایه زندگی و آنچه مردم را به خورسندی می‌رساند، یکی آیین زندگی و دوم قانون و سوم نکوخویی است که بدبختانه اروپاییان در این زمینه‌ها سخت درمانده و تهیدست‌اند. بدانسان که از یکایک این سه چیز سخن رانده درماندگی اروپاییان را باز نمودیم.

گرویدن شرقیان به شکفت کاریهای اروپا و آن را دستاویز اروپاییگری گرفتن ایشان، بدان می‌ماند که کسانی مردی را با رخت نو و پاکیزه دیده، از این یک نمود نیکو، او را توانگر و خردمند و نکوخوی و پاکدل هم بشناسند. یا کسی چون خوشنویس است دیگران او را دانشمند و هوشیار هم پنداشته اگر دعوی طبابت نیز کرد، بی‌دلیل از او پذیرند.

اگر مثال دیگری خواسته باشیم باید گفت: مردی آهنگ سفر کرده و آرزومند است که همیشه خوش و آسوده باشد. بی‌گفتگو است که شرط انجام این آرزو یکی ایمنی راه است که دزدان و راهزنان دست‌گزنند بر جان و مال او دراز نکنند. دوم بودن آبادیها بر سر راه است که بتواند خوراک و آب بدست آورده و شباهنگام در گوشه‌ای بیاساید. سوم داشتن همراهی که تنها نباشد و این همراه باید مهربان و درستکار باشد که خیانت به مال و جان او ننماید. ولی اگر او پروای این شرطها نکرده تنها به دلخوشی اسب و رهواری که دارد، سر به راه آورده با همراهانی که به خون او تشنه‌اند بیابانی را که بی‌آب و آبادانی و کمینگاه دزدان و راهزنان است پیش گیرد، آیا چنین کسی دیوانه و نادان نیست؟!..

ارزشی را که یک اسب رهوار در زمینه سفر دارد، همگی اختراعات اروپا در زمینه زندگانی آدمیان ندارد و این خود نادانی است که کسانی چشم از هر چیز پوشیده تنها به این ابزارها می‌دوزند.

بیش از همه این فریب را خود اروپاییان خورده‌اند، چه این خطای ایشان است که معنی آیین زندگی و ارج آن را دریافته و پای‌بند نیکی آن نیستند و پیشرفت جهان را جز در سایه ابزارسازی نمی‌شناسند. چنانکه از روزیکه دست به اختراع یافته و ابزارهایی پدید آورده‌اند، به دعوی پیشرفت و برتری برخاسته نه تنها شرقیان را نه پسندیده، خود را بر آنان برتری نهاده‌اند، پدران و پیشینیان خویش را نیز نه پسندیده زبان به سرزنش و نکوهش ایشان دراز داشته‌اند. هر اختراعی که پدید می‌آید، اروپا آن را گامی در راه پیشرفت جهان می‌داند و نارواییها را که در این دو قرن جنبش غرب پدید آمده و گزند آن به سراسر گیتی رسیده است، به هیچ نمی‌شمارد.

باید گفت اروپا فریب خورده هم فریب می‌دهد. چه سیاستگران اروپا و سرمایه‌داران آنجا یکی از دستاویزها برای کار و سیاست خود این عنوانها را ساخته‌اند. این همه هیاهو به نام «تمدن نوین» اروپا و برتری اروپاییان که در سراسر گیتی بلند کرده‌اند و سرزنشهایی که به شرقیان و زندگانی شرقی می‌نمایند، بیشتر برای آنست که شرقیان حال و زندگی خود را خوار و بی‌بها دانسته شرمسار و سرشکسته باشند و بدینسان یوغ سروری غریبان را آسان به گردن بگیرند. همچنین از هر گونه کالا و ابزاری که از خودشان دارند بیزار گردیده روی به کالاهای اروپایی بیاورند.

کسانیکه در کتابها یا در روزنامه‌ها سخن از شرق می‌رانند، اگر بیشتر ایشان نادانانی‌اند که سود جهان از زیان آن بازنمی‌شناسند و معنی بهتری و برتری را در نمی‌یابند، بسیاری هم آن فرومایگانی‌اند که می‌خواهند از این راه رخنه بر شکوه و سترگی شرق انداخته، شرقیان را در چشم خودشان خوار و زبون گردانند. همچنین بسیاری از کسانی که

در ایران و دیگر شهرهای شرق ستایش غرب را پیشه خود ساخته‌اند و همیشه زبان به نکوهش و سرزنش شرقیان دراز می‌دارند، کسی چه داند که مزدوران اروپا نیستند و به کام دل آنان بر ویرانی شرق نمی‌کوشند؟!.. آن همه نیکبختی‌های شرق را به هیچ شمردن و شرقیان را از هر آیین پاکی بیزار خواستن و جز اروپاییگری از آنان نپذیرفتن، از کسان هوشمند و پاکدل چه سزا است؟!.. اینان یا کسان نادانی‌اند یا مردمانی فرومایه.

چرا ندانند که اگر اروپا اختراعاتی کرده و ابزارهای شگفتی پدید آورده، ما می‌توانیم تنها آن ابزارها را بگیریم و هرگز نباید آیین زندگی و قانونهای خود را از دست داده و در این باره‌ها نیز از غرب پیروی نماییم؟!.. بویژه که آیین زندگی که فرستادگان خدا برای ما نهاده‌اند، بهترین آیین است که هرچه رواجش بیشتر، آسایش مردمان بیشتر است. همچنین ما دسترس به قانونهای بسیار ساده و سودمندی داریم و هرگز نیازمند قانونهای بی‌خردانه غرب نیستیم. کسانی می‌پندارند که ما از اروپا پس‌تریم و باید بکوشیم تا به آنان برسیم. این یکی از فریبهایی است که سیاست اروپا و نادانی اروپاخواهان رواج داده. گروهی چرا از دنبال دیگران بیافتند تا از آنان پس‌تر باشند؟!.. اروپا بجای خود ما اگر از دنبال بیابانیان آفریقا بیافتیم، از آنان پس‌تر خواهیم بود و هیچگاه به ایشان نخواهیم رسید، ولی چرا بیافتیم؟!..

چنانکه گفته‌ایم یگانه هنر اروپا اختراعاتیست که کرده و ما باید بسیاری از آن اختراعات را بگیریم و در این باره از غربیان پس‌تر خواهیم بود تا هنگامی که استادانی از شرقیان آن علوم را نیک فرا گیرند و به پایه دانشمندان غرب برسند. گذشته از اینها در دیگر باره‌ها، نه اروپا هنری نموده و نه ما نیازمند پیروی او می‌باشیم. بلکه چنانکه بارها گفته‌ایم، در آیین زندگی و قانونها و نکوخواهیها که سه پایه مهم زندگی است، اروپا سخت درمانده و گرفتار و خود نیازمند آنست که پیروی از شرقیان بنماید.

گفتار هیجدهم

شرق و غرب

گفته‌ایم و می‌گوییم: ما را با غربیان دشمنی نیست. اگر شرقی و اگر غربی، همه آدمیزاده‌ایم و کسی را بر دیگری برتری نیست. اینکه نکوهشهایی از ما بر غربیان می‌رود، این نکوهشها نه از راه دشمنی بلکه برای بیداری جهانیان است. کسانی که بر ویرانی جهان کوشیده، آسایش و خرسندی از دست مردم می‌گیرند، بر آنان نکوهش نکنیم چه خواهیم کرد؟!.. گروهی که بدترین آیین زندگی و بیهوده‌ترین قانونها و زشت‌ترین خویها را دارند و بنیاد مردمی را کنده روی آدمیگری را سیاه می‌سازند و با این همه بر دیگران برتری فروخته و نام آنان را پست می‌نمایند، با چنین گروهی چه رفتاری می‌توان داشت؟!.. آیا نباید عیبهای آنان را یکایک شمرده از اسب غرورشان پایین آورد.

اروپا راه نابودی را زیر پا دارد و دیگران را نیز به سوی نابودی می‌راند. در چنین جایی، آیا می‌توان خاموشی گزید و یا از نیش و گزند هواداران غرب اندیشیده گفتنیها را ناگفته گذاشت؟!.. هر آنکه بهره از دانش و نیک‌نهادی دارد، بر اوست که امروز خاموش نشسته بر بیداری جهانیان بکوشد.

ما دلسوزی و رهنمایی از غربیان هم دریغ نداشته‌ایم و نخواهیم داشت. اینکه شرق را جدا از غرب گرفته‌ایم و از همگی در یکجا سخن نمی‌رانیم، از اینجاست که غرب را درد، دیگر است و شرق را دیگر. آن در توی دام است و آسان نخواهد جست و این هنوز پای‌بند نشده به آسانی می‌توان رست. اینست که از هر کدام جداگانه گفتگو باید داشت.

این کار خود اروپاییان است که جهان را دو بخش کرده شرق را از غرب جدا گرفته‌اند و غربیان را برتری داده و به شرقیان با دیده خواری نگریده‌اند.

از روزی که اروپاییان نیرو گرفته‌اند، به کندن ریشه شرق کوشیده و به دعوی تمدن دست‌اندازی به هر سرزمینی کرده‌اند. به هر کجا که رسیده‌اند، مردمی را کنار گزارده دستور ننگین ماکیاولی را پیش گرفته‌اند. با چپاول و تاراج و نیرنگ و فتنه‌انگیزی و کشتار و آتش، بر بومیان چیره شده به مکیدن خون آنان پرداخته‌اند. در هر کشوری از آسیا و آفریقا که دست یافته‌اند، پس از قرن‌ها که در آنجا فرمان رانده خوش‌نشینی کرده‌اند، باز با بومیان که خداوندان آن آب و خاکند نجوشیده آنان را از خودشان و خودشان را از آنان ندانسته‌اند تا سرشکستگی و خواری آنان کم باشد. در همه جا جز این شیوه را ندارند که از یک سوی دارایی بومیان را با دستاویزهای پیاپی و گوناگون از دستشان ربوده به اروپا گسیل دارند و بدینسان پر و بال آنان را بکنند که دیگر آرزوی پریدن در هوای آزادی نکنند. از سوی دیگر با نیرنگ و سخن چینی فتنه‌ها میانه ایشان برانگیخته نگرارند دست بهم داده، چاره‌ای به سر خود بیاندیشند.

آیین زندگی شرق را نه پسندیده شرقیان را در همه جا به اروپاییگری وا می‌دارند. در همه جا باید تیاترها و سینماها و کلوبها باز شده زنان و مردان آمیزشهای آزادانه با هم داشته باشند. اتومبیل و آیروپلان و تلگراف و تلفون و چراغ برق به جای خود که هر گونه متاع اروپایی باید به فراوانی رواج گرفته بازار بسیار گرمی به سود سرمایه‌داران غرب برپا شود. مدرسه‌های فراوان برای تباهی عمر جوانان باز گردد. عدلیه و مالیه و دیگر اداره‌ها همه از روی قانونهای پر پیچ و خم و بی‌خردانه اروپا بنیاد یابد. داروینگری و دیگر دستورهای زهرآلود بدآموزان غرب در همه جا پراکنده شده زشتکاریها رواج فراوان یابد. از هر باره باید پیروی اروپا شود و گرنه آن مردم از تمدن دوراند و نامشان را زشت باید ساخت. یا به عنوان قیومیت رشته اختیارشان به چنگ آورده گرفتارشان گردانید.

اگر مردمانی بدین اندازه زبون نیستند و به آسانی نمی‌توان بر آنان چیره شد، باید از راه نیرنگ میانه آنان فتنه برانگیخته دشمنی پدید آورد تا بدینسان از نیرو بیفتند. یا باید با دست کسانی از خودشان اروپاییگری را در آنجا رواج داد و از این راه به آرزو دست یافت.

ما تمدن یا شهریگری را یاد کرده معنی درست آن را باز نموده‌ایم^۱. ولی مؤلفان اروپا، آنانکه در شمار دانشمندانند، کلمه را از معنی خود در برده آن را نوشتن و خواندن و این چیزها می‌دانند. به گمان ایشان گروهی را می‌توان دارای تمدن دانست که نوشتن و خواندن میانه آنان رواج یافته زندگیشان از روی دانش باشد. روزنامه‌نویسان و سیاستگران بر سر این معنی هم نایستاده، تمدن را زیستن با اتومبیل و آیروپلان و کلوب و تیاتر و سینما یا به عبارت دیگر اروپاییگری امروزه می‌دانند و می‌بینیم که مردمانی تا دارای این ابزار نباشند و سر به یک رشته ننگها فرو نیاورند، آنان را دارای تمدن نمی‌شمارند و به دستاویز تمدن‌آموزی، دست به کشور آنان می‌یازند و همین که

^۱ - گفتار دوازدهم از بخش یکم.

چیره شدند، پیش از هر کاری بی‌دینی و داروینگری و فلسفه‌های زهرآلود را رواج می‌دهند. از این سوی بومیان که سر به اروپاییگری می‌آورند و مدرسه‌ها بنیاد نهاده، به آموختن علوم اروپایی برمی‌خیزند، تا می‌توانند سنگ زیر پای آنان غلطانیده از پیشرفت در این راه جلوگیری می‌کنند، تا بدینسان دستاویز تمدن‌آموزی را از دست ندهند و همیشه با آن بهانه خون آن بیچارگان را بمکند.

اینست اندکی از رفتار اروپا با شرق، آیا این رفتار سزاوار نکوهش نیست؟!..

این سیاهکاریهای چند قرنی اروپا، با گرفتاریهایی که امروز دارد بدان می‌ماند که کسی گیج و مست از خانه بیرون آمده و در کوچه به یکی که می‌رسد دشنام می‌دهد، به دومی سرزنش می‌نماید، به سومی سیلی می‌زند، چهارمی را کلاه از سر می‌رباید، به هر که برمی‌خورد آزار از او دریغ نمی‌دارد، و چون از مستی به زیر پای خود نمی‌نگرد، راه را گم کرده در لجنزاری گرفتار می‌آید و به جای آنکه بازپس گشته خود را رها سازد، پیاپی پیش می‌دود و هر چه بیشتر در گل فرو می‌رود و کسی چه داند که آیا از این گرفتاری رها خواهد شد و یا به کیفر سیاهکاریهای خود زیر گلها نابود خواهد گردید؟!..

گفتار نوزدهم

انجمن بزرگ ژنو

گرفتاریهای اروپا را در جای خود یاد کرده‌ایم. آنچه در اینجا باید گفت آنست که این گرفتاریها به آسانی چاره نخواهد پذیرفت. بلکه اگر حال اینست که امروز هست، آنچه به جایی نخواهد رسید، کار گرفتاریهای اروپاست. این هیاهوها که برانگیخته‌اند، چاره‌جوییهایی که می‌نمایند، کنفرانسها و انجمنها که پیاپی برپا می‌سازند، پیامها و پیشنهادها که آژانسها خبر می‌دهند، اگر کسانی امیدی به این کارها می‌بندند، ما نیک می‌دانیم که همگی جز از روی ناچاری نیست. می‌کنند برای آنکه کاری کرده باشند، می‌نمایند تا درماندگی خود را پوشیده دارند. گفتگوی کاستن از ابراز جنگ پس از چند سال به کجا انجامید؟!.. یا از کنفرانس اقتصادی جهان با آن همه امیدواریها چه نتیجه بدست آمد؟!..

سترگترین بنیادی در اروپا انجمن ژنو است که پس از پانزده سال امیدواریها در داستان جنگ ژاپون و چین بیهودگی خود را نشان داد. پس از هیجده ماه رسیدگی، آیا به چین ستم‌دیده و دادخواه، چه یاری نمودند و بر ژاپون ستمکار چه سزایی دادند؟!..

اساسنامه انجمن در بند شانزدهم پیش‌بینی می‌کند که در چنین هنگامی دولتهای عضو انجمن پیش از هر چیز، هرگونه رابطه داد و ستد و دوستی را با دولتی که جنگ آغاز کرده بریده، دولتهای دیگر را نیز به بریدن رابطه وا دارند. سپس هم هر کدام سپاهی آماده کنند که به سرکوبی دولت جنگجو فرستاده شود. باید پرسید: چگونه درباره ژاپون این کارها را نکردند؟!..

آزمند ستمگری، همسایه خود را ناتوان دیده، خانه او را از دستش می‌رباید. داوری نزد قاضی می‌برند. پس از رسیدگی حکم می‌دهد که آزمند دست از خانه بردارد. ولی او گوش به حکم نداده نافرمانی می‌نماید. قاضی هر دو

را بیرون رانده خود را از دردسر آسوده می‌سازد، و چون بیرون می‌آیند ستمکار به کینه آن دادخواهی همسایه را سر و تن کوفته رختهایش نیز از تنش می‌کند. آیا چنین داوری چه معنی دارد؟!.. قاضی که حکم خود را اجرا نمی‌کند شگفتا داوری که او دارد؟!..

ما آنچه آزموده‌ایم و به یقین می‌دانیم، غریبان بس که قرن‌ها خرد را کنار نهاده و کارهای خود را با زور و نیرنگ و ستم انجام داده‌اند، از خرد دور افتاده و با آیین مردمی بیگانه شده‌اند، و از اینجاست که در دشواریهایی که امروز پیش آمده و جز با دستیاری خرد و از راه آیین مردمی آسان نخواهد شد، سخت در مانده‌اند.

هر زمان نقشه‌ای اندیشیده پس از آزمایشها می‌دانند که بیهوده بوده و نقشه دیگری پیش می‌کشند. از آن همه کنفرانسها و کمیسیونها و انجمنها آیا چه سودی بدست آمده؟!.. چرا هر چه بیشتر می‌کوشند بیشتر گرفتاراند؟!.. چرا این نمی‌دانند که هر گرفتاری علتی دارد که تا آن علت برداشته نشده چاره دیگری، آهن سرد کوبیدن است؟!..

همچون کوری که کوچه بن بست را پیش گرفته می‌رود و تا سرش به دیوار بر نخورد به خطای خود پی نمی‌برد. این بدتر که اروپاییان یکی در آغاز آن کوچه به شادی برخاسته و خودستایی می‌کنند و منت بر سر جهان می‌گزارند، یکی آن هنگامی که سرشان به دیوار خورده بر می‌گردند.

آنچه پیش از همه مایه زیانکاریست، نیم کاسه‌هایی است که زیر کاسه است. در هر کاری دولت‌ها آنچه می‌گویند و می‌نمایند، نه آنرا در دل دارند، و از اینجاست که همیشه ترس از همدیگر دارند و هرگز دست به یکدیگر داده کاری انجام دادن نمی‌توانند.

اگر این نیم کاسه‌ها نبود، انجمن ژنو بایستی در پیشآمد ژاپون و چین، بند شانزده اساسنامه را بکار بسته و به دشمنی ژاپون برخاسته از هر راهی بود آن دولت جنگجو را به حد خود آشنا می‌ساخت. از این کار، انجمن ارج و بهایی گرفته، نام او بلند می‌گردید و از آن پس دولتی بی‌جهت به جنگ پیش دستی نمی‌کرد و آسایش در همه جا رواج می‌یافت.

ولی کنون انجمن، ارج خود را پاک از دست داده است و همه دانسته‌اند که در برابر دولت جنگجویی، از او کاری بر نیاید جز اینکه با زبان دلسوزی نماید!.. در جایی که سترگترین بنیاد اروپا این باشد و بدینسان بیهوده و بی‌خردانه درآید، از دیگر کارهای اروپاییان چه امیدی توان داشت؟!..

گفتار بیستم

ما چه می‌گوییم؟!..

کوتاه سخن ما اینست که دعوی پیشرفت و برتری که اروپا دارد یکجا فریب است. اگر اختراعی شده و کشفی در یک رشته علوم روی داده، جهان از اینها پیشرفت و برتری نخواهد یافت. شرقیان هم که از شگفت کاریهای غرب دل باخته و دعوی او را درباره پیشرفت و بهتری باور کرده‌اند و در همه جا به جنبش آمده از دنبال او دوامند، سخت فریب خورده‌اند.

اگر راستی را خواسته باشیم، اروپا در این دو سه قرن روی به پستی و پس رفتن داشته است و امروز سخت گرفتار است و شرقیان که بی خردانه پی او را گرفته اند با پای خود به سوی گرفتاری می شتابند.

بیشتر کارهای غربیان از خرد بر کنار و با آیین مردمی ناسازگار است. آن داستان جنگ و کینه های جنگی، آن سیاه کاریهای سیاستگران، آن بازرگانی و سوداگری آزمندانه، آن بدآموزیها و بی دینیها، آن قانونهای پچاپچ بیهوده، آن دست اندازیها به کشورهای شرق، آن انجمنها و کنفرانسهای پیاپی و بیهوده، آن بهم زدن اعتدال زندگی، آن بولشویکی و گرسنگی میان روسان - آیا کدام یک از اینها با خرد می سازد یا با آیین مردمی درست می آید؟!..

جنگ خونین ۱۹۱۴ برای چه بود و آیا چه نتیجه هایی از آن بدست آمد؟!.. کسانی می گویند: جنگ همیشه و در همه جا بوده است و خواهد بود، می گوئیم: هر کاری چه بد و چه نیک، باری برای مقصدی باید بود. آیا از آن جنگ چه مقصدی در میان بود؟!.. آلمانیان که پیشرو آن جنگ و کشتار بودند و کار دیوانگیشان به آنجا رسید که پیمانی را که با دولتها بسته بودند شکسته، گازهای زهر دار بکار بردند، آیا چه سودی را امیدوار بودند؟!.. همانا که فیروزی بهره آنان می شد، آیا چه نتیجه ای می توانستند در دست داشت؟!.. دیگران که فیروزمند شدند آیا چه سودی یافتند؟!.. آیا این کارها به راهنمایی خرد بوده؟!..

زشتکاریهایی که مردمان سیاسی در کار و پیشه خود روا می دارند، آیا با آیین مردمی سازگار است؟!.. آخر برای چه در این زمینه همه سیاه کاریها روا شمرده می شود؟!.. مگر اینان چه کار مهمی را انجام می دهند که در راه آن، آیین مردمی را یکجا پایمال سازند؟!.. آیا پیش از آنکه این ددان خونخوار پیدا شوند، کار جهان پیش نمی رفت؟!.. حکومت یا جهانداری، این سیاه کاریها را نمی خواهد. همه اینها نتیجه آن کینه هایی است که میان مردمان اروپا بوده و چون درندگان به خون یکدیگر تشنه بوده اند و در راه چیرگی بر همدیگر، سراسر نامردیها را آسان می شمرده اند. از خرد و مردمی سخت دور است که دو گروهی دشمنی را با یکدیگر به این حد برسانند. جهان تا بوده چنین دژخیمی و سیاه کاری را از آدمیان ندیده. این زشت تر که اروپاییان به این نامردمیها رخت و طنخواهی پوشانیده اند و آنچه می کنند با پیشانی باز می کنند.

داد و ستد و سوداگری چنانچه گفته ایم، خود راهی برای پیشرفت کار زندگی است و همیشه باید آسایش و خرسندی مردمان را گرانمایه تر از او دانست. ولی اروپاییان داد و ستد را گرانمایه تر از زندگانی آدمیان گرفته اند، می سازند و می بافند نه برای اینکه به درد زندگی مردم بخورد، بلکه برای اینکه فروخته پول بیاندوزند. کار به جایی رسیده که دولتها که بایستی نگهبان مردم باشند، کار خود را فراموش کرده تنها به پشتیبانی از سوداگران و کارخانه داران بسنده کرده اند و علاقه خود را به داد و ستد و سوداگری، به جایی رسانیده اند که از جنگ و کشتار در راه آن باز نمی ایستند. و این نادانی خود را با پیشانی باز گفته و می نویسند. این شگفتی که بر پیشینیان و گذشتگان که داد و ستد را به این معنی نمی گرفته اند، خندیده خودشان را بر آنان برتری می دهند. وای بر این نادانی وای!..

اگر پای خرد در میان بود، از روز نخست می دانستند که اینگونه سوداگری آزمندانه، نتیجه اش جز ویرانی و نابودی نیست. اگر چشم دانششان کور نبود، از حال امروزی خود عبرت گرفته می دانستند که انجام کارشان چیست. آمریکا که مرکز اینگونه داد و ستد آزمندانه است و از سالیان دراز بزرگترین کارخانه ها را داشته و به سراسر گیتی مال فرستاده، اکنون چه حال را دارد؟!.. از یک سو یازده میلیون بیکار و شهرهای بزرگ، پر از بچه های ولگرد و

بی‌خانمان، از سوی دیگر آزمندان که راه روزی را بر آن تیره‌روزان بسته و بدان خاک سیاهشان نشانده‌اند، اینان هم ناله از حال و روز خود دارند.

چون دسته حرامیانی که در زمان آشوبی، در بن غاری کمین کرده هر روز بر یک آبادی تاخته دارایی مردم را تاراج می‌کنند و هزارها خاندانها را به خاک سیاه نشانیده بر کسی نمی‌بخشایند و سالها خوش و خرم گزارده می‌پندارند جهان جز بدانسان نبایستی بود، و لاف برتری و بهتری آغاز کرده بر پدران خود و بر پاکمردانی که با دسترنج و کوشش، روزی می‌خورند سرزنش کرده، خویشان را بر آنان برتری می‌نهند. تا هنگامی که آبادیها همه تاراج شده ویرانه می‌گردد و چیزی برای چپاول باز نمی‌ماند، یا پاره‌ای آبادیها به نگهداری خود برخاسته، سنگر بر روی تاخت و تاز آنان می‌بندند، این هنگام است که میدان بر حرامیان تنگ می‌شود و به گفته غریبان «بحران اقتصادی» روی می‌دهد. از ناسازگاری زمانه، ناله می‌آغازند و هر روز چاره می‌جویند و هر زمان راه اندیشه دیگری می‌پویند. ولی هر نقشه که می‌کشند نقش بر آب درمی‌آید و سرانجام همه نابود می‌شوند، یا ناگزیر می‌گردند که دست از حرامیگری برداشته به زندگانی نیکمردانه پدران خود بازگردند.

این مثل گزافه نیست. سوداگری که غرب دارد جز حرامیگری نیست و کارهایی که امروز اروپا و آمریکا به نام چاره بحران می‌کنند، جز اندیشه‌های حرامیانه نیست. گاهی چاره در آن می‌بینند که آنچه می‌بافند و می‌سازند بی‌دوام بافته و سازند که زود از کار افتاده نیاز مردم به خرید بیشتر باشد و این نمی‌فهمند که این نادرستی اگر هم اثری دارد بیش از چند زمانی نیست. وانگاه اگر پیشه‌وران دیگر نیز این نادرستی را پیش گیرند، آیا حال جهان چه خواهد بود؟!.. هنگامی چنین می‌اندیشند که ارزش پول خود را کمتر سازند و نمی‌دانند که این خود، ارزان کردن مال است که جز برای زمان کمی اثر نخواهد داشت، لاف خرد می‌زنند و کار کودکان و دیوانگان می‌کنند.

اگر پای خرد در میان بود و کسانی سود از زیان باز می‌شناختند، این ناگفته پیداست که برای رهایی از گرفتاریهای امروزی غرب باید داد و ستد و پیشه را به معنی دیرین خود برگردانید. باید آن بسازند یا ببافند که مردم در کار زندگانی نیازمنداند و به اندازه نیاز مردم بسازند یا ببافند. برای رستن از پتیاره بیکاری هم باید از فراوانی ماشینها بکاهند.

وگرنه در جایی که توانگران کارخانه برپا کرده و ماشینهای بزرگ بکار بیاندازند و آزمندان به پول اندوختن بکوشند، نتیجه جز این نخواهد بود که از یک سوی راه روزی به روی هزارها بلکه میلیونها خاندان بسته شده به روز گدایی بیافتند، و از سوی دیگر پارچه و ابزار بیش از اندازه ساخته یا بافته شده و به روی هم انباشته شود و ناگزیر باشند که برای فروش آنها چاره بیاندیشند، و چون چاره‌ای که با آیین مردمی بسازد پیدا نکنند، ناچار دست به دامن نیرنگ و نادرستی بزنند، چنانکه کار امروزی غرب است.

در جایی که کار بی‌خردی و نامردی به آنجا رسیده که کسانی دوا را می‌سازند، نه برای دریاست بیماران، بلکه برای فروختن و پول گرد آوردن از هر راهی که باشد، آیا در چنین جایی می‌توان سراغ خرد و مردمی گرفت؟!..
آیا روی هوا پریدن و از زیر دریا راه بریدن و از صدها میل گفتگوی یکدیگر را شنیدن و این گونه کارها که نتیجه اختراعات اروپاست، جبران آن نامردیها و بی‌خردیها را خواهد کرد؟!..

غرب با این حال، شرقیان او را در پیشرفت و برتری دانسته و از دنبال او افتاده یگانه آرزویشان آنست که به او برسند. دریغا از این نادانی دریغا!..

جهان امروز گمراهست. جهانیان سر به سر راه رستگاری را پشت سر انداخته در بیابان گمراهی به تکاپو برخاسته‌اند و بی‌خردانه حال خود را در نیافته، دم از رستگاری می‌زنند. جهان را امروز پیش از هر چیز راهنما می‌باید، مرد خدایی می‌باید که راه زیر پای او نهاده جهانیان را به راه رستگاری بیاورد.

جهان را همیشه مردان خدا از گمراهی باز گردانیده‌اند. امروز هم رهایی او جز بدست مرد خدایی نخواهد بود. از دیگران آن برمی‌آید که حال امروزی اروپاست. با همه پیشرفتهای شگفت در علوم و فراوانی دانشمندان و با همه لافهایی که از فلسفه زده می‌شود، بدانسان گرفتاراند. این خود گواه است که از آن دانشها جز زیان نزیاید و جز گمراهی نزیاید و آیین زندگی آدمیان را، باید مردان خدا بگذارند و راه رستگاری را آن پاکمردان بنمایند.

آدمی از جنس جانوران است و بسیاری از خویهای جانوران را در سرشت خود دارد. از اینجاست که زندگی آدمیان راهی را می‌ماند که یک سر آن خرد و مردمی، و سر دیگرش سرشت جانوری است و هر آدمی گاهی پیش رفته، به خرد و مردمی نزدیکتر می‌شود و گاهی بازپس گردیده به سرشت جانوری می‌گراید. و از نخست، آموزگاران خدایی بوده‌اند که به جهانیان درس مردمی داده، ایشان را به پیروی خرد برانگیخته‌اند. و گرنه آدمیان سرخود بازپس می‌گردند و به سرشت جانوران نزدیک می‌شوند.

امروز هم اروپا از خرد و مردمی بس دور است. آزمندی، کینه و خونخواری، همدیگر را فریب دادن، پروای یکدیگر نداشتن که بنیاد زندگانی غربیان است، خود از خویهای درندگان و چهارپایان می‌باشد.

شرقیان هم که دنبال اروپا را گرفته‌اند، بزودی گرفتار آن خویها گردیده، از مردمی سخت دور خواهند بود. از اینجاست که باید آموزگاران برخاسته، جهانیان را از این پس رفتن و گراییدن به پستی باز گردانیده براه خرد و مردمی در آرند.

واژه نامه

پروا - توجه	آفریدگان - آفریده شده‌ها
پوشاک - آنچه پوشند	آراسته - زینت شده
پیراسته - از آلودگیها پاک شده	آز - حرص
جاویدان - همیشگی	آزرم - شرف
جربزه - استعداد	آزمند - حریص
چندان - آنقدر	آلایش - آلودگی
چندین - اینقدر	آوازه - شهرت
چیرگی - تسلط	آهنگ - قصد
چیره - مسلط	ارج - ارزش
خرده - ایراد	انگاشتن - فرض کردن
خستن - زخمی کردن	باز نمودن - بیان کردن
خوان - سفره	بخش - قسمت
خودسر - مستبد ، گستاخ	بخیره - نابکارانه
خوراک - آنچه خورند	براستی - حقیقتاً
خوی - عادت ، اعمال اکتسابی	به - نیک
خیره - نابکار	بنام - مشهور
خیره رو - بی شرم	بوژه - مخصوصاً
خیم - خصلت	بهر - برای
ددان - درندگان	بهمان - فلان
درآمدن - وارد شدن	بی آزرم - بی شرف
دربایست - لازم	بی آزرمی - بی شرافتی
درفش - پرچم	بیدرنگ - بی معطلی
درنگ - تأخیر	بیسامانی - بی نظمی
دریوزه گرد - گدا	بیکبار - یکدفعه
دستاویز - بهانه	پتیاره - بلا

گیتی - طبیعت
 نابسامان - بی نظم
 ناپروا - بی توجه
 ناپروایی - بی توجهی
 نادر بایست - غیر ضروری
 ناروا - ناجایز
 ناسزا - ناروا ، ناجایز
 ناگزیر - ناچار
 نمود - نمایش ، جلوه
 نمودن - نشان دادن
 نهلیدن ، نه هلیدن - رها نکردن
 هشتن ، هلیدن - رها کردن ، گذاشتن
 همچشم - رقیب
 همچشمی - رقابت
 هنگامه - معرکه ، جنگ
 یاوه - چرند ، سخن بیهوده
 یکان یکان - فرد فرد

دستیاری - کمک
 دست یازیدن - دست درازی کردن
 دو تیرگی - دودستگی
 دهش - بخشش ، سخا
 دیده - چشم
 راه نمودن - راهنمایی کردن
 رشک - حسد
 روا - جایز
 زینهار - امان ، پناه
 سامان - نظم
 سبکساری - خنکی ، خواری
 سترگ - بزرگ
 ستیزه - لجبازی ، نزاع
 ستیزه رو - لجباز
 ستیزیدن - لجبازی کردن ، خصومت
 سررشته داران - حکومتگران
 سررشته داری - حکومت
 سرشت - خمیره
 سزا - جایز
 سکالش - مشورت
 سکالیدن - مشورت کردن
 سوداگر - تاجر
 سوداگری - تجارت
 شاید - شایسته است
 شکبیا - صبور
 شکیبایی - صبر
 شهرگری ، شهر یگری - تمدن
 کان - معدن
 کشتنی - قابل کشت ، سزاوار کاشتن
 گوهر - ذات